چاپ دوم

# کتاب روح بشر

شامل بیست و شش گفتار رادیوئی و چهار مقاله در باره‌ی مسائل
روانشناسی و بهداشت روانی ، باتوجه به ادبیات فارسی و زندگی
اجتماعی در ایران

از :
دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی

ناشر :
مؤسسه‌ی مطبوعاتی عطائی
تهران - ناصر خسرو
تلفن ۵۰۴۰۶

چاپ اول این کتاب

ـ در مرداد ماه ۱۳۳۹

ـ در دو هزار نسخه

چاپ دوم

ـ در خرداد ماه ۱۳۴۰

ـ در سه هزار نسخه

ـ درچاپخانه‌ی زهره ـ تهران
بچاپ رسیده است .

دوائك فيك ! - ولا تبصر ،
ودائك عنك ! - ولم تشعر
وأنت الكتاب المبين الذی -
بأحرفه يظهر المضمر
أتزعم أنك جرم صغير ؟ -
وفيك انطوى العالم الاكبر ! ✡

درمان تو در خود تو است - تو بدان بصيرت نداری ،
درد تو نيز ازخود تو است - تو بر آن آگاهی نداری
تو آن کتاب مبينی هستی که -
به ياری حروف اندك آن ، رازهای نهفته آشكارا ميشود
آيا گمان می بری که جرمی کمينه و کوچکی ؟ -
وحال آنکه راز «جهان بزرگ» در «کتاب روح» تو مندرج است !



✡ منسوب به امام امير المؤمنين

# اهداء کتاب ـ !

ـ باو که نخستین درس عقده‌گشائی ، وراز
لمس لطیف‌ترین عواطف انسانی را ، در
رفتار پربخشش وگفتار پر تفاهم خویش ،
بمن آموخته است ،

ـ باو که در آتش انتظار نخستین
روز ورود من به دبستان می‌سوخت ،
و درگداز این حسرت جانکاه ،
ناکام ونگران دیده از جهان
بربست ،

ـ باو که یاد بود لطف و
صفا ، و تحمل بیدریغش ،
پیوسته شیرین ترین
خاطره‌ی زندگانی
من خواهد بود ،

ـ باو که قلب من ،
همیشه سوگوار
اوست ،
ـ باو . . .

ـ به **مادرم . . .**

.... Dr. Sahebo'z-Zamani,... has been and is conducting an intensive campaign of public education on mental health questions mainly by mass media such as newspaper, radio, television, etc., which probably has few parallels in other countries of the region. His work has been performed with great skill and success and has attained a noteworthy popular response .....

*From Quarterly Field Report for March 1960 to the World Health Organization, Regional Office for the Eastern Mediterranean, by Dr. K. W. Bash, Senior WHO Adviser in Neuro-psychiatry for Iran.*

ازگزارش سه‌ماهه‌ی مستشار عالی روانپزشکی سازمان بهداشت‌جهانی دکتر و . ك . باش ✿ - درباره‌ی فعالیتهای مربوط به‌بهداشت روانی در ایران - ماه مارس ۱۹۶۰ - فروردین ۱۳۳۹: -

... دکتر صاحب‌الزمانی ... از مدتی پیش عهده‌دار رهبری يك جبهه‌ی آموزشی وارشادی عمیق عمومی ، در باره‌ی مسائل مربوط به بهداشت روانی بوده است. بخش اعظم ازاین تکاپوی ارشادی بوسیله‌ی مطبوعات ، رادیو ، تلویزیون ، وماننده‌آن ، باکیفیتی انتشار می‌یابدکه شاید در سایر کشورهای این منطقه ـ خاور میانه ـ اندك نظیری داشته باشد . تکاپوی ارشادی نامبرده که با مهارت و موفقیتی بزرگ توأم است ، مورد توجه واستقبالی شایان ، ازطرف مردم‌واقع شده‌است ...

---

✿ دکتر باش اصلا سوئیسی است . تحصیلات روانشناسی‌را در امریکا وتحصیلات پزشکی و روانپزشکی‌را درسوئیس به پایان رسانده است . مدتی سرپزشك بیمارستان اعصاب و روانی زوریخ، همکار نزدیك یونگ روانشناس نامی ، درانستیتوی روانشناسی یونگ در زوریخ ، استاد دانشگاه زوریخ و پانزده ماه مستشار عالی سازمان بهداشت جهانی در مصر و شمال افریقا بوده است . وی دارای ۲۵ـ اثر تحقیقی وعلمی بزبانهای آلمانی وانگلیسی‌است ، وبرای دوسال درایران برای انجام مأموریت ، در اداره‌ی بهداشت روانی بسر خواهد برد .

روانشناسی با اتکاء باصول علمی از بحثهای تازه‌ای است
که بیش از چند سالی نیست ، در **رادیو ایران** طرح شده است .



**کتاب روح بشر** نمونه‌ی کامل
این‌قبیل بحثهای علمی‌است که
با زبانی ساده اجرا میشود .
این برنامه هدفش تجزیه
و تحلیل دقیق ومنطقی
گرفتاریها و عقده‌های
روحی مردم است ، و
بهمین جهة علاقمندان
بسیار دارد . . .

**مجله‌ی رادیو، ش۴۴ فروردین ۱۳۳۹**

# پیش گفتار

# پیش گفتـار

**وجه تسمیه و تاریخچه**

«کتاب روح بشر» نامی است که ما آنرا برای برنامه‌ی روانشناسی رادیوئی خود کـه - باستثنای ماههای رمضان و تعطیلات محرم و سایر جشن‌ها و سوگواریهای رسمی - مرتباً از اواخر سال ۱۳۳۶ تا کنون ، هرپنجشنبه از رادیوی ایران پخش شده است ، انتخاب کرده ایم . مدت این برنامه ، باموسیقی آغاز و پایان آن ، دوازده دقیقه است . بطوریکه برای هر گفتار مدت ده تا ده دقیقه و نیم فرصت بجا میماند . تا این هنگام ، که این مقدمه نگاشته میشود ، صدو دوازده * گفتار در برنامه‌ی کتاب روح بشر ، اجرا شده است .

**تدوین کتاب**

کتاب روح بشر ، در دو بخش اساسی ، باضافه‌ی یك پیش گفتار ، و یك بخش مربوط بفهرستها ، و یك مقدمه به زبان انگلیسی و ترجمه‌ی انگلیسی فهرست مفصل

* منظور هنگام چاپ اول کتاب - مرداد ۱۳۳۹ - است .

مندرجات ، تدوین شده‌است . بخش اول شامل عین بیست و شش گفتار رادیوئی است که در مدت شش ماه ـ هفته‌ای یکبار روزهای پنجشنبه ـ مرتباً از رادیوی ایران پخش شده است . بدیهی است که این بخش تقریباً تنها شامل یك چهارم از اصل گفتارهائی است که ماتا کنون در رادیو اجرا کرده ایم . امید آن میرود که گفتارهای دیگر نیز بهمین سبك در آینده انتشار یابد .

بخش دوم کتاب متضمن چهار مقاله است که در تألیف آنها ، کمتر بمدت و زمان ـ برخلاف گفتارهای رادیوئی ـ پای بند بوده ایم

در گفتارها ، چون بخاطر روانی ورعایت شیوه‌ی سخنرانی ، از تعیین عناوین برای بندها ، خود داری کرده ایم ، در بخش فهرست مندرجات این کم داشت را ، برای نمایش بهتر افکاراساسی هر گفتار ، جبران نموده ایم . دراین بخش‌هر گفتار به‌اجزاء دار بست‌کالبدی‌خود تقسیم شده‌است . و همین فهرست است که ترجمه‌ی انگلیسی آنرا نیز در پایان کتاب ، بدست داده ایم .

**مقدمه و فهرست انگلیسی**

کتاب روح بشر ، بطوریکه ملاحظه میشود ، دارای یك مقدمه‌ی انگلیسی است . ترجمه‌ی کامل انگلیسی فهرست مندرجات، بانضمام‌فهرست مهمترین اصطلاحات فنی فارسی ـ انگلیسی کتاب نیز بدان افزوده شده است . این امر ناشی ازتوجه به پنج نکته‌ی مهم‌است که باختصار دراینجا یادآورمیشویم ـ :

۱ ـ زبان انگلیسی ، اینك تقریباً بدون تردید ، زبان دوم اکثریت جوانان تحصیل کرده در ایران است . بسیاری از اصطلاحات روانشناسی و سایر علوم اجتماعی ، هنوز معادل هائی مقبول و مشهور

در زبان فارسی ندارد. تجربه نشان داده است که بیشتر از تحصیل کرده های جوان،خصوصاً اگر تحصیلات عالیه‌ی خودرا در کشورهای اروپا وامریکا گذرانده باشند، تا اصل اصطلاحات ومطالب را بزبانهای اروپائی، ندانند، فهم موضوع در آغاز برایشان بسیار دشوار است. همچنین آگاهی بر معادلهای فارسی اصطلاحات فنی، در مطالعات بعدی آنها بزبانهای اروپائی، وفهم اصطلاحات علمی خارجی، بسیار مؤثر است.

بدیهی است زبان انگلیسی علاوه بر اینکه در ایران شیوع بیشتری دارد، انتخاب آن برای تعیین معادلهای اروپائی اصطلاحات فارسی نیز کافی بنظر میرسد. چون با در دست داشتن اصطلاحات یك زبان اروپائی، یافتن برابرهای آنها، در سایر زبانهای مترقی بیاری فرهنگک های دقیق اختصاصی، بسهولت میسر است.

۲ ـ بسیاری ازاقلیت‌های غیرمسلمان ایرانی ـ مانندارامنه ـ بزبان فارسی تسلط عمیق و کافی نداشته اینك در رشته های مختلف علوم در درك موضوعات، بزبان انگلیسی، گاه مجهزترند. لیکن در میان همین طبقات نیز همواره اشتیاق بمطالعه و فهم زبان فارسی بفراوانی ملاحظه میشود. برای این دسته نیز ذکر اصطلاحات و عنوان مطالب بانگلیسی، احیاناً حتی ضروری بنظر میرسد.

۳ـ اینك معلمان انگلیسی زبان زیادی در آموزشگاههای مختلف ایران، از جمله آموزشگاه های پرستاری، تدریس میکنند. این معلمین غالباً مایلند ـ :

الف ـ برای آگاهی برزمینه‌ی قبلی اطلاعات دانشجویان خود،

ب ـ برای توصیه بدانشجویان خویش که چگونه مطالبی را بزبان مادری خود مطالعه نمایند،

بر محتویات کتب علمی، از جمله روانشناسی، آگاهی حاصل نمایند. بدست داشتن یك فهرست رسا از مندرجات یك کتاب، بزبان انگلیسی، بسهولت پاسخ گوی این نیاز مندی خواهد بود.

٤ ـ از آنجا که هنوزوحدتی در استعمال اصطلاحات و ترجمه‌ی عناوین روانشناسی و علوم اجتماعی، در زبان فارسی روی‌نداده‌است، ونویسندگان ومترجمان غالباً، بدون آگاهی از نتیجه‌ی‌کار دیگران، ازنو، به ترجمه و ساختن‌یا یافتن اصطلاحاتی‌فنی می پردازند، وجود یك‌فرهنگ‌اصطلاحات‌وفهرست مندرجات، بدو زبان ـ فارسی‌واروپائی- درکلیه‌ی کتابهائی نظیر کتاب‌حاضر، خالی ازفایده نیست، تامقدمه‌ای برای تألیف یك فرهنگ عمومی علمی و ایجاد وحدتی در استعمال واژه های علمی در کتب فنی گردد.

۵ ـ چون ایران اینك با بسیاری از سازمانهای جهانی، مانند یونسکو، سازمان بهداشت جهانی، یونی‌سف، فدراسیون جهانی برای بهداشت روانی، انجمن بین‌المللی‌جرم‌شناسی‌ونظیرآن، همکاری نزدیك دارد، از اینرو در مواردی که در راه نیل بیك **هدف‌عمومی‌جهانی** همگام و کوشاست، شایسته است برای عرضه داشت‌کار کرد، وایجاد تفاهم و جلب همکاری بیشتر، فهرستی از هر یك از اقدامات‌خودرا در محلهای مناسب، درکلیه‌ی‌انتشارات مربوط‌خویش، بیك زبان‌مهم‌جهانی بدست دهد.

**خلاصه ها**

گفتارهای کتاب روح بشر، همه دارای یك خلاصه درپایان خود هستند. خلاصه ها عموماً در حدود یك دهم اصل، یعنی نزدیك بیك تا یك دقیقه و پانزده ثانیه، تهیه شده‌اند. در تهیه‌ی خلاصه‌ی گفتارها، فواید زیر در نظر بوده است ـ :

۱ ـ شالوده‌ی هر گفتار بهتر نشان داده شود.

۲ ـ در اثر فشرده گی، خواننده رابیشتر به تفکر برانگیزد.

۳ ـ مطالب بهتر بیاد ماند.

٤ ـ در صورت نیاز به باز خوانی، از صرف وقت بیهوده صرفه جوئی شود.

٥ ـ درصورت نیاز به‌باز گشت بموضوعی‌خاص، سهل‌تر آنرا بتوان پیدا کرد.

**منابع ما**

بطور کلی در نوشتن برای رادیو، باید در نظر داشت که شنونده را معمولا فرصت دقت و امکان تأمل وباز گشت خواننده نیست. از اینرو درتنظیم‌مطالب باید منتهای کوشش مبذول شود که تنها ذکر یکباره‌ی مطلب، افاده‌ی مقصود کند. از اینرو در نوشتن گفتارها ما ناگزیر از تسلیم بمحدودیتها و حذف نکاتی بوده‌ایم که هنگام نوشتن برای چاپ، کمتر احساس میشود. یکی از این محدودیتها، خود داری از ذکر منابع بوده است. اتخاذ این شیوه کاملا خلاف عادت و سلیقه‌ی تحقیقی ماست. لیکن اگر میخواستیم منابع هر گفتار را نقل کنیم، بدون اغراق بسیاری از صفحات بیك سوم‌تا نیم صفحه پاینویس نیازمند میگشت. لیکن آنچه مسلم است کتاب روح بشر، با وجود استفاده از منابع مختلف آلمانی،

انگلیسی، عربی‌وفارسی، تألیفی اصیل وایرانی‌است . نقل یا ترجمه‌ای مستقیم ازهیچ منبعی بشمارنمیرود. دربخش‌دوم از کتاب ـنگاشته‌ها ـ بیشتر رعایت ذکر منابع شده‌است .

**نفوذ کتاب روح بشر**

شاید هیچکس بهتر از خود نویسنده نتواند ، در اثر مشاهده‌ی درهای بسته‌ای که اجرای مرتب برنامه‌ی کتاب روح بشرآنها را بروی وی گشوده است ، نفوذ واثراجتماعی این‌برنامه را ، روحاً لمس و احساس کند . با این وصف می‌توان پاره‌ای از وقایع را که کتاب روح بشر ، در پیدایش پیشرفت وتوسعه‌ی آنها ، بی‌نفوذ نبوده‌است ، بطورخلاصه بیان داشت ـ :

۱ ـ انگیزش علاقه نسبت بمطالعه‌ی کتابهای روانشناسی که بدون شك درایجاد **بینش‌روانشناسانه** ، **خودشناسی** و**تفاهم اجتماعی** وخانوادگی بین افراد ، و بالا بردن سطح فکر ومعلومات شنوندگان خود، بی‌تأثیرنبوده‌است. بطوریکه مرتباً ازتهران‌وشهرستانها بوسیله‌ی نامه یاتلفن ونظیرآن ، برای مطالعه‌ی بیشتردرپیرامون‌مسائل‌روانی، درخواست راهنمائی و ذکر نام کتابهای مفید و مناسب شده‌است .

۲ ـ ایجاد علاقه نسبت به تحصیل‌روانشناسی وروان پزشکی بعنوان رشته‌های تخصصی . ما نامه‌های فراوانی ازدوشیزگان وپسران جوان دریافت داشته‌ایم که باعتراف‌خود، دراثرشنیدن برنامه‌های ما ، گمشده‌ی خود را یافته‌اند، وشدیداً راغب شده‌اند به تحصیل رشته‌های روانی در داخل وخارج از کشور بپردازند ، و از ما تقاضای راهنمائی کرده‌اند . وهم اکنون‌شماره‌ی قابل توجهی از این‌جوانان، دراروپا و امریکا مشغول تحصیل رشته‌های نامبرده هستند .

۳ـ تأثیر در تشکیل سریع و پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ی **اداره‌ی بهداشت روانی** ـ اداره‌ی کل بهداشت وزارت بهداری، در خرداد ماه سال ۱۳۳۸ که از بدو تشکیل آن تا کنون، پیوسته نویسنده خود عهده‌دار سرپرستی آن بوده‌است.

۴ ـ تأثیر در ایجاد برنامه‌ی دوقلوی «**خانواده و بهداشت روان**» در برنامه‌ی «**زن و زندگی**» رادیوی ایران که آن نیز توسط نویسنده نگاشته و اجرا می‌شود.

۵ ـ تأثیر در ایجاد برنامه‌ی مخصوص «**بهداشت روان**» در برنامه‌ی «**بهداشت عمومی**» وزارت بهداری، در **تلوزیون ایران** که آن نیز تا کنون یک هفته درمیان، بمدت نیم ساعت، بوسیله‌ی نویسنده اجرا شده‌است.

۶ـ ایجاد علاقه درمحافل مختلف فرهنگی برای تشکیل دوره‌های مختلف بهداشت روانی و روانشناسی برای دبیران، آموزگاران، مهندسان بهداشت، مربیان پرورشگاههای کشور، مربیان بهداشت همگانی، مربیان بهداشت روانی برای تدریس مواد مربوط در آموزشگاههای پرستاری و بهیاری، وخدمت در بخشهای روانی واعصاب بیمارستانهای کشور، وهمچنین پزشکانی که دراستخدام وزارت بهداری وارد میشوند، از دوسال پیش باینطرف در تمام این دوره‌ها که از طرف وزارت فرهنگ، وزارت بهداری، شیر وخورشید سرخ ایران، بنگاه حمایت مادران، وانجمن ملی حمایت کودکان ایرانی وابسته به «یونی‌سف»، وسایر آموزشگاههای پرستاری و غیر آن، تشکیل شده‌است، عموماً

نویسنده عهده‌دار تنظیم برنامه‌و‌تدریس مواد مربوط به **بهداشت روانی** بوده است . و بدون شك نیز قسمت اعظم از این استقبال عمومی را به اجرای «کتاب روح بشر» مدیون است .

۷ _ اشاعه‌ی اطلاعات عمومی در باره‌ی بهداشت روانی و مسالتهاودشواریهای روحی‌وتربیتی وتمیز وتفاوت آنها باناراحتی‌های بدنی ، درمیان طبقات مختلف . بطوریکه امروز نیاز شدیدی به وجود **روانشناسان مشاور** و روان پزشکان ، برای مراجعه و کسب مشورت و درخواست راهنمائی‌از آنها،در بسیاری‌ازمردم،احساس میشود.بطوریکه هم‌اکنون ، حتی از شهرستانها ، از میان طبقات مختلف بخود نویسنده بفراوانی رجوع میکنند

۸ _ نفوذ در شیوه‌ی بیان وسهولت تعبیر و اشاعه‌ی اصطلاحات و تعبیرات روانشناسی . هم‌اکنون ، بسیاری‌از اصطلاحات روانشناسی راکه کتاب روح بشر ، برای نخستین بار بکار برده است ، و سابقاً برابرهای رسائی برای آنها یافت نمی شده است ، در مکالمات و نوشته های مردم ، بفراوانی میتوان ملاحظه کرد .

**کتاب روح بشرو کشف مشکلات روانی**

قبل از اجرای برنامه‌ی «کتا ب‌روح بشر» در رادیوی ایران ، کمتر مرجعی بود که هم‌میهنان مابتوانند مشکلات روانی خودرا بدون پروا ، برای مشورت وراهنمائی ، با اداره کنند گان‌آن،درمیان گذارند . شك نیست که روانشناسان و روان پزشکان نسبتاً زیاده‌ی ، هم اکنون در تهران هستند که می‌توان درحل بسیاری‌ازمشکلات‌روانی،از‌آنهایاری خواست . لیکن در درجه‌ی اول دسترسی به آنان برای همه ، بویژه

هم‌میهنان ساکن‌شهرستانهای دور افتاده‌از مرکز ، میسر نیست.دیگر آنکه مراجعه باین‌افراد متخصص ، مستلزم‌مخارج معینی‌است که همه کس نمی‌تواند از عهده‌ی پرداخت آن برآید.وبالاخره چشم درچشم ، ورو در رو،واقع‌شدن بایك فرد ناشناس،هرچند هم که عنوان روانشناس وروان پزشك‌را دارا باشد ، برای غالب از مردم ، مانع از آن‌می‌شود که بتوانند ، بی‌پرده سخن گفته،و، باصطلاح ، دل‌خودرابی پروا در حضور آنان سفره کنند . مردمان عموماً ، بویژه در ذکر مسائل مربوط به حیات جنسی خود ، از نزدیکترین وصمیمی ترین دوستان خویش ابا می کنند . وبگفته‌ی مشهور ، مأخوذ به حیا شده آخرین حجاب روح خودرا بالا نمی‌زنند .

درمورد «**کتاب روح بشر**» این هر سه مشکل ، تاحدود نسبتاً زیاده‌ی ، برطرف شده بود زیرا ـ :

۱ ـ « کتاب روح بشر » به سؤالات شنوندگان خود ، که بسیاری ازآنها بدون طرح در رادیو ، تنها با مکاتبه‌ی خصوصی انجام گرفته‌است،همواره مجاناً پاسخ داده‌است ـ رفع مشکل مالی .

۲ ـ سؤالات ، از هر نقطه که رادیو شنیده شده‌است ، به سهولت بوسیله‌ی نامه‌ارسال گردیده‌است ـ رفع‌اشکال دوری مسافت .

۳ ـ شنوندگان، هنگام طرح مشکل‌خود ، رو در روی پاسخگو ومشاور روانشناس‌خویش قرار نگرفته بطورناشناخته و نادیده درد دل خودرا ، بروی‌کاغذ می ریزند . برای رفع هر گونه نگرانی ، بکرات بشنوندگان اعلام شده‌است که سؤالات خودرا میتوانندبدون‌افشای‌نام

اصلی خویش، با نام مستعار یا اختصاری و نظیر آن، بفرستند، و در صورت عدم تمایل، پاسخ خود را نیز ـ نه بوسیله‌ی رادیو ـ بلکه بطور خصوصی، بهر نشانی که بخواهند ـ مانند نشانی پستی و غیر آن ـ دریافت دارند.

این تذکرات و مزایا موجب گشت، سیل نامه‌ها از میان کلیه‌ی طبقات، بطرف «**کتاب روح بشر**» سرازیر شود. مطالعه‌ی این نامه‌ها و پاسخ بآنها هرچند خالی از هرگونه نفع مادی و مستلزم صرف وقت زیاد بود، لیکن بما اجازه داد که ـ بیش از مراجعه بهر منبع دیگری ـ به **روح ملت خود** و مشکلات و نیازمندیهای روانی، و رازهای درونی وی، که از قرنها پیش در اثر سنت «**تقیه**» و «**کتمان حقیقت**» در «**ملاء عام**» از گفتن رازنهان هراسان است، بیش از حد معمول نزدیك و آشنا شویم. و در «**آسیب شناسی روانی**» ملی خود گامی از مرحله‌ی آرزو و امید، بسوی واقعیت فراتر نهیم.

در اینجا مقام آن نیست که ما کلیه‌ی نتایج حاصله از مطالعه‌ی این نامه‌ها را یادآور شویم. این کار بوقتی بیشتر و نگاشته‌ای بسیار مفصل‌تر از یك مقدمه نیازمند است. در اینجا تنها کافی است خاطر نشان سازیم که کتاب روح بشر مقبولیت و گیرائی روزافزون خود را، بیش از هر چیز مرهون همین نامه‌ها و مشورت جوئی‌ها و مراجعات خصوصی فراوان مردم، بماست. از سال گذشته بدین طرف

---

۱ - برای اطلاع بر بخشی از بهره جوئیهای ما از نامه‌های دریافتی در شناخت حیات و روانشناسی جنسی و استمناء در ایران، رجوع کنید بمقدمه‌ی ما بر کتاب:
ـ ردنور ـ جانسون: روانشناسی و دشواریهای تربیتی، ترجمه‌ی منوچهر نیستانی، مطبوعاتی عطائی تهران، ۱۳۳۷، ص ۳۴-۵

کتاب روح بشر، در اثر توجه وبهره جوئی از نامه‌ها و تماسهای اختصاصی روانی با مردم، پیوسته بصورت یك بحث تحلیلی وعلمی در باره‌ی «**روانشناسی ایرانی**» رو به رشدوتکوین نهاده‌است. این‌نامه‌ها، بدون شك نماینده‌ی تمام واقعیت نیستند. هنوزتفحص وپژوهش بسیار لازم است، تا بتوان مدعی ترسیم منحنی کاملی از دشواریهای روانی و جنسی ایران گردید. لیکن این نامه‌ها، در هرحال وجود مشکلات، نیازمندیها، ناکامیها وانواع بسیاری از علل آنها را ،منعکس‌میسازند. و دستگیر و راهنمای مناسبی برای پژوهشهای بعدی بشمارمیروند.

**زبان فارسی در کتاب روح بشر**

زبان فارسی، در کتاب روح بشر، به یقین، هنوزمی‌توانست،روان‌تر،شیواتر، دل‌انگیزتر، استوارتر، گویاتر و رساترباشد. لیکن وضع موجود آن، با همه کم داشتهای برشمرده، ازلحاظ دقت و ظرافت در بیان مقولات حیات روانی وعاطفی ما، با فنی‌ترین و دقیق‌ترین نوشته های مشابه خود، در زبانهای زنده ومترقی‌جهان، کم وبیش، برابری میکند، و درشورو گیرائی نشئه‌ی ادبی که میراث گرانمایه‌ی شعر و شاعری‌ایرانست، درپاره‌ی زیادی ازموارد، احیاناً ازآنها، پیشتراست.

کسانیکه در زبان آلمانی، بمجموعه‌ی سخنرانیهای رادیوئی پرفسور «**ویکتورفرانکل**» در باره‌ی روانشناسی که در **رادیو وین** ایرادشده‌است [1]،ویا بمجموعه‌ی‌سخنرانیهای‌روانشناسی **بی.بی.سی** [2]

1– V.Frankl : Pathologie Des Zeitgeistes, Wien, 1955

2– The Physical Basis Of Mind Ed. By P.Laslett, Oxford, 1950

بوسیله‌ی گروهی از کار شناسان نامی انگلستان ، و یا به انتشارات روانشناسی انستیتو دکتر «**لورنس گولد**»[1] درامریکا، ویژه‌ی پخش در رادیوهاو انتشار در روزنامه‌ها و مجلات ، و یاآثار دیگری‌نظیر آن آشنائی دارند ، بر درستی این ادعا ، تنها میتوانند صحه بگذارند .

بدین ترتیب **رادیو ایران** در مورد بر نامه‌ی کتاب روح بشر ، ازهیچیك ازبزرگترین رادیوهای جهان،چیزی کم‌نداشته‌است . کتاب روح بشر ، درعین فشردگی ، گویاست ، و درعین علمی بودن ، روان و گیراست ، بطوریکه مباحث آنرا بمشابه‌ی یك رمان شیرین میتوان بدون‌احساس خستگی وتحمل فشار ، بسهولت قرائت کرد.این، گزافه گوئی وخود ستائی نیست ، بلکه واقعیتی‌است که زرگری خودآگاه باکمال‌فروتنی ولی‌باصراحت تمام ، در باره‌ی مقدار عیارطلای‌خویش ، بیان میدارد . ذکراین حقیقت، بیشتر برای تنبیه بدبینان نسبت بقدرت و دقت تعبیر زبان فارسی است ، تاشاید آنان‌را بر گمارد که در قضاوت عجولانه‌ی‌خود، دراین‌باره تجدید نظر بعمل‌آورند. ضمناً تنها کتاب‌روح بشرنیست که این توانائی فارسی‌را ادعا میکند در ادبیات روانی ما ، ازجمله اثربی‌نظیر دکتر آریان پور – **فرویدیسم باشاراتی به‌ادبیات وعرفان فارسی** – نیز بخوبی مؤیداین مدعی است .

**اشعار فارسی در کتاب روح بشر**

اشعاریکه ما معولا در آغاز گفتارهای خود نقل میکنیم ، بدون شك خالی از فایده‌ی گوشنوازی ، و لمس لطیف ذوق و قریحه‌ی ادبی‌شنوندگان ما نیستند . لیکن این اشعار ، تنها بخاطر خوش آیند

1– L . Gould : Mirror of Your Mind

شنوندگان، ونوازش گوش، وحس زیبائی‌پرستی آنان، انتخاب نمیشوند. بلکه ازنظر موضوع نیز ، ابیات آغاز هرسخن ، بامطالب مورد بحث در متن ، پیوندی منطقی دارند .

زبان فارسی ، بدون اغراق از نظر شعر ، و مضمونهای بکر و لطیف شاعرانه . میراثی گرانبها و کهن دارد . یکی از مساعی ما همواره براین مبذول بوده است ، که درضمن گفتارهای خود ، ارتباطی میان این میراث ادبی سخنوران فارسی زبان ، با نکات برگزیده‌ی علوم روانی و اجتماعی امروز ، برقرار کنیم . زیرا چنین مجاهدتی ، برای پرورش وتکامل یك **بینش اصل روانی** درایران ، ضرورت دارد .

انتخاب بیتی مناسب از اشعار فارسی ، در آشنا ساختن و تقرب ذهن شنونده یا خواننده به پاره‌ای ازنکات، گاه اثری برجای می‌نهد ، که شاید توضیح کتابی مفصل درآن باره ، بدان رسائی نباشد .

ضمناً این اشعار را ،ما همواره برای تأیید سخن خود نقل نکرده‌ایم . نقل آنها عموماً برای تحریك کیفیت تداعی‌ذهن،وارائه‌ی شاهدی لطیف ، بجهت طرح و توجیه ، و تفسیر بهتر مباحث روانی و اجتماعی کتاب روح بشر بوده است ـ اعم از آنکه نتیجه‌ی گفتارها ، به رد یا قبول مضمون آن ابیات ، منتهی گردد .

روح‌سخن

تا کنون نشنیده‌ایم که شخصی یا گروهی ، اعم از مذهبی یا سیاسی ، خود را ، در اثر مطالب گفتارهای کتاب روح بشر ، روحاً آزرده و یا حقوق خویشتن‌را مورد تجاوز احساس کند . با توجه بشرائط حساس سیاسی ، مذهبی ، طبقاتی

واجتماعی امروزما، نو گفتن وتازه پرداختن، وبا بسیاری ازپندارهای پرورشی واجتماعی پرلغزش وپی‌دار دیرین، آنهم نه به شیوه‌ی تزویر و ریا، بلکه باکمال صراحت، نبرد کردن، بدون آنکه دامن‌جنگی را آتش زدن و کسی را آزردن، هنری است براستی **سهل ممتنع**.

این کوشش وموفقیت کتاب روح بشر، هنوزچنانکه باید، شناخته‌نشده است. لیکن رازاین‌کامیابی بیشتردراین‌نهفته است که درطرح گفتارها، همواره کوشیده‌ایم تا مگر**سوگند مقدس بقراطی** و آئین پاك وحدت جوئی و **پیوندپرستی عرفانی** را، راهنمای طریق خویشتن سازیم.

**گیرائی، آموزندگی، انگیزندگی**

کتاب‌روح بشر، علاوه بروجود «بینش‌بقراطی» و «نگرش‌عرفانی»، نفوذخود را بر‌عایت نکاتی دیگر چند، مدیون بوده‌است. بعقیده‌ی ما، یك گفتار باید، حداقل، دارای سه خصوصیت زیر باشد ـ:

۱ ـ گیرندگی

۲ ـ آموزندگی

۳ ـ انگیزندگی

توضیح آنکه یك گفتار نبایددرعین آموزندگی، خسته کننده یا تحمیل کننده‌ی افکار وعقاید باشد. آنچنان خشك نباشد که شنونده را بیزار کند، و ویرا از استماع آن مُنصرف گرداند. بلکه او را باید بخود مشغول و سر گرم سازد. همچنین یك گفتار نباید شنونده را بصورت موجودی منفعل و **پذیرای** محض بپروراند که هر چه را باوتحویل دهند، بدون چون وچرا و کور کورانه، به‌پذیرد. بعبارت

دیگر یك گفتار درعین **گیرندگی** نباید **فریبنده** باشد. ازطرفی دیگر گیرائی و جذابیت یك گفتار نباید به بهای آموزندگی وپرمایگی آن تمام شود. وصرفاً بیك وسیله‌ی وقت کشی وتفریح برای شنونده، مبدل گردد. شنونده را به‌تنبلی‌فکری معتادسازد، وازاستماع سخنان‌جدیش روی گردان نماید. بلکه همچنان باید اندیشه‌ی شنونده‌ی را بجولان درآورد. فکرخلاق ویرا برانگیزد، تا اوخود با مایه‌ای که ازمطلب گرفته است، به تأمل و اجتهاد شخصی پردازد. کتاب روح بشر، به شهادت شنوندگان روزافزون خود، همواره کوشا بوده است، تا این سه نکته‌ی اساسی را حتی‌المقدور، رعایت نماید.

**هدف از عرضه داشت**

کتاب‌روح‌بشر، بشیوه‌ی «**روانشناسی فلسفی**» به بحث درباره‌ی‌چگونگی‌خود **روح** وبقا وفنا، وازلیت و ابدیت آن، نمی‌پردازد. اصولا **روانشناسی** امروز را میتوان به «**علم مطالعه‌ی محتویات**» یا «**سواد خواندن مندرجات کتاب روح بشر**»، نه بررسی‌چگونگی **خودکتاب**، وموادی که‌آنرا، ازآن ساخته‌اند، تعبیر وتشبیه کرد. افرادی که با ما، در صحنه‌ی اجتماع روبرومیشوند، هریك درعین «**وجوه‌مشترك**» بایکدیگر، به مثابه‌ی جهانی‌مستقل‌ومنفرد، یا «**کتابی سر بسته**» بشمارمیروند. روانشناسی جدید، این کتاب‌سربسته‌ی روح پرماجرای آنانرا میگشاید، وبقرائت محتویات فصل‌های آن می‌پردازد، بدون آنکه توجه خود را چندان زیاد، متوجه چگونگی خود کتاب گرداند.

کتاب روح بشر یك برنامه‌ی روانشناسی، بمعنی جدید وعلمی

کلمه است، که بیشتر، بر اثر مشاهده‌ی نیاز شدید عمومی، توجه خود را به جنبه‌ی **بهداشت روانی** و روانشناسی درمانگاهی و بهداشتی مبذول داشته‌است.

گاه برما خورده گرفته‌اند که «شما غالباً دردها را میگوئید، ولی درمان آنها را بیان نمیدارید». درست استکه ما عموماً وارد جزئیات درمانی آلام و بیماریهای روانی نمیشویم. ماخود نه تنها باین کیفیت آگاهیم، بلکه تبعیت از آنرا حتی **وظیفه‌ی** خویشتن میدانیم. زیرا اصولا برای معالجه‌ی بیماریها، و تشخیص قطعی آنها، اعم از اینکه بدنی یا روحی باشند ـ همواره باید به پزشك یا روان پزشك متخصص معالج رجوع کرد. ذکر جزئیات درمانی بیماریها، در **رادیو** وغیر آن، بسهولت ممکن است عواقب وخیمی را در بر داشته، باشد، و عیناً نظیر آنستکه کسی کار جراحی را بدست شخصی غیر متخصص بسپارد، و تنها باتکاء یادآوری نکاتی ضروری، با و اجازه‌ی جراحی قلب و چشم دهد. هیچ گفتار پزشکی یا روان پزشکی، هراندازه هم که آموزنده و دقیق باشد، نمیتواند فرد غیر متخصص را از رجوع به کارشناس و درخواست راهنمائی از وی، بی‌نیاز گرداند.

گفتار رادیوئی برنامه‌ای چون «**کتاب روح بشر**» باید در درجه‌ی اول جنبه‌ی **ارشادی**، **اخطاری**، و **بهداشتی**، یعنی **پیشگیری** داشته باشد، نه جنبه‌ی **درمانی**. بیماریها و آلام، اگرچه دارای یك مشخصات کلی هستند، لیکن درجات شدت وضعف، و سایر شرایط و خصوصیات آنها، در افراد مختلف، ممکن است، کاملا متفاوت، باشد.

از اینرو ، از پشت رادیو ، و یا بوسیله‌ی انتشار یك کتاب ، هیچگاه نمیتوان به **تجویز دارو** و سایر دستورهای اختصاصی پرداخت . برای معالجه ، روانکاوی ، وراهنمائی ، هر بیمار باید تحت معاینه ومصاحبه‌ی دقیق و حظوری **پزشك**،**روان‌پزشك**،**روانکاو**، و یا **روانشناس‌مشاور**، قرار گیرد .

لیکن ما ، درتوصیف آلام روحی همواره کوشیده ایم ، تا **منشاء** وسبب پیدایش آنهارا ، **عموماً** خاطر نشان سازیم . زیرا دانستن منشاءِ وسبب پیدایش یك بیماری،لازمه‌ی مبارزه باآن،وجلو گیری از ابتلای بدان است . و اصولا **تشخیص** منشاءِ **وسبب‌بیماری** ، خود **نیمی** از **در مان** است .

بیمار را نخست باید ، نسبت به بیماری خودش آگاه ساخت ، و شوق بسلامت‌را در وی برانگیخت ، و راههای **درمان** رابه وی نشان **داد** ، آنگاه دیگر وظیفه‌ی خود **بیمار** و نزدیکان او ، در درجه‌ی اول مراجعه به افرادکار شناس و معالج است .**فرد سالم** را نیز باید از علل واسباب ابتلای به بیماریها ، وچگونگی ومبارزه و علاج قبل از وقوع آنها آگاه گردانید تا وی بخاطر **حفظ‌سلامت** و **بهداشت** خویش ، حتی‌المقدور از آنها دوری گزینند ، و هنگام بر خورد با آنها ، برای نبرد آماده و مجهز باشد . بدین ترتیب وظیفه‌ی ما در درجه‌ی اول اخطار و **پیشگیری**است ، نه بحث در جزئیات اصول تداوی و **درمان**.

**سپاس از همکاران**

مدت چاپ کتاب روح بشر ، در حدود چهار ماه بطول انجامیده است . دقت در امر چاپ و

تصحیح آن، بی اغراق به‌بهای تمام مواقع آزادی واستراحت ایام تابستان نویسنده تمام شده است .

کتاب روح بشر اینك بصورت یك سمفونی زیبا از حروف و طرح بندیهای مختلف در آمده است کـه در حد خود ، در مطبوعات فارسی کم نظیر است .

کتاب روح بشر زیبائی خود را مدیون چندین همکاری صمیمانه‌بانویسنده‌است که جای آن دارد ازهر یك‌جدا گانه یاد آوری وسپاسگزاری شود .

دوست‌ارجمندما ، آقای‌احمد عطائی ، مدیرمؤسسه‌ی مطبوعاتی عطائی از بذل هیچگونه دقت وصرف هزینه‌ای برای کتاب روح بشر ، بخاطر جلب رضایت نویسنده دریغ نکرده اند ، کتاب روح بشر زیبائی چاپ ، خودرا مدیون دقت آقای عباس زندیه مدیر چاپخانه‌ی زهره است . دراینجا همچنین شایسته‌است که از زحمات طاقت فرسای آقای محمد حنیفیان که چیدن حروف چاپ دوم کتاب وپاسخگوئی‌به سلیقه‌ی دشوار نویسنده را همواره باگشاده روئی و شکیبائی در خور تحسین تحمل کرده اند ، سپاسگزار شود

زیبائی حروف لاتین کتاب را ما مدیون همکاری پرلطف دوست دیرین خود آقای‌غلامرضا محیط ، مدیر کتابفروشی‌مروج ، هستیم که باوجود نیاز شخصی ، استفاده‌ی‌ازآنها را ازما دریغ نداشته اند . کتاب

روح بشر بدون مساعدت این همکاران، نمی توانست بدین صورت، در دست خوانندگان خود قرار گیرد

لیکن بیش از همه چیز، **کتاب روح بشر** آغاز و ادامه‌ی **حیات رادیوئی** خود را مرهون پشتیبانی و تأیید و استقبال مداوم **جناب آقای معینیان** - مدیر کل سابق و سرپرست کنونی اداره‌ی کل انتشارات ورادیو ومعاون نخست وزیر - بوده‌است. ازاینروسپاس خاص ویژه‌ی ایشان است.

تهران، مرداد ماه ۱۳۳۹

محمدحسن - ناصرالدین صاحب‌الزمانی

# بخش نخست :

## گفتارها :

# ۱

## تو خود بخشی از سرنوشت خویشتنی ...!

مقامات مردی به مردی شنو ،
نه از سعدی ، از سهروردی شنو
مرا شیخ دانای ، مرشد شهاب ،
دو اندرز فرمود بر روی آب :
یکی آنکه در نفس خودبین مباش ،
دگر آنکه در خلق بدبین مباش !

شیخ شهاب‌الدین سهروردی ، مراد و مرشد سعدی ، به‌وی اندرز میدهد که نسبت به‌خویش « **خودبین** » و« **خودنگر** » نبوده ، ونسبت به خلق « **بدبین** » نباشد . سعدی نیز آنرا ، باوفاداری کامل به‌امانت و ذکرمأخذ ، بشیوه‌ی دلپذیر خویش ، برای ما باز گومیکند ، وما نیز آنرا بفرزندان خود توصیه میکنیم .

این ، شیوه‌ی کلیه‌ی اخلاقیون است که بهروزی بشر وسعادت و شادکامی وی را ، هدف نهائی از « تکاپوی ارشادی » خود میدانند .

اگر کلیه‌ی تعلیمات اخلاقی را بخواهیم از نظر نوع دستور و فرمان، تحت جدولی دسته‌بندی کنیم، همه‌را میتوان در زیر دوستون «**مکن‌ها !**» و «**بکن‌ها !**» قرار داد. بعبارت دیگر دستورهای اخلاقی ، بطور خلاصه، یا مربوط به «**خودداری**» و اجتناب ازیك سلسله از امور است، و یا مربوط به «**انجام**» پاره‌ای از امور .

موجودی که فرض شود پند پذیر است ، میتواند بطور دلخواه از انجام پاره‌ای ازامور خودداری کند و به اجرای یك سلسله ازامور دیگر بپردازد ، چنین موجودی بایدضرورتاً ومنطقاً « **آزاد** » تصورشده باشد . والابه موجودی « **مجبور** » ومقهور که ازخوداراده واختیاری ندارد ، پند دادن ، بیهوده، و عبث است .

ـ اینك آیا انسان واقعاً « **مختار** » است یا « **مجبور** » ؟ باطرح این سئوال ، در حقیقت ما به‌سوی یکی از حساس‌ترین و دشوارترین ، و نسبتاً کهن سال‌ترین مسائل فلسفی و اخلاقی ، دست دراز کرده‌ایم .

پاسخ نظری و نهائی باین سئوال چیست ، و چه میتواندباشد، و یا اینکه اصولا پاسخی بدان میتوان داد یا نه ، موضوعی است که از حوصله‌ی بحث کنونی ماخارج است ، لیکن از لحاظ عملی ، با توجه به شیوه‌ی رفتار بسیاری از اصناف کاردان وکارشناس بشری ، میتوان گفت که بشر، تاحدود نسبةً زیادی، « **آزاد** » و در نتیجه « **مسئول** » تصور شده‌است

صرف نظر از اکثر حقوقدانان که بزهکاران را عموماً مسئول

اعمال خلاف قانون خویش میدانند ، روان شناسان و روان پزشکان نیز که در بسیاری از موارد ، در تعدیل نظر حقوق‌دانان و کیفرشناسان میکوشند، خود بطورکلی ونسبی ، انسان را مختار و آزاد می‌پندارند . و از همین‌رو نیز نکاتی را بوی تکلیف میکنند که وی باید آنها را بخاطر بهروزی خویش فرا گیرد .

روانشناسان و روان پزشکان ، همه معتقدند که **شادکامی هنری است آموختنی** . برای شادکام شدن ، باید نکاتی را فرا گرفت وآنها را بکار بست . « دستور شادکامی » نیزشامل یك سلسله ازکارهائی است که باید انجام داده شود ، و نیزشامل یك سلسله از اموری است که باید از انجام آنها اجتناب شود .

بدیهی است که این امر ،زمانی بحقیقت می پیوندد که انسان خود، حاکم و فرمانفرمای « **سرنوشت خویشتن** » باشد . ولی آیاواقعاً انسان خود حاکم برسرنوشت خویشتن است ؟

اجازه‌دهید بدون تأمل پاسخ دهیم ، آری ؛ انسان خود« **بخشی** » از سرنوشت خویشتن است . ولی این « **بخش** » و پاره‌ای که سهم انسان در تثبیت وطرح سرنوشت اوست ، عملا بحدی وسیع و مهم است که به جرأت میتوان اظهار داشت : قسمت اعظم از موفقیتهای علوم اجتماعی و روانی و روان پزشکی ، در تحقق «بهروزی» و «به زیستی»انسان ،و ایجاد رفاه اجتماعی برپایه‌ی همین« **بخش** » ظاهراً ناچیز سهم انسان، در تسلط بر «**سرنوشت**» خویشتن ، استوار و تأمین شده‌است .

عواملی که در طرح و استواری «**سرنوشت**» انسان موثراند کدام‌اند؟

این عواملرا برای وضوح بهتر سهم انسان ، در سرنوشت خویش، میتوان به سه دسته تقسیم کرد :

۱ ـ عوامل عمومی

۲ ـ عوامل خانوادگی

۳ ـ عوامل شخصی

منظور ما از عوامل عمومی که در تعیین سرنوشت انسان سهیم و مؤثرند ، عواملی است طبیعی مانند آتش فشانیها ، زلزله‌ها ، طوفانهای مهیب ، سیل‌های خانمان برانداز ، و سایر پدیده‌های جوی و طبیعی ، و همچنین عوامل اجتماعی مانند جنگها ، انقلابها و امثال آن .

هرچند که عموماً کنترل و پیش گیری اینگونه عوامل فوق العاده نیرومند طبیعی و اجتماعی ، از دست قدرت بشر خارج است ، لیکن باوجود این، علی‌رغم بدبینان بقدرت اندیشه و اراده‌ی بشری ، پیشرفت تاریخ علوم و مدنیت بشر بخوبی نشان داده‌است که بشر در تلاش جانکاه خود، در نبرد با طبیعت ، همواره در طریق تسخیر آن، گامی فراتر نهاده و به «**پیش گیریها**» و «**پیش گوئیها**» وایجاد دگرگونگی‌هائی بسود خود بموفقیت‌هائی روزافزون ، نائل آمده‌است .

در مورد عوامل خانوادگی ، باید یاد آور شد که چون طبعاً «**خانواده**» ای که کانون تولد و زایش ماست : قبل از ما تشکیل شده است، وضمناً نیز خانواده و نوع آن ، در تربیت بدنی و روانی و رشد شخصیت ما مؤثر است ، از اینرو پیش از آنکه ما بمرحله‌ی « **آگاهی و شعور** » و بکار انداختن نیروی اراده‌ی خویش ، برای « شادکامی » واقعی خود برسیم ، خانواده‌ی ما ، خواه و ناخواه ، در تعیین سرنوشت ما و ساختمان

روحی و نوع « **جهان بینی** » وطرز تفکرما ، بی‌نفوذ نبوده‌است .

درست است که‌عموماً افراد، دیگرقادر نیستند درنوع خانواده‌ی خود و سازمان آن ، که تشکیل آن مربوط بزمان گذشته‌است، دخل تصرفی بکنند ـ یعنی بعبارت دیگر ما را در انتخاب پدر و مادر خود اختیاری نیست ـ لیکن با این وصف ، این دشواری و اضطرار برای انسانیت و بشریت بطورکلی‌نیست ، و تا حدودی میتوان آنرا درمورد نسلهای آینده‌تعدیل کرد. بدین‌معنی که نسل کنونی، اگرپیش بینی‌های لازم را بعمل‌آورد ـ و در هنگام تشکیل خانواده وانتخاب همسر ـسهم و حق نسل آینده را که از ثمرات و فراورده‌های زناشوئی‌های کنونی خواهند بود ، پیشاپیش با دقت درنظر گیرد ، بیقین ازبسیاری ازرنجها و نابسامانیهای نسلهای آینده ، کاسته خواهد شد .

پس از بحث درباره‌ی‌عوامل عمومی وخانوادگی نوبت پرداختن به‌عوامل‌شخصی فرامیرسد . عوامل شخصی که در تعیین‌سرنوشت‌ونوع تفکر و شادکامی یا ناکامی افراد موثرند ، قسمتی بشمار میروند که روانشناسان‌هموار در مورد افراد، از هرعامل دیگر ، بیشتر روی آنها و تغییر آنها بنحو مطلوب ، تکیه میکنند .

افراد در برابرعوامل عمومی و خانوادگی که وجودونوع‌نفوذ آنها تا حدودی خارج ازعرصه‌ی قدرت ماست، در سرنوشت‌وشادکامی‌یا ناکامی خویش ، ضمناً سهم بسزائی را دارا هستند . میدان فعالیت و جولانگاه‌قدرت‌شخصی ونفوذ بشررا میتوان،باختیار یك مسافر کشتی، تشبیه کرد . مسافر کشتی معمولاً کمتر قدرتی در تغییر جهت حرکت کشتی‌ازخود دارد. کشتی بهرسو که‌رانده شود، بسوی‌شمال‌یا بجنوب،

مسافران را با خود میکشد ومیبرد .لیکن یك فرد مسافر ممکن است درقسمت پائین کشتی نزدیك موتور آن برود ، بیشتر تحت تأثیر حرکات شدید کشتی وصدای ناهنجار ماشین آن قرار گیرد، یا برعکس بعرشه‌ی کشتی و بهترین و آرامترین بخش آن رفته در آن اقامت ورزد .

ما، درخیلی ازموارد ـ بدون آنکه «عوامل عمومی» یا «خانوادگی» مسئول باشند ـ ممکن است، نادانسته، تیشه بر ریشه‌ی خود زنیم، و بگفته‌ی خداوند بستان در شعر الهام بخش سعدی ، برسر شاخ نشسته و با سهل انگاری نسبت به فرجام کار ، شاخه را از بن با تیشه بر کنیم .

ما در برابر « **استعدادها** » و رسائی‌های خود ، به یقین دارای « نارسائیها » و « **محدودیتها** » ئی هستیم . عدم توجه به نارسائیها و محدودیتهای خود ،چه بسا که بزیان ما تمام میشود ، و موجبات اتلاف وقت ، و صرف نیرو و انرژی را درجهت‌های بیهوده ، فراهم می آورد .

وظیفه‌ی ماست که « **استعدادها** »ی خود را بشناسیم، تا از آنها بهتر بهره‌ور گردیم . « **نقایص** » خود را کشف کنیم و حتی المقدور به «**جبران**» آنها همت گماریم . وسرانجام در برابر «**توانائیها**»ی خویش، به محدودیتها و «**ناتوانیها**»ی خود ، آگاه گردیم ، تا بیهوده وقت و نیروی خویش را به هدر ندهیم . و آندو را برای پرورش استعدادات خویش ، ذخیره نگاه داریم . این است مفهوم جدید «**سهم خلاق بشر**» در سرنوشت خویش ، واین همان چیزی است که روانشناسی و بهداشت روانی آنرا بما تعلیم میدهد .

## خلاصه :

« مکن‌ها! » و « بکن‌ها»ی اخلاقی حاکی از آنست که انسان «آزاد» تصور شده‌است. عواملی راکه در طرح سرنوشت و تعیین حدود آزادی وی مؤثرند، می‌توان بسه دسته عمومی ـ مانند زلزله‌ها و جنگها ـ و خانوادگی، و شخصی تقسیم کرد. کنترل عوامل عمومی، اگرچه معمولا از دست « افراد » خارج است، لیکن « بشریت» در نبرد خود با آنها، پیوسته به پیروزیهای روزافزونی نائل آمده‌است. در مورد خانواده نیز، اگر چه ما را در انتخاب پدران و مادرانمان دیگر اختیاری نیست، لیکن درباره‌ی آیندگان آنرا نیز می‌توان رعایت کرد. آزادی بشر را ممکن است به آزادی نسبی یك مسافر کشتی، تشبیه کرد که در تکاپو در درون کشتی آزاد، و در پیروی از حرکت نوسانی و انتقالی آن، مجبور است باشناخت «نارسائیها»ی خود، انسان می‌تواند از اتلاف وقت و نیروی بیهوده صرفه جوئی کند و آنها را در راه جبران نقایص، و کشف استعدادها، و شادکامی خویش بکار اندازد.

# ۲

## عواطف هم زحمتهائی دارند ...

به مجنون گفت روزی عیبجوئی ،
که پیدا کن بهْ از لیلی نکوئی-
کهْ لیلی گرچه‌درچشم توحوریست ،
بهر عضوی زاعضایش قصوریست،
زحرف عیبجو مجنون برآشفت،
درآن آشفتگی خندان شدوگفت:
« اگردردیده‌ی مجنون نشینی ،
بغیر از خوبی لیلی نبینی ! »

خوشبختانه بسیاری ازاصطلاحاتی که درروانشناسی بکارمیرود ، از زبان عادی مردم و شعر و ادب گرفته شده‌است . وچندان نامأنوس و بیگانه نبوده در بادی امر احتیاج زیادی به تعریف و توجیه ندارد . مثلا هنگامیکه سخن ازخوابدیدن یا **رؤیا** بمیان‌می‌آید،همه کس کم‌و بیش میداند ، منظور ازخوابدیدن چیست و خود نیز باحتمال قوی در

حال خواب شاهدرؤیاهای گونا گونی ، اعم‌ازطلائی وشیرین ،ونامطبوع و دهشتناك ، بوده‌است .

نمونه‌ی یکی دیگر از اینگونه کلمات مأنوس ومتداول‌در زبان عادی وزبان خاص روانشناسی، واژه‌ی «**عاطفه** »و «**احساسات**» است .

غالباً مردم بدون توجه به تعریف و مفهوم خاص این کلمات در روانشناسی ، آنها را درمکالمات ومحاورات روزمره‌ی خودبکارمی‌برند «**عاطفه**» دراصطلاح عامه بیشتر مترادف با **وفاداری‌و‌محبت‌ورحمت** است، وفرد« **بی‌عاطفه**» درزبان معمولی ، بیشتر بکسی که فاقدرحمت و مروت و وفا وحق‌شناسی‌است، گفته‌میشود . « **احساسات** » نیز، اگر بصورت جمع استعمال شود، معمولا در زبان عادی مترادف با «**عاطفه**» بکار میرود . اینك بدون اینکه در اینجا مجبور شویم به تعریف عاطفه از نظر روانشناسی بپردازیم ، تنهاکافی است یادآورشویم که‌دراصطلاح روانشناسی ، عاطفه دارای معنی‌وسیعتری از« عاطفه » در زبان معمولی است.درروانشناسی ، نه تنها به« **عشق** » ومحبت،عاطفه می‌نامند،بلکه به کین و خشم و نفرت و ترس واندوه و شادی و نظیر آن نیز عاطفه گفته میشود .

عواطف گاه جنبه‌ی حاد وشدید دارند ، مانندترسهای نا گهانی، و گاه جنبه‌ی مزمن و رقیق دارند ، مانند عشق و محبت خانوا گی . همچنین‌در برابرعواطف رقیق و شدید ، گاه سخن از« **عواطف عالیه** و احساسات بلند و ارجمند ، بمیان می‌آید که بیشتر مربوط به‌عواطف مذهبی و اخلاقی ، و درك زیبائی وهنر است .

عواطف، چاشنی زندگی و نیروهای محرك فعالیت‌های روانی بشمار میروند. اگر فرمان عاطفه‌ی مهر و محبت نبود، کمتر مادری شبها را در جوار گاهواره‌ی فرزند، تا صبح بیدار می‌نشست. ویا کمتر قهرمانی برای سرافرازی و نجات ملت خویش بفداکاری و جانبازی مبادرت میورزید. نیروی شدید وعظیم عواطف است که کاشفان بزرگ را بقعر اقیانوسها و فراز آسمان میکشاند. انسان دوستان بزرگ و منجیان فناناپذیر بشریت، همه نیروی استقامت و بردباری و فداکاری خویش رامدیون نیروی شگرف «**حیات عاطفی**» واحساسات ارجمند خویشتنند، آری: «بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد!»

اگرروزی کسی عواطفش ازکار بایستد و یا سلامت وتعادل آنها دچار اختلال شود، چنین کسی از نظر روانی «**بیمار**» خواهد شد.

سخن از «**تعادل و اختلال عواطف**» بمیان آمد. عواطف باتمام فوائد و لزوم خود اگر از قاعده‌ی طلائی «**حدوسط**» ارسطوئی خارج شوند، واعتدال خود را ازدست داده بطرف قطب «**افراط**» و «**تفریط**» متمایل گردند، سخت خطرناك و زیان بخش خواهند بود.

عواطف، اگر درست تربیت نشوند و یا بعللی تعادل خود را از دست بدهند، ولجام گسیخته در صحنه‌ی حیات روانی ما به یکه‌تازی پردازند، بسهولت و شدت میتوانند، موجبات مزاحمت ما واطرافیان ومعاشران مارا فراهم آورند. در زبان متداول ما، ازاینگونه قربانیان «**عواطف وحشی**» و عنان گسیخته، به نام تابع و بنده و «**برده‌ی احساسات شخصی**» یاد میشود.

« **کف نفس** » یا باصطلاح امروزی ، «**خویشتن داری**» و «**کنترل عواطف**» ، همواره از قدیم یکی از ملکات و فضائل اخلاقی ، بشمار میرفته است . رام و اهلی ساختن عواطفی که مانند ددان وحشی هستند، بردباری و **کظم غیض** و تزکیه‌ی نفس از حب و بغض، و تعصبهای بیجا ،و تمرین مدارا وسهل گیری نسبت به پیروان عقاید دیگر، پیوسته از بزرگترین اصول عملی وخط مشی زندگی صوفیان با صفا بوده‌است

در روانشناسی امروز درمبحث عواطف ، دربرابر جنبه‌های مثبت ومفید آنها ، از جنبه‌ی بیماری آسا و زیان بخش آنها نیز تحت‌عنوان مزاحمت یا « **تصدیع عواطف** » نیز یاد میشود .

وجود حب و بغض ، بخوبی میتواند ما را از درك حقیقت غافل گرداند . مشهور است که بچه‌ی نوزاد سوسك ، از دیوار بالا میرفت مادرش میگفت: «عزیزم مواظب باش نیفتی‌دست وپای بلوریت بشکند !»

از قدیم مشهور بوده‌است که : « **عشق** انسان را کور میکند». **نفرت** و **کینه** نیزهمین خصوصیت‌را داراست ،نهایت **عشق مفرط** بکسی **مانع از دیدن معایب** اوست‌و **کینه و نفرت** بشخصی **مانع از دیدن محاسن** اوست . تسلط و حکومت عواطف وحشی برما غالباً موجب میشود که ما دوچار «**تصدیق های بلاتصور**» و«**پیش داوریها** » ، عواقب محکوم کننده و بلاتأمل و داوریهای عجولانه وغیر مطابق با واقعیت، گردیم غالباً عقاید وافکار مردم آغشته و توأم با عواطف و **تعصب** است .بحث درسر موضوعاتی که توأم با عواطف است ،عموماً بی‌نتیجه‌میماند، و یا موجبات جنگ و نزاع و تفرقه و دشمنی را فراهم میاورد .

برای نمونه، از بحثهای اخیری که سخت در پرتو «**عواطف متضاد**» و تصدیع زبان بخش آنها، در محافل مختلف کشور ما، جریان پیدا کرده‌است، میتوان بحث در باره‌ی «**تغییر خط فارسی**» راشاهدمثال آورد. کمتر کسی است که در این بحث شرکت جسته باشدو گفتگوو استدلالش دستخوش «**تصدیع عواطف**» واقع نگردیده باشد.

در یك هفته پیش، در محفلی دوستانه متشکل از جمعی ازافراد تحصیل کرده، شخصی مسئله‌ی تغییر خط فارسی را بمیان کشیده‌اظهار داشت: «واقعاً کسانیکه در مورد تغییر خط اصرار میورزند، دانسته یا ندانسته مرتکب خیانت میشوند». در این هنگام شخص دیگری باشدت‌سخن اورا قطع کرده‌اظهارداشت: «ازشما شایسته نیست‌اینگونه نسبت بیك خط **معیوب** که موجب عقب افتادگی و کندی پیشرفت تحصیلی نوباوگان ما میگردد، تعصب بی‌مورد بورزید!»

نفر دوم بگمان‌خود، خالی ازتعصب وبغض سخن میگفت. لیکن استعمال صفت «**معیوب**» ونسبت آن بخط فارسی، خودعکس ادعای ویراثابت‌میکرد. زیرا درنظرروانشناس، بمحض آنکه کسی‌نسبت‌هائی چنین به‌چیزی بدهد، عمل وی حاکی از آنست که منطق اودستخوش تصدیع عاطفه‌ی بغض قرار گرفته است، وبحث او با اینصورت، کمتر ممکن است به نتیجه‌ی قانع کننده و رضایت بخشی برسد.

«**فرانسیس بیکن**»، فیلسوف نامدار انگلستان که از پیش آهنگان شیوه‌ی فکر فلسفی نو است، از تصدیقهای بلاتصور، و نا آزموده‌ای که ساخته‌ی دست قرنهای گذشته است، و تنها در اثر تقلید

واعتیاد ، وآلودگی با عواطف مهر و کین ، در مغزهای ما جا گرفته است ، بنام «**بتهای بازاری وذهنی**» نام‌میبرد ، ومیگوید یك‌فیلسوف منطقی وظیفه دارد این بتهارا بشکند . «**بازگشت به‌خرد**» و رهائی و گریز ازچنگ «**عواطف مزاحم**» همواره سعی و کوشش اندیشمندان بشر بوده‌است «**سوگند بقراطی**» که سوگند مقدس پزشکان وروان پزشکان‌است ، بر اساس «**عدم‌تمکین ازعواطف**» ، وعدم‌رعایت‌حب‌وبغض درانجام‌وظیفه ، نسبت‌به بیمار است . سلطه‌ی شدید عواطف واحساسات برافکار وعقاید ، یکی‌ازخصایص روحی ماست . وازاین رو نیز «تصدیع عواطف» در طرح افکار و گفتگوها ، ازمشکلات مهم روانی واجتماعی ما در کلیه‌ی مراحل ومحافل بحث وانتقاد است .

عواقب‌وخیم «تصدیع‌عواطف» دربسیاری ازشئون‌وموارد‌زندگی ما حکمفرماست ، و«**بهداشت روانی**» ما تأمل بیشتری‌را درمبارزه‌ی بااین «**آزارروحی**» ، باشوقی‌هرچه تمامتر اقتضا میکند. اگر ما از دخالت شدیدعواطف خود در بحثها و گفتگوها بکاهیم ، ازبسیاری از اختلافها وخصومتهای بیجا، خودبه‌خود ، کاسته خواهدشد . چه‌نزاعهای بیمورد که میان زن وشوهر ، عروس ومادر شوهر ، ونظایرآنها بوقوع می پیوندد ،تنها برای آنکه اختیارحب وبغض وعواطف تند خویش‌را دردست ندارند ، ونمی‌توانند بدون غرض و باتفاهم ومنطق سلیم به‌حل مشکلات مبادرت ورزند . آری :

برملك‌کائنات، سلیمان وقتمی     گردیونفس یك نفس استی مسخرم

خلاصه :

«عاطفه» در زبان مردم بیشتر مترادف باصفات رحمت و وفاداری و محبت است . در روانشناسی به ضد این صفات ، مانندکین ونفرت وخشم ، ویا ترس واندوه وشادی نیز ، عاطفه‌میگویند . از عواطف لطیف‌بنام‌های «عواطف‌عالیه» و«احساسات ارجمند» یادمیکنند که بیشتر مربوط‌بدرک‌مذهب واخلاق‌وزیبائی وهنر است . عواطف نیروهای محرك و چاشنی زندگی وکامیابی‌های بشر بشمار میروند. با وجود لزوم وفایده ، عواطف نیز ممکن است دستخوش اختلاف شوند ، ووحشی وعنان‌گسیخته درصحنه‌ی حیات‌روانی به‌ترك تازی پردازند . اهلی ساختن«عواطف وحشی»همواره ازکوششهای صوفیان بزرگ بوده است . منطق وداوری بسهولت ممکن است‌دچار «تصدیع عواطف» افراطی‌شود . حب و بغض زیاد غالباً «تصدیق‌های بلاتصور» و سوء تفاهم‌ها ونزاعهائی‌را سبب میگردد . عشق مفرط غالباً مانع از دیدن معایب ، وکینه ونفرت‌زیاد ، مانع ازدیدن محاسن اشخاص‌میشود . «تصدیع عواطف»آزاری روحی است وبهداشت روانی ، مستلزم مبارزه باآن‌است .

# ۳

## کافر همه را به کیش خود پندارد؟!

گردون نگری ز عمر فرسوده‌ی ماست ،
جیحون اثری ز اشك آلوده‌ی ماست ،
دوزخ شرری ز رنج بیهوده‌ی ماست ،
فردوس دمی ز وقت آسوده‌ی ماست ،

در میان شنوندگان گرامی ما ، شاید کمتر کسی باشد که نام «ژان‌ژاك روسو» نویسنده‌ومتفکر بزرگ فرانسوی‌زبان‌قرن‌هیجدهم را بکرات نشنیده ورواجع به افکار وآثار وی ، مطالبی نخوانده باشد . «ژان‌ژاك‌روسو» صاحب آثار قلمی فراوان است که خوشبختانه مهمترین آنها بزبان فارسی نیز ترجمه ومنتشر شده‌است . وی در اثر نگاشتن سه کتاب مختلف ـ قرارداداجتماعی ، امیل ، هلوئیز جدید ـ

از پیشآهنگان و سرجنبانان فکری ونظری سه نهضت بزرگ قرن هیجدهم واوایل قرن نوزدهم میلادی بشمار میرود. کتاب «**قرارداد اجتماعی**»، انجیل انقلاب کبیر فرانسه بشمار رفته است.

کتاب «**امیل**»، رمان تربیتی «روسو»، منشور بزرگ نهضت پرورشی کودك شناخته شده وبالاخره رمان «**هلوئیز جدید**» وی یکی از ارکان اساسی مکتب و «نهضت رمانتیك» در فرانسه محسوب میشود.

قلم سحار ودل‌انگیز ژان‌ژاك روسو، در پیشرفت سریع و نفوذ برق‌آسای وی، سهم غیر قابل توصیفی‌را داراست.

یکی دیگر از آثار بسیار جالب و مورد توجه «روسو» کتاب «**اعترافات**» اوست. ژان‌ژاك‌روسو خود در مقدمه‌ی این کتاب بالحنی بس شیرین وموقر، وباتقریری پرشکوه وبی‌سابقه، بیان میدارد که کتاب اعترافات در حقیقت «نامه‌ی اعمال» اوست که او آنرا خود در روز رستاخیز در دست خواهد گرفت وبه پیشگاه عدالت‌ذات کبریائی برای داوری، تقدیم خواهد داشت.

روسو مدعی است که‌دراعترافات، اوخودرا آنطور که‌بوده است نمایانده، هیچ یك ازعیوب خودرا نپوشانده وبهیچوجه از شدت قباحت لغزشهای خود چیزی نکاسته و نیز برخوبیها ومحاسن خویش نکته‌ای دورازحقیقت نیفزوده‌است. کتاب اعترافات بهترین نمونه‌ی تفسیر و مصداق کلاسیك، این بیت‌است که:

آدمی زاده طرفه معجونی است
کز فرشته سرشته وشیطان

اعترافات ژان ژاك روسو «**روان‌نما**» و شاهد گویائی از روح

پر التهاب و پر تضاد بشر ، واز این لحاظ نیز سندی گرانبها برای روان شناسان بشمار میرود . یکی ازموارد جالبی که ژان‌ژاک روسو در ترجمه‌ی احوال خود می‌نگارد ، و نمونه‌ی زنده‌ای برای بحث امروز ما بشمار میرود ، این مورد است .

ژان‌ژاک روسو برای ما شرح میدهد که در آغاز بلوغ نزد خانواده‌ای به خانه‌شاگردی استخدام می‌شود . در این خانه ضمناً دخترکی نیز بعنوان مستخدمه مشغول خدمت بوده‌است که «روسو» سخت عاشق وی می گردد . ژان‌ژاک روسو روزی قطعه روبانی را پیدامیکند که به خانم صاحبخانه تعلق داشته ولی روسو آنرا برای خود می رباید . خانم صاحبخانه بزودی متوجه فقدان روبان خود شده وآنرا جستجو می کند و ژان ژاک روسو و دخترک مستخدمه را مورد سؤال و باز و خواست قرار میدهد .

ژان ژاک روسو می‌نویسد من این دزدی را به آن دخترک نسبت دادم ، ودرحالیکه او بادیدگانی اشکبار از انجام این کار انکارمیکرد، من بشدت در تهمت خود اصرار می‌ورزیدم . سر انجام سوءظن متوجه دخترک شد وبیچاره را ازکار بر کنار و از خانه اخراجش کردند .ژان ژاک روسو در توضیح علت ارتکاب این عمل ناجوانمردانه‌ی خود مینویسد: گناه و انگیزه‌ی من چیزی جز عشق دیوانه‌وار من بدختر نبود . من هنگامیکه رو در روی او، مورد بازپرسی قرار گرفته بودم ، بهیچ چیز جز او نمی‌اندیشیدم . چنان محو اوشده بودم که همه چیز خود را از آن او وهمه کارخویش را کاروی می پنداشتم ، بدون آنکه در ارزش و

خوبی وبدی آنها کوچکترین تأملی بکنم . از اینرو بی آنکه ذره‌ای بزشتی عمل خود و نتیجه‌ی سخن‌ناروای خویش بیندیشم ، دزدی‌خود را باو نسبت دادم .

ژان ژاك روسو ، باصطلاح متداول روانشناسی امروز ، از روی شعور و درك آگاه و عمدی ، رفتار خود را بدخترك بینوا نسبت نداده است ، بلکه عمل‌وی دراثر عامل مرموزی که‌وی نام‌عشق برآن‌می‌نهد، بی هیچ آگاهی و بدون توجه وی انجام گرفته‌است .

این داستان تأسف‌انگیز را که ژان‌ژاك‌روسو از زندگانی خود برای ما شرح میدهد ، نباید زیاد نادر و کم نظیر پنداشت .ما همه کم وبیش گاهگاهی از این لحاظ ، ژان‌ژاك‌روسومی‌شویم . نسبت‌دادن‌عمل وصفت خویش بدیگری ،یاباصطلاح روانشناسان«**برون فکنی**»و دیدن رفتار و اخلاق خویش در دیگری ، یکی از تظاهرات قدیمی وفراوان روح انسانی است که از زمانهای بسیار قدیم شناخته شده بوده‌است . ضرب‌المثل قدیمی «کافرهمه را بکیش خودپندارد !» تعبیر و ترجمانی است ازدرك همین خصوصیت «نسبت دادن صفات خویش بدیگری» .

در اصطلاحات عادی و روزمره‌ی مردم نیز بارها کلماتی از این قبیل که همه حاکی ازهمین معنی است ، فراوان شنیده می شود :«آدم بد همه رابد ، و آدم خوب همه را خوب تصور می کند » و یا اینکه : «آدم بد ، خیال میکند ، هرچه توی چنته‌ی خودش‌است، توی خرجین دیگری است » . . .

کیفیت « برون‌فکنی» ، یانسبت دادن صفات خویش بدیگری ،

مخصوصاً از زمان «فروید» ببعد مورد توجه روانکاوان وروان‌پزشکان وروانشناسان قرار گرفته است. این کیفیت که یکی از اشکال وانواع خاص «دفاع روانی» بشمار میرود، خود بصورتهای مختلفی دراعمال وآثار بسیاری از افراد بشر جلوه گراست.

«برون‌فکنی» ونسبت دادن صفات خویش بدیگری، چنانکه درمورد ژان‌ژاک‌روسو بنظرشمارسید، بیشتر جنبه‌ی منفی وناسالم دارد یعنی بیشتر متوجه اسناد صفات منفی شخصی نسبت بدیگری است. روانشناسان معتقدند که دربسیاری از موارد، اشخاص صفاتی را که خود نمی‌پسندند واز داشتن آنها نفرت دارند، و مایلند آنهارا طرد و محکوم کنند، غالباً بدون آنکه خود متوجه باشند، آنهارا بدیگران نسبت میدهند، واز درون ذات خویش به بیرون می افکنند. اصطلاح مشهور «پیراهن‌عثمان قراردادن وتمام‌تقصیر و کاسه کوزه‌را سر دیگری شکستن»، اشاره بهمین معنی است که اشخاص چون از کاری شرم دارند، بوسائل مختلف سبب انجام آنرا چیز دیگر یا کس دیگری معرفی می کنند وخویشتن‌را بدین ترتیب تبرئه می‌سازند.

نکته‌ی بسیار مهم در مورد کیفیت برون فکنی و نسبت دادن صفات خویش بدیگری اینستکه آن غالباً بدون آگاهی و در حال بیخودی ازخود، انجام می گیرد، ومابدون‌آنکه خودمتوجه باشیم‌بدان مبادرت میورزیم. «برون‌فکنی» در واقع یکنوع وسیله‌ی دفاع روانی است که موجب تسکین روح در برابر فشار احساس نقص وعیب است. لیکن نمیتواند سبب درمان علت این احساس رنج بخش شود. ما همه

کم وبیش درموارد مختلفی «ازمکانیسم برون‌فکنی» یا کیفیت نسبت دادن صفات خویشتن بدیگری سودجوئی میکنم ، وچه بسا که دراین سودجوئی ظاهراً بنفع خویش ، دوچار لغزشهائی بزیان واقعی خود ودیگران می گردیم .

هدف عملی « بهداشت روانی » و « روانشناسی بهداشتی » حفظ سلامت روح وپیشگیری از بیماریهای روانی است . این هدف هیچگاه بدون خودشناسی و تشخیص طرز کار سالم و ناسالم دستگاه روانی ما میسر نیست . برون‌فکنی شدید حاکی ازاختلال بدفرجامی دردستگاه روانی ماست ، و بمنزله‌ی اعلام خطری برای سلامت روح ما بشمار میرود .تحلیل اعمال ، افکار وقضاوتهای شخص ، همواره مارادرتشخیص برون‌فکنی های بیمورد ما ، وجلو گیری از عواقب آنها کمك خواهد کرد .

## خلاصه :

شخص بدون آنکه خود متوجه باشد، گاه رفتار و صفات خویش را بدیگران نسبت میدهد . این کیفیت «برون فکنی» یا «نسبت دادن صفات خویش بدیگری» یکی از انواع «دفاع روانی» است . وافراد غالباً صفاتی راکه در خود نمی پسندند واز داشتن آنها نفرت دارند ومایلند آنهارا طرد کنند ، بدیگران نسبت میدهند . «خود ناآگاه» بخاطر سودخود معمولا صفات خویش‌را بدیگران نسبت میدهد ، لیکن این اسناد همواره بسود افراد تمام نمی شود ، و چه بسا ناراحتی‌ها ورسوائی‌هائی از از پی دارد. ژان‌ژاک‌روسو یکی از موارد «برون فکنی» را درمورد خود ، در کتاب اعترافات شرح میدهدکه چگونه ارتکاب بدزدی خودرا بدختری که مورد محبت وی بوده است ، ناخواسته وناآگاهانه ، نسبت میدهد . برون‌فکنی‌های افراطی حاکی‌از اختلالی در دستگاه روانی است ، وباید بدرمان‌آن پرداخت .

٤

## این کودکان که دشوارند ...

مستی بهانه کردم و چندان گریستم ،
تا کس نپرسدم که گرفتار چیستم

در اغلب از کتابهای تربیتی و روانی و اجتماعی جدید ، بطور مکرر ، اصطلاحی بچشم میخورد که معنی‌فارسی آن عبارت از «اطفال» یا «**کودکان دشوار**» است .

« کودکان دشوار» دراصطلاح علوم روانی وتربیتی امروز ، بطور کلی باطفالی گفته میشود که عموماً یك معما ویا حد اقل یك مشکل تربیتی برای والدین ، برای اولیاء مدرسه ، برای پلیس و کارگردانان دستگاههای قضائی بشمار میروند .

البته «دشواری» این کودکان دارای مراحل شدت وضعف فراوان است ، و از شیطنت‌ها و شلوغ کردنها و حرف نشنیدنهای ساده شروع میشود ، و به انواع بزهکاریها ، طغیان علیه قانون ، وانجام اعمال شنیع وجنایات ، مانند قتل نفس ، عمل منافی توأم باقهر وغلبه ، و نظیر آن منتهی‌میگردد. کودکان وافراد دشوار ، تنهایك مشکل ومعمای‌تربیتی برای علمای تربیت یاوالدین بشمار نمیروند ، بلکه آنها یك معما و ومسئله‌ی بزرگ اجتماعی محسوب میشوند . و هر متفکر اجتماعی میتواند بخود حق بدهد که در باره‌ی آنها و علت دشواری رفتار ضد اجتماعی‌آنان بیندیشد .

**کسانی که بد را پسندیده اند      ندانم ز نیکی چه بد دیده‌اند؟!**

این نمونه‌ی یکی ازهزاران‌سئوالی‌است که درطی‌قرون‌متمادی در برابر مسئله‌ی افراد دشوار ، برای مردان روشن بین بشر به پیش آمده است .

**کسانی که بد را پسندیده‌اند      ندانم ز نیکی چه بد دیده‌اند؟!**

دربرابراین‌سئوال کهن ، اگر شاعر دیربن ما که این بیت از اوست ، نمی‌تواند پاسخی قانع کننده برای‌خود بیابد ، باو میتوان‌کاملا حق‌داد . زیرا برای پاسخ دادن به‌سئوال شاعر ما ، ده ها سال پژوهش علمی‌ازجوانب‌مختلف ، بوسیله‌ی هزاران‌مغز اندیشمند وساعی‌ضرورت داشته است .

**کسانی که بدرا پسندیده اند      ندانم‌ز نیکی چه بد دیده‌اند؟!**

ــ زیرا آنها لذت نیکی واقعی‌را خود شخصاً نچشیده‌اند . زیرا

آنها مفهوم نیکی واقعی‌را بتجربه درك نکرده‌اند. آنهاخود نیکی‌را ندیده‌اند، آنرا درکانون قلب خویش احساس ولمس نکرده‌اند، بلکه آنهاتنها وصف آنرا، آنهم بالحنی خشك وخالی ازمحبت، شنیده‌اند: «شنیدن کی بود مانند دیدن!؟»

کودکان‌وافراد دشوارغالباً کسانی‌هستند که درکانون‌خانواده‌ای نابسامان، خانواده‌ای که ازفروغ وپرتومحبت، گرم‌وروشن‌نشده‌است، پا به عرصه‌ی وجود نهاده‌اند. و یا احیاناً از کودکی، بنا بر عللی، مفهوم واقعی زندگی ثابت خانوادگی را درك نکرده‌اند، ویا حداقل بجای محبت، تنها از ترحم دیگران برخوردار شده‌اند، و در نتیجه رشدعاطفی شخصیت آنها متوقف مانده‌است. این‌محرومان‌لطف ومحبت ومقبولیت، این قربانیان جهل وبی‌مهری خانواده و محیط، ناچارنیاز به خود نمائی و جلب توجه و مقبولیت خود را از راههائی دیگر که بزیان اجتماع است ارضاء میکنند. آنان اگر دخترند، چه‌بسا که به فحشاء تن‌درمیدهد، وبخاطر اطفاء عطش‌محبت‌خویش، بسهولت‌فریب تملق و زبان بازی مردان هوسران را میخورند و اگر پسرند، بسا میشود که به آسانی به طغیان علیه قانون واجتماع، قد بر افراشته دستهای خودرا بجرم وجنایت می‌آلایند، وبهر گونه دروغ وتقلب و دزدی وپستی‌تن درمیدهند. آنها غالباً بدبین و کینه توز، نسبت به همه کس میشوند.

یك زن آلمانی بنام«مار گارت» که سه بار، سه زنرا بوسیله‌ی زهر بقتل میرساند وشوهران‌آنها را نیز متهم میسازد که وی‌را حامله

کرده‌اند، بامید آنکه آنانرا بدین وسیله برای خود تصاحب کند، علت ارتکاب خودرا به قتل نفس وتوسل بدروغ و اتهام، در دادگاه چنین شرح میدهد:

«مبادرت من بقتل زنهای شوهردار ومتهم ساختن شوهران آنها مبتنی بر این فکر بود که هیچکس غم مرا نمیخورد، بنا بر این چرا من باید از بدبختی دیگران متأثر شوم؟!».

امروز دیگر تقریباً این اصل یك امر مسلم بشمار میرود که:

**هرجا فرد دشواری هست، عموماً ماورای او خانواده یا زندگانی دشواری هست.**

داستان «**ارویل**» یکی از صدها نمونه است، از اینکه چگونه یك‌فرد، بدی‌را برنیکی ترجیح میدهد و کودکی فرشته خو، انسانی دشوار وتبهکار میگردد.

«**ارویل**» جوانی‌دشوار وبزهکاراست. پدر «ارویل» ملوانی‌بوده است که ناچار، باقتضای شغل خود، میبایستی بیشتر اوقات را، دور از زن وفرزند خویش، در سفر دریا بسر برد.

مادر «ارویل» قبل از ازدواج خود، در یك باشگاه شبانه کار میکرده است، وتا مدتی پس از ازدواج نیز همچنان به شغل خویش ادامه‌میدهد، تااینکه پسر سوم‌وی، «ارویل»پابه عرصه‌ی‌وجود می‌نهد.

پدر« ارویل » که تنها یکماه وحتی گاه چند ماه یکبار میتواند چند روزی به منزل بیاید، و جود فرزندان خویش‌را مزاحم احساس میکند که عموماً مانع از آرامش او وتوجه کافی همسرش نسبت بوی

میشوند از اینرو چندان روی خوشی بفرزندان خود نشان نمیدهد .

مادر «ارویل» نیز ابراز علاقه وتوجه چندانی نسبت بفرزندان خویش مبذول نمیدارد . وبنا به‌عادت دیرین شب زنده‌داری درباشگاه، روزهارا تا نزدیکی‌های‌ظهر میخوابد و بعد ازظهرهارا نیز بخواندن مجله وشنیدن رادیو میگذراند . در نتیجه کودکان ، بدون مراقبت و سرپرستی کافی ، بحال خود وا گذار میشوند .

برادران بزرگترغالباً برادر کوچکترخود، ارویل ، را میزنند وویرا به بازی نمیگیرند، بطوریکه ارویل بیشتر از اوقات ناچار میشود ، از خانه فرار کند وتا دیر هنگام شب بمنزل باز نگردد .

نخستین برخورد ارویل بامقامات تربیتی‌مسئول ، زمانی‌بود که وی‌ازدبستان گریخت . دراین‌هنگام پدر وی اورا سخت کتك زد. این تنبیه‌مؤثر واقع‌نگشت . واروبل کودکی گریزپای ازمدرسه‌به‌بارآمد. وی از ده سالگی باکودکانی ولگرد آشناشدکه اورا باخود به « دله دزدی» میبردند . تاجائی که «مرغ‌دزده کم کم شتر دزده شد» .

ارویل درپانزده‌سالگی اتوموبیلی‌را می‌دزدد که دختری‌را بزور باخود بگردش‌ببرد . این‌هنگام‌ازطرف پلیس‌مورد تعقیب قرارمیگیرد وبه‌دارالتأدیب فرستاده میشود . شش‌هفته پس‌ازخروج از دارالتأدیب ، دوباره مرتکب جرم جدیدی میگردد و مجدداً بدارالتأدیب فرستاده میشود . چندسال بعد در نوزده سالگی مرتکب یك جرم جدی میشود که وی‌را بدهسال زندان محکوم میسازد .

« ارویل » تبهکار ناکام و بینوائی است . زندگانی وی خالی از

هر گونه محبت و عشق است. وی موجودی همواره تنها بوده‌است. هیچگاه از هیچکس، حتی از پدرومادر و برادران خود، محبت لازم برای رشد عواطف خویش را درك نکرده‌است، و در نتیجه رشد عاطفی وی متوقف مانده، او احساس دوستی نسبت بهیچکس نمیکند. شدیدترین عاطفه‌ی او تنها همان است که آتش هوسها و امیال خود را فرونشاند. «ارویل» خود را درجهانی از دشمنان وافرادی کینه‌جو و بد اندیش نسبت بخویش، احساس میکند. تارهائی که پیوند میان او و اعضای خانواده‌اش را بهم می‌پیوندد، چیزی جز تارهای سست و گسسته نیست. «ارویل» هیچگاه از کسی محبت ندیده تا شیوه‌ی محبت بدیگران را آموخته باشد. اینست که وی فردی خودخواه و طاغی «وضد اجتماعی» بارآمده‌است.

خانوادهٔ ارویل ازانجام بزرگترین وظیفه‌ی خود که تربیت ورشد عاطفی فرزند خویشتن است ـ دانسته یا ندانسته ـ غفلت ورزیده‌است.

اگر بررسی کنیم بسیاری از فرزندان دشوار ما که اینك یا در دارالتأدیبها و زندانها و یا در تیمارستانها بسر می‌برند، نیز در دامن بی‌مهر خانواده‌ی غافلی، چون خانواده‌ی ارویل، پرورش یافته‌اند، واگر «**بد** را پسندیده‌اند» شاید بیشتر از آنرو باشد که **نیکی** را بتجربه شخصاً نشناخته‌اند.

## خلاصه :

«کودکان دشوار» باطفالی گفته میشود که مشکلی تربیتی برای پدر ومادر ، اولیاء مدرسه ومسئله‌ای برای پلیس ودستگاههای قضائی بشمارمی‌روند . «دشواری» این کودکان ، از شیطنت‌های ساده شروع می‌شود ، و بانواع بزهکاریها ، منتهی می‌گردد .

«افراد دشوار» عموماً در خانواده‌ای نابسامان ، پا بعرصه‌ی وجود نهاده‌اند و در نتیجه ، رشد عاطفی آنها متوقف مانده است . نیاز به خود نمائی وجلب توجه و مقبولیت در کودکان دشوار ، چون از راه صحیح ارضاء نشده ناچار منحرف میشود و راهی ضد اجتماعی پیش میگیرد . دختران دشوار بسهولت ممکن است فریب محبت‌های بازاری مردان هوسران‌را بخورند و به‌آسانی خودرا ببازند . معمولا هر جا فرد دشواری هست ، درماورای او خانواده یا زندگانی دشواری هست . «کسانی که بدرا پسندیده‌اند» احیاناً بیشتر از آنروست که «نیکی» و «محبت» را خود شخصاً به تجربه ندیده‌اند . از دیگران لطف و صفائی ندیده‌اند ، تا شیوه‌ی محبت کردن بدیگران را آموخته باشند . و از اینرو افرادی خود خواه و طاغی و ضد اجتماعی بارآمده‌اند .

# ۵

## کسانی که بد را پسندیده اند ...

**چراغی دهد روشنائی به جمع ،**
**که سوزیش،درسینه باشدچوشمع ،**
**عبادت بجزخدمت خلق نیست ،**
**به تسبیح و سجاده و دلق نیست ،**

جرم وجنایت ،خود کشی ، اعتیادبه قمار والکل وموادخطرناك مخدر ، وبالاخره طلاقهای سریع‌وفراوان ، اینهاهمگی‌مسائلی‌است که درعلوم اجتماعی و روانی امروزبنام « **بیماریهای‌اجتماعی** » خوانده شده و مورد تحقیق ومطالعه قرار گرفته است .

شبانه‌روزشایدساعتی‌نگذرد که‌دراجتماعات‌بشری‌یك‌جرم‌بزرگ، یك جنایت‌ویك‌عمل خلاف قانون، بوقوع نپیوندد . هرچند روزیکبار ،

خبر قتل یا انتحاری را می‌شنویم. شایعه‌ی کلاهبرداری و سرقتهای بزرگ و کوچك زیاد بگوش ما میخورد. سالیانه صدها ملیون ریال بودجه‌ی کشورها، برای تعقیب مجرمین، بخاطر محکوم ساختن، و جلوگیری و کیفر آنها مصرف میشود. جرم وجنایت، تنهایك مسئله‌ی اجتماعی نیست که اختصاصی بیك کشور یا جامعه داشته باشد، بلکه بیشتر یك مسئله‌ی انسانی است و در سراسر کره‌ی زمین؛ یکی از بزرگترین مشکلات - حتی برای مترقی‌ترین ملل جهان- بشمارمیرود.

برای مثال تنها درامریکا - طبق آمار منتشر شده - درهر بیست وپنج دقیقه یك جرم بزرگ اتفاق می‌افتد. ودر هر بیست‌وچهارساعت سی قتل نفس، پنجاه عمل منافی‌عفت بااعمال قهروغلبه، وهفتصدوسی فقره سرقت بزرگ وبالغ برسه هزارسرقت کوچك، بطورخلاصه بالغ بریك میلیون و پنجاه هزارجرم جدی درسال، رخ میدهد.

بودجه‌ای را که کشورهای متحده‌ی امریکا صرف اجرای احکام قانون‌وجلوگیری ازتجاوزومحکومیت بزهکاران ومجرمین‌میکند، رقم **«چهار بلیون دلار»** تشکیل‌میدهد، ازاین‌مقدارتنها **«صدملیون دلار»** خرج کنترل مجرمین وجلوگیری از وقوع جرمها در شهر نیویورك میگردد.

بزهکاران چرا بجرم‌وجنایت دست‌می‌آلایند، آیابزهکاران‌فطرتاً جانی آفریده شده‌اند؟ یاآنکه بیمارانی روانی‌اند و دراثرابتلای بیك بیماری روحی مرتکب بجرم وجنایت میگردند؟

وبالاخره بابزهکاران‌چگونه بایدرفتار کرد، وازشیوع و ابتلای

به بزهکاری ، بچه نحو بایدجلو گیری نمود ؟

اینها سئوالاتی است اساسی که پاسخ آنها خارج ازحد ازهریك علوم اجتماعی و روانی به تنهائی است .

امروزه علومی مانند جامعه شناسی ، جرم‌شناسی ، مجرم شناسی روانی ، روان پزشگی ، « پزشگی روان تنی ، » و « بهداشت روحی » ، هر یك با « **دید** » و شیوه‌ی خاصی ، به مسئله‌ی جرم وجنایت و علل ارتکاب به آنها پرداخته ، هریك جانب مخصوصی از موضوع را مورد مطالعه قرارداده، نظریه‌ها و راه حلهای گونا گونی اظهارداشته‌اند که از جمله سهم « روان شناسی » و « روان پزشگی » و « پزشگی روان-تنی » در این باره فوق‌العاده زیاد ، قابل اهمیت است .

اخیراً شنیده شده که کودکی باعصبانیت کتاب خودرا بطرف آموزگار خودش پرت میکند . در طی چند روز بعد رفتاری مشابه آن نسبت بدیگران از خود نشان میدهد. سر اندك چیزی با کودکان دیگر نزاعش میشود و بطرف آنان حمله میبرد

کودك از خانواده‌ای تحصیل کرده و با تربیت است . درروابط کودك با پدرومادر وسایر برادران وخواهرانش نقصی مشاهده نمیشود. کودك کژخوی را دراثر توصیه‌ی مدیردبستان ، ناچار بنزد روان پزشگ می برند . باراهنمائی روان‌پزشگ و چندین‌معاینه ازطرف‌متخصصین‌مختلف ، سرانجام منشاء ناراحتی وی را نشان میدهند .

توضیح آنکه « **غده‌ی پاراتیروئید** » - یکی از دوغده‌ای که در قسمت جلوی گردن قرار دارد و با ترشح ماده‌ی خاصی عهده دار توازن مقدار کلسیم در خون است - خوب کار نمیکرده‌است . در نتیجه‌ی اختلال کار « غدهٔ پاراتیروئید » ، مقدار کلسیم خون کودك پائین آمده بوده است .تغییردراندازهٔ کلسیم خون نیز ناچار با تغییرات ناگوار شخصیت ، توأم است بدین ترتیب

مشکل «کژ خوئی» و «ناسازگاری» کودك حل میشود که پزشک معالج، مقداری قرص کلسیم برای وی تجویز میکند اندکی نمیگذرد که کودك تندخو ومتجاوز، سلامت نفس از دست رفته را باز پس می‌یابد

سازگاری فرد درمحیط خانواده، مدرسه و اجتماع، وبینش و رفتار اونسبت بدیگران، با اندازه‌ی کمی وزیادی ترشحات‌غده‌درونی او بستگی نزدیك دارد. کسانیکه دچار اختلال پاره‌ای از این غده میگردند، بسهولت نمیتوانند با زندگی و مردم از درآشتی درآیند. و غالباً بافرادی حساس، ستیزه جو و ناسازگار با مردم و محیط، تبدیل میگردند.

شمارهٔ زیادی‌ازبزهکاران و مرتکبین اعمال خلاف‌قانون، کسانی هستند که مانند کودك مورد بحث ما، تنها بامعالجه‌ی‌بدنی‌مختصری، قابل‌بهبودی واعتمادندیعنی بسیاری افراد، تنها براثریك‌اختلال‌جزئی درترشح یکی ازغده‌درونی وبرهم خوردن توازن شیمیائی بدن خود، «کژخو» ودرنتیجه خلاف‌کاروبزهکارمیگردند. این‌افراد را بهیچوجه نمیتوان «**جانی بالفطره**» و یا ثمره‌ی نطفه‌ی بد دانست. کیفرهای سخت و پر شکنجه، زندان بااعمال‌شاقه، و نظیرآن، نمیتواند‌اخلاق این گونه اشخاص را تغییر دهد. این گونه افرادبیمارندوباید آنها را درازای کیفرهای شدید معالجه کرد.

منظوراز کیفروشکنجه‌وزندان، امروز دیگر انتقام‌جوئی‌نیست. قسمت اعظم از زندانهای دنیای جدید، همه‌باید درحکم پرورشگاهها و دارالتربیه‌هائی در آیند که درآنها، با دسته‌بندی زندانیان و تعیین

نوع و علت انحراف آنها، به « **بازپروری** » و تجدید تربیت و معالجه‌ی آنان بپردازند.

سازمان بهداشت جهانی، وابسته بسازمان ملل متحد، در سال گذشته انجمنی از متخصصین مربوط بامور جرم شناسی و روانشناسی و روان پزشگی جنائی، برای بررسی در علل ارتکاب بجرم و روحیات بزهکاران تشکیل داد. ازجمله نتایجی که از این بررسی جهانی محققین بدست آمد، یکی این بود که: **بنابر شدت و کیفیت نوع جرم و جنایت، از یك سوم تا سه‌چهارم بزهکاران و مجرمین کسانی هستند که بنحوی دچار کسالتهای روحی و عصبی می باشند.** جرم و بزه ایشان نیز عموماً از همین ناراحتی‌های روانی آنان سرچشمه می گیرد.

جای بسی شادمانی است که این حقایق در محافل قضائی و کیفری و پلیسی کشورما نیز مورد توجه قرار گرفته است. لایحه‌ی آزادی مشروط مجرمین که اینك از طرف وزارت دادگستری تقدیم مجلس شورای ملی شده است، بر اثر توجه بآخرین نتایج «**کریمی نولژی**» یعنی «**جرم شناسی**» و «روانشناسی افراد بزهکار» تنظیم گردیده است.

تشکیل «انجمن ملی حمایت زندانیان» ایرانی نیز بمنزله‌ی یك قدم اساسی دیگری در تحقق آرمان علمی وانسانی بهداشت روانی در مورد برادران وخواهران زندانی ماست. با همکاری و فداکاری اعضای مطلع انجمن حمایت زندانیان و وزارت دادگستری و پلیس و محافل روان پزشگی ما، امید میرود که بزودی بسیاری از برادران و خواهران

بیمار ما که در اثر بیماریهای بدنی و روانی به ناساز گاری و ستیزه‌جوئی با مردم، وطغیان علیه نظم‌وقانون ، پرداخته‌اند ، سلامت نفس از دست رفته را بازیابند ومجدداً بابهبودی‌کامل ، بحیات شرافتمندانه‌ی خویش ادامه‌دهند ، وبشکرانه‌ی این آزادی وسلامت بازیافته، بجبران گذشته ، بخدمت خلق بپردازند .

خلاصه :

جرم وجنایت ، خودکشی ، اعتیاد به الکل ومواد خطرناك مخدر و طلاقهای سریع و فراوان امروز دیگر از زمره‌ی «بیماریهای اجتماعی» ودر خور پیش گیری و درمان بشمار میرود . تنها زیان اقتصادی آسیب‌های اجتماعی در جهان به‌صدها - در امریکا به «چهار بلیون» - دلار بالغ میشود . پژوهشهای کارشناسان سازمان بهداشت جهانی در سراسر جهان ، نشان داده‌است که : بنا بشدت وچگونگی نوع جنایت ، از یك سوم تاسه چهارم بزهکاران دوچار بیماریهای روحی و عصبی هستند و بزه ایشان نیز عموماً از همین کسالت آنها ناشی شده است . اختلال در ترشح پاره‌ای از غدد داخلی نیز یکی از علل کژخوئی و بزهکاری است . بدیهی است معالجه‌ی این بیماران ، و پیش گیری از ابتلای مردم باینگونه آلام ، بهترین و به صرفه نزدیکترین راه مبارزه با فساد است . لایحه‌ی «آزادی مشروط» و تشکیل «انجمن حمایت‌زندانیان» ، حاکی از آنستکه بینش جدید مبارزه با بزهکاری درمحافل قضائی و پلیسی ایران نیز رسوخ کرده‌است .

# ٦

## برای جنایت تولد یافته ! ؟

**آدمی زاده طرفه معجونی‌است ،**
**کز فرشته سرشته وحیوان -**
**گررود سوی این ، شود کم‌ازاین،**
**ورکند میل آن ، شودبه از آن**

اگر روانشناسان ، روان‌پزشکان ، مربیان و کارشناسان بهداشت روانی ، برای جرم‌شناسی و « روانشناسی‌جنائی» و پژوهش در باره‌ی علل ارتکاب‌جرم وجنایت ، اهمیت خاصی قائل‌اند ، نه‌تنها از آنروست که این رشته مربوط به بررسی‌وجلو گیری ازاعمال اقلیت محدودی ، بنام **تبهکاران** ومجرمین است ،بلکه همچنان بخاطر اهمیت فراوان آن در حل مسائل و «**دشواری‌های تربیتی**» بطور کلی است .

در روانشناسی جنائی و مجرم‌شناسی ، جدی‌ترین و آشکارترین صورت‌مسائل تربیتی ازقبیل‌نفوذ« **توارث** » وسهم«**محیط**»و «**تربیت**» و تأثیر « **خانواده** » در « **رشد عاطفی** »و شخصیت فرد مجرم ، مورد مطالعه قرار میگیرد . اینها مسائلی است که ما عیناً به پاسخ آنها در « **روان شناسی پرورشی** »، وحل‌دشواریهای‌تربیتی فرزندان‌وجوانان خود ، در زندگانی عادی نیز نیازمندیم .

یکی ازمشکلات هردبیر ، درتدریس «**گلستان** » ، بحث درباره عقیده‌ی «**سعدی**» ـ شاعرومربی بزرگ ما ـدرمورد اصالت «**تربیت**» و « **توارث**» است . بدین معنی که «**سعدی**» دریکجا ، روح کودك‌را چون «**لوحی سفید**» می‌پندارد که «میتوان هرنقشی‌اندروی کشید . » و پدر و مادر او بهرمذهب وملت که باشند ـ طبق شاهد سعدی ، اگر یهودی ، نصرانی یا زردشتی ، باشند ـ همان‌روش فکری ومذهبی آنان ، درلوح‌نقش‌پذیرضمیر کودك ، اثر کرده ،وی‌طبق تربیت ودلخواه آنان، پرورش خواهدیافت .سعدی‌سخن‌خودرا درباره‌ی‌اهمیت«**نقش‌پذیری**» ونفوذ تربیت ، تا بدانجا میرساند که میگوید :

غلط است‌اینکه مدعی گوید: « خفته را خفته کی کندبیدار ؟ »
مردباید که گیرد اندر گوش ور نوشته است پند بر دیوار !

ولی همین سعدی یکباره در جائی دیگر ، مدعی میشود که :

**پرتو نیکان نگیرد آنکه بنیادش بد است**
**تربیت نااهل را چون‌گردکان برگنبد است**

ـ آیا درپی‌ریزی اخلاق و « بنیاد شخصیت » افراد ، «**محیط**» و « **تربیت** » ، یا «**توارث**» مؤثراست؟ بعبارت دیگر آیاخوی‌وشخصیت افراد « **فطری**» است یا « **اکتسابی**» ؟

اینها مسائلی است بسیار کهن که پیوسته افکار گروهی فراوان از دانشمندان بزرگ‌را بخود مشغول داشته ونوع پاسخ‌بآنها، بستگی نزدیك باعقاید مذهبی، و «بینش‌سیاسی‌وفلسفی» جوامع‌مختلف‌بشری دارد. برخی «**توارث**»، و دسته‌ای «**محیط‌وتربیت**» را در تشکیل «اخلاق» و«**شخصیت**» و «رفتار» شخص، اصیل دانسته‌اند؛ و گروهی محتاط‌تر-چنانکه سعدی نمونه‌ی‌بارز آنست - راضی‌بقبول‌کامل ومطلق هیچیك از این دونظرنبود بطورمعما آمیز وپرتناقض، دریکجاتوارث، و در جائی دیگر تربیت را اصیل محسوب داشته‌اند.

این حیرت و گیجی در قبول یکی از دونظر- که ضمناً «معمای تربیتی گلستان سعدی» را بوجود آورده‌است - خود حاکی از یك ناخوشنودی وعدم رضایتی است که بشر از قبول صد درصد و بلا شرط یکی از این دونظر، ونفی ورد دیگری احساس میکند. انسان‌درمورد خود - حداقل درهنگام انجام عمل نیك و ستوده - مایل نیست که تنها «**نیاکان**» ویا «**محیط**» وی علت‌اصلی انجام «**عمل نیك**» شمرده شود. بلکه «**حب‌تشخیص**» خواهان آنست که دیگران خود وی وخواست‌و شخصیت اورا مهمتریق‌علت انجام اعمال‌نیك بدانند، نه‌تنهانیاکان‌اورا. وهمچنین‌هنگام ارتکاب به‌جرم وجنایت، مردمان‌باین خوشنودنیستند که تنها اجداد و یا محیط شخص مرتکب و تبهکار را مسئول اعمال‌او دانسته سلب هر گونه مسئولیتی ازشخص وی بنماید.

امروز دیگر نمیتوان این مسئله را همچنان بصورت قدیمی آن طرح کرد. طبق تحقیقات‌روانشناسی‌جدید، هم‌تربیت، هم محیط، وهم توارث-نه‌به‌تنهائی‌یکی‌از آن‌سه -درتشکیل‌شخصیت واخلاق‌ورفتار فرد

مؤثرند . روان‌شناسی جدید همچنین به عامل دیگری که از آن بنام **«عامل مجهول شخصیت»** و یا **«عامل خودساز شخصیت»** نام‌برده‌اند، اهمیت فراوان میدهد که در « انسان‌شناسی » قدیم ، کمتر بدان‌توجه شده‌است .

افراد تنها مخلوطی از تربیت و توارث نیستند ، بلکه عامل مجهول و مرموز دیگری که عنصر اساسی « **فردیت** » و شخصیت آنهاست ، گاه میتواند مجرای تربیت و توارث ، و اثر محیط را تا حدود نسبتاً زیادی دگرگون سازد ، و موجودی بر خلاف انتظار بوجود آورد .

واین همان عاملی است که در موارد شدید و مثبت آن،از آن‌بنام **«نبوغ»** یاد میکنند . نوابع بزرگ و یکتای بشری ، عموماً نبوغ خود را نه از راه توارث و نه از راه تربیت ، دریافت‌داشته و نه وجود آنرا مدیون اثر محیط خود هستند ؛ بلکه آنها آنرا بیش از هر چیز مرهون «**شخصیت خودساز** » خویشتن ، وسپس محیط وتربیت‌اند .

نتایج زیان بخش و عواقب و خیمی را که در اثر طرفداریهای یك جانبه و متعصبانه از یکی از نظریه‌های **«فطری بودن»** ، یا **«اکتسابی بودن »** خوی‌و **«شخصیت»** افراد ، دامنگیر جامعه‌ی‌بشری است ، نمیتوان ناچیز ویا نادیده گرفت .

درنیمه‌ی‌دوم‌قرن گذشته،یك‌پزشك‌ایتالیائی‌بنام **«سزار لمبروزو C. Lombroso»** که مدتی‌ریاست یك تیمارستان را عهده‌دار بود ، کتابی منتشرساخت که فصل جدیدی‌را درتاریخ **«مجرم‌شناسی»** آغاز کرد . «سزارلمبروزو» کتاب خودرا بنام **«انسان‌تبهکار»** نامید که منظور

از آن « **جانی بالفطره** » باشد. بنا به عقیده‌ی «لمبروزو» اصولا یکدسته ازافراد بشر ، جانی وتبهکار آفریده میشوند . طبق توضیحات لمبروزو، «انسان تبهکار» ازنظر شکل وقیافه و اندام ،کاملا ازسایر افرادمردم قابل تمیز و تشخیص است . « انسان تبه‌کار » لمبروزو ، کاریکاتور و صورت مسخ شده‌ای ازانسان معمولی است ، و بیشتر به میمون و « میمون‌های انسان نما»ی اولیه شباهت دارد .

امروز در بیشتر کاریکاتورها ، تصاویر مجلات و توصیفاتی که از انسانهای جنایتکار در داستانهامیشود ،وهمچنین در روی صحنه‌ی تآتر و پرده‌ی سینما ، انسان تبه‌کار را غالباً با شکلی مخوف و غیر طبیعی مجسم میسازند . این توصیفات وتجسمات ، بیشتر با تصور «لمبروزو » از « انسان تبه‌کار » مطابقت میکند . لیکن ، خوشبختانه یا بدبختانه، کمتر نماینده‌ی واقعیت است ، وپنداری غلط و بیرحمانه را در اذهان مردم ، نسبت بیکدسته از بینوایانی که طبیعت با آنها سرناساز گاری داشته و آنها را بصورت و اندامی زشت وبدقواره آفریده است ، ایجاد میکند . چه بسا صاحبان قیافه واندامی زشت که ، دارای قلبی آکنده از محبت نوع ، وانسانی ارجمندند . وچه بسا شیک‌پوشان‌خوش‌اندامی که بسان ماری خوش خط وخال ، و یا گرگی در لباس میش ، درونی سیاه وخطرناك دارند !

تبه کاری ارتباط چندانی ـ آنطور که لمبروزو و حواریون او می‌پندارند ـ با زشتی چهره و اندام ، با کوتاهی و بلندی دست و پا ، با کوچکی وبزرگی پیشانی ، وپهنی وناز کی بینی‌ندارد . **نه هر کس**

**که زشت صورت است، بدسیرت است، و نه هر کس که نیک چهره است، خوش طینت!**

آری :

تن آدمی شریف است، بجان آدمیت،
نه‌همین‌لباس‌زیباست، نشان‌آدمیت -
اگر آدمی به چشم است وزبان و گوش بینی،
چه میان نقش دیوار و میان آدمیت؟!

## خلاصه:

بحث در بارهٔ بزهکاری، در مجرم‌شناسی، دنبالهٔ بررسی درصورت‌جدی‌تر «دشواریهای تربیتی» است. چگونگی پاسخ باین سئوال کهن که آیا «تربیت و محیط» یا «توارث» در بنیاد شخصیت انسان، اصالت دارد ـ معمای تربیتی گلستان ـ بستگی نزدیك با عقاید مذهبی و فلسفی مردم دارد. ضمناً افراد، کمتر خرسندند که سبب اصلی کارهای نیك آنها تنها نیاکان یا محیط آنان، نه‌خود آنها بشمار رود.

در مورد بزهکاران نیز، مردم نمیخواهند فقط اجداد ومحیط آنهارا مسئول تلقی کنند. در تشکیل خوی وشخصیت، درواقع، هم توارث، هم‌محیط وهم‌تربیت وهم«عامل‌خودساز شخصیت» ـ که تجلی عالی آنرا نبوغ می‌نامند ـ همه باهم دست درکارند، نه تنها یکی‌ازآنها توصیف بیشتر از داستانها، نمایشنامه‌ها ومجلات، از «انسان تبهکار» با شکلی غیر طبیعی ومخوف، تنها باتصور «لمبروزو» از جانی‌بالفطره سازگار است، نه با تحقیقات علمی. هرزشت، بد سیرت وهر زیبا خوش طینت نیست.

# ۷

## در جلای میهن دل...

**دلی دارم خریدار محبت ،**
**کز و گرم است بازارمحبت ،**
**لباسی بافتم برقامتِ دل ،**
**ز پود محنت و تار محبت**

امروز هر تحصیل کرده‌ای، کم و بیش ، معتقد ومعترف است که اجتماع ما ، اجتماعی است درحال « **تحول** » .نشئه‌ی تحول سراسر شئون زندگی ما را فرا گرفته است .ما دستخوش تغییر و تحول از مرحله‌ای به‌مرحله‌ای دیگر هستیم . ممکن است برخی بدبین باشند ، و «**تحول**» کنونی ما را «**تکامل**» ندانند ، و آنرا بسود ما نشمارند .مارا با آنها بحثی نیست . زیرا هر «**تحولی**» ضرورة «**تکامل**» وبهبودی نیست .

لیکن چه بدبین وچه خوش‌بین باشیم ، «تحول» و تغییر و دگرگونی کنونی اجتماع ما را نمی‌توان انکار کرد .

در گیرودار این تحول ، مربیان ، روانشناسان‌وجامعه شناسان ، مسئولیت‌بزرگی را عهده‌دارهستند.دشواری‌بزرگ ما در دوران‌تحول وبرخورده‌با تمدن‌وعلوم جدید، تنها این نیست که مردم را ارشاد کنیم، و اذهان عموم را برای قبول واستفاده از مزایای مدنیت جدید، آماده سازیم ، و دربرآوردن و ارضاءِ نیازمندیهای تربیتی ، روحی واجتماعی واقتصادی صحیح ومشروع افرادی که بیدار شده‌اند ، بکوشیم . بلکه وظیفه‌ی ارشادی ما همچنان شامل راهنمائی کسانی می‌شود که در طریق‌استفاده ازمزایای تمدن جدید ، «**افراط**» می کنند بعبارت‌دیگر درعصرتحول،دربرابر تسریع تکاپوی کندروان ، ما همچنان‌موظفیم که تندروان را نیز از شتاب افراطی خود بازداریم ، وآنان رانسبت‌بزیان شتاب خویش آگاهی دهیم .

دقت شود که سخن ما متوجه «**زیانهای افراط**» در استفاده از «**مزایای** تمدن‌جدید»است . مامخصوصاً‌روی واژه‌ی «**مزایا**» تکیه می کنیم . والاتمدن جدید دارای معایب ومفاسدی نیزهست . زیانهای افراط درصرف مشروبات‌الکلی ، شب زنده‌داریها ، رقص‌ها و ورزشهای زیان بخش و وحشیانه که غالباً از آنها انتقاد میشود ، مورد بحث ما نیست . بلکه ما راجع به زیان افراط در چیزهائی در اینجا ، سخن میگوئیم که ظاهراً جزءِ جنبه‌های مثبت‌و پسندیده و از فضائل مدنیت جدیدبشمارمیروند، مانند تحصیل‌زبانهای خارجه ،آموزش‌وپرورشهای نمونه و شبانه روزی و نظیر آن : . .

یکی از نتایج بسیار مهم و اساسی تحقیقات روانشناسی جدید، کشف اهمیت **حیات عاطفی** ورشد وپرورش خاص آن، برای سلامت مزاج وروح افراد است. برای آنکه انسان متعادل و سعادتمندی تربیت کنیم، شیوه‌ی آموزش و پرورش ما نه تنها باید رعایت پرورش بدنی و قوای فکری افراد را بنماید، بلکه همچنان باید پرورش عاطفی کودکان را در سرلوحه‌ی، برنامه‌ی خود قرار دهد.

بسیاری از خانواده‌های متجدد امروز ما، برای آنکه فرزندان خود را - به‌خیال خویش - به بهترین نحوی تربیت کنند، بطوریکه مثلا آنها از کودکی یکی دو زبان خارجی را فرا گیرند، وحداعلای نظم و ترتیب، و رعایت اصول ادب و معاشرت و درستی و پاکدامنی را بیاموزند، آنها را از کودکی، یا به خارج از کشور ویا در داخل کشور، به مدارس شبانه‌روزی می‌فرستند. متأسفانه تحقیقات روان‌شناسی و درمانگاهی در این مورد، یعنی درمورد کودکان دور از کانون خانواده، نتایج تلخی را نشان داده‌است.

مدارس شبانه روزی ومؤسسات تربیتی مشابه آنها ممکن است، موقتاً کودکان منظم ومؤدبی را مانند ماشین‌ها ومغزهای الکترونیکی بپرورانند. لیکن این گونه مؤسسات، قادر نیستند، صددرصد جانشین کانون گرم وپرمحبت خانواده شده رشد صحیح ومتعادل عاطفی کودکان را نیز عهده‌دار شوند.

کودکان علاوه‌برجربزه وانضباط، وتعلیم وتربیت بدنی وعقلانی، وفراگرفتن نظم و ادب به **محبت عمیق** وصمیمیت شدید نیازمندند. تجربه نشان داده‌است که تنها کانونی که قادر است این نیاز روحی و

عاطفی کودکان را ارضاء کنند ، **کانون خانواده** و آغوش گرم و روی گشاده وتبسم پرمحبت پدر و مادر است وبس .

**افلاطون** ، در کتاب جمهوریت ، پیشنهاد می کند : برای آنکه همه برادروار زندگی کنند وهر نسل، افراد نسل همسال خودرا برادران وخواهران خویش تصور کند ،ونسل‌های بزرگتر، نسبت بکوچکتران با دیده‌ی «**پدر - فرزندی**» یا «**مادر - فرزندی**» بنگرد ، بایدکانون خانواده را از هم متلاشی ساخت و فرزندان را به مؤسسات و شیر-خوار گاههای عمومی سپرد ؛ بطوریکه آنها پدر ومادرخودرا نشناسند وتحت‌نظرمربیان متخصص ، بزرگ‌شوند . افلاطون خود بعدها ،براثر مشاهده‌ی مشکلات عملی نظریه‌ی‌خویش ، پیشنهادخود را پس گرفت و در « کتاب قوانین » ، دوباره خانواده را بعنوان هسته‌ی مرکزی و پرورشگاه اساسی جامعه‌ی انسانی پذیرفت . لیکن انتقاد کلاسیك ، یعنی ایرادی‌را که ازهمان زمان‌قدیم‌نسبت بنظر افلاطون ابرازشده‌است ، ودانش امروزنیز آنرا صددرصد تأییدمیکند، انتقادی است که ماآنرا به مغز روشن بین و فرجام اندیش ارسطو مدیونیم .

**ارسطو** مسئله‌ی لزوم محبت را درمیان می کشد . بعقیده‌ی‌وی «**تبسم‌های حرفه‌ای**» و مصلحتی کارکنان شیرخوار گاهها و مدارس شبانه روزی ، نمی‌تواند جای نشین خنده‌های بی‌شائبه و بی‌ریای پدر و مادر گردد .

ارسطو همچنان نکته‌ی بسیارجالب دیگری را درحیات انسانی موردتوجه قرارمیدهد ،وآن **محدودیت ظرفیت واستعدادمحبت‌عمیق** هرفرد است. بعقیده‌ی ارسطو که موردتأیید روانشناسی امروزنیزقرار

گرفته‌است ،ظرفیت واستعداد دوست داشتن‌ومحبت درافراد ، متفاوت وعموماً محدود است . یك فرد همواره قادرنیست ، همه کس را بطور مساوی وازاعماق قلب دوست بدارد . ارسطو قدرت محبتی‌را که‌درمیان جمع کثیری‌تقسیم‌شود ، به مقداری‌عسل‌تشبیه میکند که مثلاقادراست یك کاسه‌ی‌آب‌راشیرین کند ، لیکن بهیچ‌وجه،دیگرمقدار آن‌نمی‌تواند یك استخر بزرگ ومملو ازآب را شیرین سازد .

این تشبیه واین انتقاد وبینش ، چنانکه اشاره کردیم ، درجهان علمی‌امروزکاملاتأییدشده‌است . نه تنها **سلامت مزاج** بلکه حتی**هوش عمومی** کودکانی که درپرورشگاهها ومدارس‌شبانه‌روزی بسرمی‌برند، نسبت بکودکانی که همواره از پرتو محبت خانواده بر خوردارند ، ضعیف‌تر است .

دوری ازمحیط خانواده ، در رشد عقلانی ورشدعواطف کودکان، کاملا مؤثراست ؛ وامروزیکی از عوامل اساسی عقب افتادگی کودکان در کار درس و انجام سایر تکالیف آنان ، بشمار می رود . ناراحتی های عصبی و «**روان‌تنی**» ، در میان کودکانی که دور از خانواده ، ناگزیر باید مدتی‌را درمؤسسات شبانه روزی و پرورشگاهها بسربرند ، شیوع بیشتری دارد . از اینرو عموماً پرورشگاههای مترقی سعی می کنند که کودکان یتیم‌را نیز ،حتی‌المقدور ، زیاد دور ازکانون خانواده‌نگاه ندارند . وبا تنظیم برنامه‌هائی به تشویق مردم می پردازند تا اینگونه کودکان را به فرزندی به پذیرند و وسائل زندگی آنها را در محیط خانواده فراهم آورند . در این صورت جای تأسف است که برخی از

خانواده‌ها ، به‌تصور واهی تربیت و تحصیل ظاهراً بهتری ، کودکان خویش را از استفاده از حیات خانوادگی محروم سازند .

«**رشد عاطفی**» ، یعنی پرورش عواطف کودك ، و سلامت روانی او به محیط **خانواده** نیازمند است .

**خانواده** میهن‌دل ، و کانون پرفروغ آن ، پرورشگاه لطیف‌ترین عواطف انسانی است . درجلای این وطن بسر بردن ، همای نیازمند دل را درهجر کاشانه رنجور ساختن ، و حرارت آتش اشتیاق عواطف بشری را بسردی **مرگ دل** مبدل گردانیدن است . فرد بی **خانواده** ، انسانی است **دل مرده** و افسرده !

## خلاصه :

برای رشد عواطف و تسکین عطش طبیعی کودک به محبت ، تنها «تبسم‌های حرفه‌ای» کارکنان مؤسسه‌های تربیتی کافی نیست . چون « ظرفیت دوست داشتن » در افراد محدود است . از اینرو کارمند یك مؤسسه‌ی تربیتی نمیتواند شماره‌ی فراوانی ازکودکان‌را بطور برابر و عمیقانه ، مانند فرزندان واقعی خود ، دوست بدارد . بهمین جهت دراثراحساس کمبود محبت ، ناراحتی‌های عصبی و «روان‌تنی» درمیان کودکانی که‌مدتی دور ازخانواده، در یکی ازمؤسسات شبانه روزی بسر برده‌اند، شیوع بیشتری دارد . اشتباه است که کودکان را تنها به بهانه‌ی تربیت و تحصیل ظاهراً بهتری‌از بهره‌جوئی از محبت عمیق کانون خانواده – میهن‌دل – محروم‌ساخت. این گونه کودکان ممکن‌است معلومات بیشتری بدست آورند ، لیکن غالباً رشد عاطفی آنها دستخوش اختلال میگردد . این مسئله حتی در فلسفه‌ی افلاطون و ارسطو مورد گفتگوقرار گرفته‌است . ارسطو درپاسخ افلاطون ، « محدودیت‌ظرفیت‌محبت » را بمقداری عسل تشبیه میکندکه‌کاسه‌ای از آب‌را شیرین میسازد ، لیکن قدرت شیرین ساختن استخر یا دریاچه‌ای را ندارد .

# ۸

## خانواده ـ پرورشگاه یا مدفن استقلال؟

تو اول بگو با که هم‌زیستی ـ
من آنگه بگویم تو خود کیستی!

تأثیر همصحبت ومعاشر درانسان ، ازمسلمات حکمت وتجربه‌ی تربیتی دیرین بشر است . ادبیات زیبای ما نیز مملو است از حکایات ، کنایات ، تشبیهات ، و نصیحت‌ها و اندرزهای گوناگون ، در تأثیر و نفوذهم‌نشین بدیا خوب ، درروحیات واخلاق افراد . آری بگفته‌ی حافظ :

نخست موعظه ی پیر می‌فروش اینست ـ
که ازمعاشر ناجنس احتراز کنید!

آیا تشبیهی زیباتر ورساتر ازاین که سعدی می سراید ، میتوان درباره‌ی اثر همنشینی وصحبت ، تحریر یا تقریر کرد ؟ :

گلی خوشبوی در حمام روزی ، رسید ازدست محبوبی بدستم ،
بدو گفتم که مشکی یا عبیری ، که از بوی دلاویز تو مستم ؟ !
بگفتا : « من گلی ناچیز بودم ، و لیکن مدتی با گل نشستم -
کمال همنشین در من اثر کرد ، و گرنه‌من‌همان خاکم که‌هستم »

با آنکه قرن‌هاست که مسئله‌ی تأثیرونفوذ «هم‌نشین» ومعاشر، یا بتعبیر امروزی ، **تأثیر محیط اجتماعی درافراد** ، از مباحث اساسی علمای اخلاق و تربیت بشمار میرود ، با این وصف توجه بآن از نظر « روانشناسی درمانی » و روان پزشکی ، و « **طب پسی کوسماتیك** » یا «**پزشکی روان تنی**» امری است ، بسیار تازه وجوان . هنوز برای بسیاری از بیماران ، سخت شگفت آور خواهد بود ، هنگامیکه بنزد پزشکی متخصص می‌روند ، و از زخم معده یا ناراحتی قلب ، سر درد ، و تنگی نفس و نظیر آن شکایت میکنند ، وی پس از اندك معاینه‌ای از آنها راجع بکودکی آنها ، راجع باخلاق ورفتار پدر ومادر و سایر اطرافیان آنهاسئوال کند . دراین‌حال بیمار شاید ازخود بپرسد: «اینکه آیا پدر من دو زن داشته یانه ، سخت گیر وخشن بوده یانه ، یا اینکه آیامن‌نزدزن‌پدریا شوهرمادر بزرگ شده‌ام ، یانه ، ویا بالاخره اینکه آیا من بچه‌ی اول‌یاآخرپدر ومادرم بوده‌ام یانه ، چه ربطی با سر درد ، زخم معده ، ناراحتی قلب وتنگی نفس‌من‌دارد ؟» . واحیاناً نیز ممکن است‌نسبت به سئوالات‌پزشك مظنون‌شود که : «اوبه اسرار خانوادگی و دوران کودکی من چه‌کار دارد ؟ وظیفه‌ی اومعاینه کردن و نسخه و دستور دوا وغذا دادن است وبس ! » .

- چرا پزشك‌روانشناس به «**شناخت وضع خانوادگی بیمار**»،

بویژه خانواده‌ی پدر و مادر او ، و دوران کودکی وی ، توجه خاصی مبذول میدارد ؟

ـ زیرا « **خانواده** » نزدیکترین کانون و موسسه‌ی اجتماعی نسبت بماست . ما همه ، بنحوی ازانحاء در کانون خانواده پا بعرصه‌ی وجود گذارده‌ایم . و کم وبیش همه در دامن آن پرورش یافته‌ایم .

ـ ازطرفی دیگر سالهای اولیه‌ی دوران کودکی ، ازلحاظ پایه‌ریزی «**منش اخلاقی**» و «**رشدعاطفی**» و «**شخصیت**» در حقیقت مهمترین سالهای زندگی ونقش‌پذیری‌ما بشمار می‌رود . عموماً تربیت نخستین کودکان ـ حداقل تا حدود پنجسالگی ـ تنها بوسیله‌ی پدر ومادر یا سایر افراد نزدیك ، درکانون خانواده انجام‌می‌پذیرد . درمیان موضوعات ومطالب فراوانی که کودك در همان سالهای اول و دوم ، از پدرومادر یاسایر اطرافیان بسیار نزدیك خودفرا می گیرد ، تنها اگر همان زبان باز کردن ، وسخن گفتن را در نظر گیریم ، بخوبی‌ملاحظه میشود که «**خانواده** » چه نقش‌بزرگ‌ومهمی را در آموزش‌وپرورش قوای روحی وعاطفی کودك بازی‌میکند .

از اینرو ـ بعقیده‌ی بسیاری از روانشناسان و روان‌پزشکان ـ با توجه بدرجه و مقام کودك درهر خانواده ، و شناخت وضع خانوادگی او ، کم و بیش میتوان تصویری ازشخصیت و «**سبك زندگی**» و نوع واکنش‌های خاص روانی او را ، دربرابر حوادث و ناملایمات آینده ، ترسیم کرد . برای مثال ـ بعقیده‌ی « **آلفرد آدلر** » ، پدر مبارزه با عقده‌ی‌حقارت‌وخود کم بینی ـ «**کودك‌دوم خانواده**» ، معمولا بعلت ناتوانی و زبونی‌بدنی ،نسبت به « **فرزند ارشد**» و گاه نیزبسبب توجه بیشتری که،خواه وناخواه‌باقتضای سن یاچیز دیگری،بکودك‌بزرگتر

مبذول میشود ، کم‌وبیش آماده‌گی زیادی برای «**طغیان علیه بالادست**» پیدامیکند. وی بخاطر «**اثبات شخصیت**» واظهاروجود، وبرای اینکه، باصطلاح ، جلب توجه وعرض اندامی کرده‌باشد ، سرکشی و طغیان می‌ورزد .

مفهوم اساسی‌زندگی ، درنظر او تنها ، درنبرد برای‌احرازمقام وبرتری است . «**کودك نخستین**» برخلاف کودك دوم‌خانواده ، دراثر برخورد بارقیب جدید ، بیشتر بگذشته عشق می‌ورزد . نسبت‌به‌آینده وتحولات‌آن بدبین است . به‌سبك محافظه‌کاران علاقه پیدا میکند ، وی میخواهد توجه‌ولطفی‌را که نخست درکانون خانواده بوی‌مبذول میشده است، همواره برای‌خود محفوظ بدارد . توجه زیاد پدر ومادر ، درواقع وی‌را بدعادت وفردی پرتوقع بار میارود .

بدین ترتیب «**خانواده بخش مهمی از سرنوشت ماست**» . چگونگی خانواده ، یعنی نخستین و مؤثرترین محیط اجتماعی ، و معاشران اولیه ما ، در تعیین سبك وخطمشی زندگی‌آینده ، در اخلاق وصحت و«**سلامت روانی**»ما ، نقش بزرگی‌را عهده‌داراست .

ازاین‌رو برای‌روانشناس وروان پزشك ، بیش‌ازهر کس، شناخت خانواده بیمار ضرورت دارد . اوبرای آنکه بداند، ما کیستیم ، یعنی به‌پیوند روانی ما پی ببرد ، باید بداند که معاشران ما ، بویژه معاشران اولیه‌ی ماچه کسانند وروابط ما باآنها چگونه بوده وهست .

ـ ازجمله مسائلی که درواقع یکی ازمشکلات کنونی جوانان مابشمار میرود ، ومنشاءِ آن‌را درخانواده وتربیت اولیه‌ی آنها باید جستجو کرد ، یکی‌مسئله‌ی «**عدم‌استقلال**» یا «**استقلال زیاد**» است .

برخی ازخانواده‌ها ، بر اثر عدم اعتماد به تربیت اجتماع وفرهنگ کنونی ما ، یابنا بر علل دیگری ، خود اختیار تام تربیت و راهنمائی کودکان خویش‌را عهده‌دار میشوند . یعنی راه هر گونه اظهار نظری رابر آنان مسدود میسازند . هر چیزرا بآنها دستور میدهند . عقیده وسلیقه‌ی خودرا بی‌چون وچرا ، به فرزندان خویش تحمیل میکنند ، یا بر عکس ، ازروی محبت زیاد پیوسته بدلخواه فرزند راه میروند . هرچیز که او بخواهدآنرا فوراً برای اوتهیه کرده ویا انجام میدهند. وبقول مشهور ، بچه‌را نازپرورده بارمیآورند . تا جائیکه آب‌را جلوی دهان‌اونگاه‌میدارند . درنتیجه‌ی اتخاذ این‌رویه ، اعم از «**سخت گیری زیاد**» یا «**نازپروری افراطی**» ، کودك فردی متکی وغیرمستقل بار میآید . بعداًدراثر پیش آمدهای مختلف وشرایط‌مقتضیات جدید زندگی کاربجائی میکشد که خانواده و اولیاءِ آن دیگر نمیتوانند ، در کارها بفرزند خود کمك یا امر ونهی کنند ، وفرزند خودرا اضطراراً بخود او واگذار مینمایند . در بزرگی یك چنین فرزندی دچار تزلزل و تردید در اخذ تصمیم میگردد .

عکس این جریان نیز عدم توجه‌خانواده بکارهای فرزند خویشتن است.این‌موردبرای بسیاری ازجوانان تحصیل کرده‌ای که ازخانواده‌های بی‌سواد هستند،پیش‌میآید.یك‌چنین جوانی از کودکی ناگزیر بوده است ،همواره خود شخصاً درکارهای خویش تصمیم بگیرد ؛ وباصطلاح روی پای خود بایستد وبذات خویش متکی باشد این رویه ، خواه و ناخواه ایجاد «**استبدادرأی**» ، کله شقی و خود رأیی میکند . چنین

فردی ، بعداً در زندگانی اجتماعی ، بر اثر استقلال و استبداد رأی فراوان غالباً در اثر برخورد با آراءِ دیگران ، دچار اشکال میگردد .

درواقع عدم یاضعف روح همکاری در بسیاری ازجوانان تحصیل کرده‌ی مابی رابطه با این مسئله‌نیست . توجه باین حقایق در درجه‌ی اول باید درس‌عبرتی باشد ، برای تربیت نسل آینده تا مگر آنها دیگر مانند ما ، دستخوش اینگونه مسائل نگردند .

## خلاصه :

اهمیت اثر همنشین در اخلاق انسان ، از دیر باز شناخته شده است . تنها از یادگرفته‌های دوران کودکی که از لحاظ رشد شخصیت ، مهمترین سالهای زندگی و نقش‌پذیری است ، اگر همان زبان یاد گرفتن‌را در نظر گیریم ، نقش خانواده را در پایه‌ریزی سبک زندگی وسلامت روانی افراد ، می‌توان در نظر مجسم ساخت ، کودک دوم خانواده ــ به عقیده‌ی آدلر ــ به جهت اظهار وجود در برابر کودک نخستین برای یاغی‌گری وجاه‌طلبی آمادگی پیدا می‌کند . کودک نخستین ، در اثر برخورد با رقیب ، باعشق ورزی بگذشته به شیوه‌ی محافظه کاران تمایل می‌یابد . برخی ازخانواده‌ها ، در اثر محبت خارج از اندازه یاتحمیل افراطی عقاید خود به فرزندان ، مانع از رشد استقلال لازم آنها می‌گردند . دسته‌ای دیگر از جوانان تحصیل کرده‌ی‌ما که ازخانواده‌های قدیمی هستند ، دراثر اتکای اجباری زیاد بخود در کار وتحصیل ، از خود رأئی افراطی ، بزیان همکاری مسالمت آمیز با دیگران رنج می‌برند . توجه باین نکات برای پیشگیری ازبروز اینگونه عوارض در نسلهای آینده وشناخت وضع روحی بیمار ، ضرورت دارد .

# ۹

## یتیمی چه بیداد میکند...؟!

مرا باشد از درد طفلان خبر،
که در خوردی از سر برفتم پدر
چو بینی یتیمی سرافکنده پیش،
مده بوسه بر روی فرزند خویش،
پدر مرده‌را سایه بر سر فکن،
غبارش بیفشان و خارش بکن!

قطعاً شماهم از شنیدن کلمه‌ی «**یتیم**» نسبت بهر طفل که باشد، در خود احساس تأثر شدید میکنید. کودکان محروم از پدر یا مادر، یا محروم از هردو، وضع و موقع ناگوار دارند. مرگ پدر یا مادر ویا هردو، در نوع «**تربیت**» و «**رشد شخصیت**» و عواطف کودکان، دارای تاثیر خاص و فراوان است. بعبارت دیگر: اینکه فردی در خانواده‌ای «**پدرمرده**» یا «**مادرمرده**»، ویامحروم ازهردو

پرورش یافته باشد، در احوال روحی، اجتماعی، و تربیتی وی، در برابر هر یك از این محرومیت‌ها، وضعی متفاوت پیش خواهد آمد. هریك از انواع «خانواده‌های آسیب دیده» در اثر مرگ پدر، یا مادر ویا هردوتن، دارای صفاتی مخصوص‌اند. این خانواده‌ها، هر یك در روحیه وطرز تربیت افراد خویش اثری انکار ناپذیر باقی میگذارد. و درتعیین «**خط‌مشی زندگانی**» زناشوئی، تحصیلی، حرفه‌ای‌واجتماعی آینده‌ی آنها، نقشی اساسی‌را عهده‌دار است.

مردمان چون معمولا پدررا نان آور خانواده میدانند، در بدو امر، مرگ وی‌را بزرگترین «**لطمه‌ی اقتصادی**» به‌پیکر خانواده تلقی‌می کنند که‌درنتیجه‌ی آن، عواقب‌شوم‌فقر، دست بگریبان همسر و کودکان یتیم وی میگردد.

از قدیم، بویژه در جامعه‌ی ما، مردم همواره از پدر ـ علاوه برتأمین وسائل معاش وباصطلاح، «نان و آب» خانواده ـ انتظار تربیت فرزندان‌راداشته‌اند. وبدین‌ترتیب‌شخص‌وی‌رانه‌تنها «**عامل‌اقتصادی**» بلکه «**عامل‌مهم تربیت‌خانواده**» نیز میدانسته‌اند.

«**مرگ‌پدر**» از اینرو عموماً از قدیم، در اذهان مردم، عنوان فقدان «**سرپرست**» و مربی و همچنین «**نان آور**» خانواده‌را داشته است. بدیهی است مرگ چنین عنصری، دریك‌خانواده، دراثرفقدان سرپرست سخت گیر ـ عامل تربیتی ـ و نیز در اثر فقر مالی ـ عامل اقتصادی ـ بسهولت ممکن‌است، منجر به‌بی‌سامانی اوضاع خانواده و جهل وولگردی، و بزهکاری فرزندان‌آن شود.

اهمیت «**وجودمادر**» برای تأمین «**سلامت روح**»فرزند،وتأثیر

سوءِ مرگ وی ، در سرنوشت آینده‌ی کودکان ، کمتر ازاهمیت وجود وتأثیر «**فقدان پدر**» نیست—هرچند که کیفیت لزوم‌ونوع تأثیر آن‌در روح ، یا مسئله‌ی «بود و نبود پدر» تفاوت‌داشته باشد . تأثیر و اهمیت مادربرای فرزند ، بیشتر ازلحاظ « روحی و عاطفی » تلقی شده‌است . کودك بی مادر ، قاعدة حساس و زود رنج وقابل نوازش‌و ترحم ، تصور می‌شود ، که ازمهرمادر بی‌نصیب مانده است .

یتیمی ـ اعم از پدرمرده گی یا مادرمرده گی ـ عواقب و خیمی ، هم برای فرد وهم برای اجتماع ، دربردارد . نه تنها حکمت قدیمی و عامیانه ، بلکه جامعه‌شناسان، روانشناسان ، وعلمای تربیت ،عموماً در تحقیقات خود ، در این‌باره ، پیوسته در «یتیمی» یکی ازمهمترین علل ولگردی ، عقب‌افتاده گی‌درمدرسه واجتماع ، و ارتکاب بزه و تباهکاری وجنایت را ملاحظه، کرده‌اند .

یکی از روانشناسان آلمانی که‌درباره‌ی اثریتیمی درکارمدرسه‌ی کودکان مطالعه کرده‌است ، درنتیجه‌ی تحقیقات خودملاحظه می‌نماید که چهل و چهار در صد از کودکانی که در مدرسه مردود شده‌اند ، اطفال محروم ازپدر ، وسی‌وسه درصد ، بی‌مادر بوده‌اند . یعنی هفتاد و هفت درصد ازمردودین بطورکلی **یتیم** بوده‌اند .

تحقیق مشابه دیگری درامریکا ، درباره‌ی علت اشکالات‌تربیتی یکی از مدارس «نیویورك» نشان داده است که بیست و پنج در صد از «**کودکان دشوار** » ازحیث تربیت ، یتیم‌بوده‌اند . همچنین یك تحقیق دیگر درباره‌ی « **کودکان وجوانان بزهکار** » در آلمان ، نشان داده است که ازدوهزار وهفتصد وچهار تبهکارجوان ، تنها هزاروصدوهفتاد

ویکنفر، یعنی بیش ازچهل‌وسه درصد، یتیم بوده‌اند. پژوهش‌دیگری مشابه این در امریکا که در باره‌ی زندانیان انجام گرفته نشان داده است که بطور متوسط شصت در صد از زندانیان مورد آزمایش، از **«خانواده‌های آسیب‌دیده»** بوده‌اند که در کودکی، پدر و یا مادرشان مرده بوده‌است. دانشمند آلمانی زبان دیگری که در باره علل **«ولگردی»** و **«رفتارجنائی کودکان»** و نوجوانانی که به سن قانونی نرسیده‌اند، پژوهش کرده است، در بررسی‌های خود، بدین نتیجه میرسد که در میان دخترانی که از خانه فرار کرده‌اند، یازده درصد و در بین دخترانی که «مریکب‌دزدی» شده‌اند، بالغ برسی و هشت درصد، و کسانیکه مرتکب **«روابط جنسی غیرقانونی»** و یا **«موردتهاجم جنسی بقهروغلبه»** واقع شده‌اند، بیش‌از چهل در صد یتیم بوده‌اند و سر انجام درضمن یکی از تحقیقات اجتماعی و روانی امریکائی ملاحظه می نمائیم که هفتاد در صد، از دخترانی که در **«دارالتأدیب دخترانه»** بسرمی‌برده‌اند، **«یتیم یکطرفه»** یا **یتیم‌دو طرفه** یعنی یتیم هم ازطرف پدر وهم ازطرف مادر بوده‌اند.

**یتیمی‌تنها یک درد انفرادی نیست** که در نتیجه‌ی آن، فقط دلی بسوزد، قلب کوچکی افسرده شود، خاطری پریشان و شکسته، و روحی پژمرده گردد، و کودکی در اثرآن باآه و اندوه، و حسرت و زبونی، دست بگریبان شود.

**یتیمی بیش از آنکه یک رنج «انفرادی» باشد یک مسئله‌ی بزرگ «اجتماعی» است** که منشأ بسیاری ازنابسامانیها ،ولگردیها، ناکامیها، عقب‌افتادگیها، قتل نفسها ،خودکشیها، فحشاء وبیماریهای

روانی‌را درآن باید جستجو کرد.

نخستین مشکلی که بر اثر مرگ پدر گریبانگیر یك خانواده میگردد ـ چنانکه ماقبلا نیز بدان اشاره کردیم ـ عموماً مشکل اقتصادی و کمی درآمد وتنگی در امرار معاش و عواقب سوء و وخیم آنست که اصولا فقر وضعف بنیه‌ی مالی، مانند «**وقفه در امر تحصیل**» و «**تربیت فرزندان**» ونظیر آنرا دربردارد. یکی ازمسائلی که کمتر در بدو امر مورد توجه قرار میگیرد، ولی در تربیت فرزندان بسیار مؤثر است مسئله‌ی «منزل» و**مسکن**، پس از مرگ پدر است که غالباً دستخوش تغییر وتبدیل واقع می‌شود. چه بسیار اتفاق می‌افتد که پس از مرگ پدر، برای صرفه جوئی، منزل و مسکن کوچکتری تهیه یا اجاره می‌شود، ویا اگر خانواده دارای منزل شخصی و بزرگ بوده است، قسمتی از اطاقهای آن اجاره داده میشود. در اینگونه موارد، غالباً تغییر ناگهانی محیط زندگی بصورتی احیاناً محقر، وبرخورد باافراد جدیدی درمنزل که ازنظر روانشناسی ـ اعم ازمثبت یامنفی ـ بی‌تأثیر در وضع خانواده و روحیه‌ی افراد آن نیستند، اجتناب ناپذیر است.

از مسائل دیگر که هم ازنظر فردی، وهم ازنظر اجتماعی، در مورد خانواده‌های پدرمرده دارای اهمیت‌است، مسئله‌ی امکان‌برخورد کودکان با **ناپدری**[۵] و شوهر جدید مادر است. با ازدواج ثانوی مادر، عنصر جدید وبیگانه‌ای وارد، وحاکم خانواده میشود. شك‌نیست که کودکان، خصوصاً اگر بسن تمیز رسیده باشند وخاطره‌ی پدرهمچنان در ضمیرشان زنده باشد، نسبت به‌شوهر مادر خود، در آغاز بدیده‌ی یك بیگانه و غاصب می‌نگرند که نه تنها بجای پدر آنها فرمانروائی

می کند ، بلکه مقدار زیادی از دقت و توجه مادر را نیز از آنان سلب کرده متوجه خود می‌سازد .

در برابر مرگ پدر ، هنگام مرگ مادر نیز غالباً فرزندان با مسئله‌ی « **زن‌پدر** » و کینه‌توزیهای او ، روبرو می گردند . رویهم‌رفته اگرچه یتیمی آنچنان که شاعر میگوید ، درد‌ی صد در صد بی‌درمان نیست ، لیکن « **درمان** » و « **ترمیم** » زیانهای آن نیز ، چندان آسان نخواهد بود . یتیمی مسئله‌ای است که کلیه‌ی مربیان و مسئولین امور اجتماعی ـ باید پیوسته در برابر آن بحالت « آماده‌باش ! » برای ترمیم وجبران « **عاطفی** » و « **اقتصادی** » و « **تربیتی** » بسر ببرند .

خلاصه :

مرگ پدر یا مادر ، و یا هردو ، هریك وضعی ناگوار ، ولی متفاوت را ، در امر تربیت و رشد شخصیت کودکان و « سبك زندگی » آنان ، پیش می‌آورد. فقدان پدر معمولا ، هم به حیات تربیتی ، وهم به حیات اقتصادی خانواده ، آسیب می‌رساند. تأثیر مادر ، بیشتر از لحاظ رشد عاطفی ، مهم تلقی شده‌است . یتیمی از مهمترین علل ولگردی ، عقب افتادگی در مدرسه ، فحشاء انحرافات جنسی ، و جنایت ، بشمارمی‌رود . یك پژوهش درآلمان نشان داده‌است که چهل وچهاردرصد ازکودکان مردود ، از سوی پدر ، و سی وسه درصد ، از طرف مادر یتیم بوده اند در مورد بزههای دختران مانند دزدی ، و روابط جنسی بترتیب ، رقمهای سی‌وهشت در صد ، وچهل درصد ، بچشم می‌خورد . هفتاد در صد از دختران یك « دارالتادیب دخترانه » در امریکا ، یتیم بوده‌اند . یتیمی در اثر برخوردهای تازه مسائلی‌را در نتیجه‌ی تغییر مسکن ، زناشوئی دوباره‌ی پدر بازن پدر ،یا مادر باناپدری ، بوجود می‌آورد . یتیمی یك مشکل انفرادی نیست ، بلکه یك‌آسیب اجتماعی است . و از اینرو مسئولین امور اجتماعی همه باید توجه خاص ، بدان مبذول دارند .

# ۱۰

## یتیم‌تر از یتیم ؟!

...چون در دل شب به «رسم معهود !»،
از شوی خود استمالتی داشت . . .
وز گریه‌ی من در آن دل شب ،
ناچار بدل ملالتی داشت ؛
تا از پی کامیابی خویش ،
خاموش کند شراره‌ی من -
«شبها بر گاهواره‌ی من ،
بیدار نشست و خفتن آموخت !» ✡

**یتیمی** کلمه‌ایست که کم و بیش هر انسان با عاطفه‌ای را متأثر میسازد . اگر فراموش نکرده باشیم ، گفتار گذشته‌ی ما ، در باره‌ی

✡ قسمتی است از «کین مادر» سروده‌ی احمد سروش ، با تضمینی متضاد از «مهر مادر» ایرج . در حین نگارش « روانکاوی و تحریم زناشوئی » چ ۲ ، ص ۵۳ - ۵۱ نام سراینده را نمی‌دانستیم . آن نقیصه ، بدین وسیله ، در اینجا جبران می‌شود .

یتیمی و عواقب رقت بار و رنج بخش روحی و اجتماعی آن، برای «**افراد یتیم**»، و برای «**اجتماع**»، بود.

مردمان چون معمولا پدر را نان آور خانواده میدانند، در بدو امر **مرگ** ویرا بزرگترین لطمه‌ی اقتصادی به پیکر خانواده، تلقی می کنند، که درنتیجه‌ی آن، عواقب شوم فقر، دامنگیر **همسر بیوه و کودکان یتیم** وی میگردد. همواره از قدیم، ازپدر، علاوه بر تأمین وسائل معاش خانواده، انتظار تربیت فرزندان نیز میرفته‌است، و بدین ترتیب مرگ وی، پیوسته در اذهان مردم، عنوان فقدان سرپرست و مربی و همچنین نان آور خانواده را داشته‌است. در برابر مرگ پدر اهمیت وجود مادر، در تأمین سلامت روح و رشد و تعادل عواطف فرزند و تأثیر سوء مرگ وی در سرنوشت آینده‌ی کودکان کمتر از اهمیت وجود و تأثیر فقدان پدر نیست.

یتیمی، چنانکه یادآور شدیم ـ اعم از پدر مردگی، یا مادر مردگی ـ عواقب وخیمی، هم برای فرد، و هم برای اجتماع، دربردارد. لیکن یتیمی تنها رنجی نیست که در اثر فقدان و مرگ پدر و مادر گریبانگیر فرزندان میشود. یتیمی تنها آسیب و آفت خانواده‌های نابسامان نیست.. کودکان گاه دراثر یک نابسامانی پرمخاطره‌ی دیگری، درخانواده‌ها، بوضعی دچار میشوند که شاید تنها اصطلاح «**یتیم‌تر از یتیم**» بتواند حاکی ازحال زار و رنج رقت‌بار آنان باشد.

**یتیم‌تر از یتیم چه کسانند؟**

«یتیم‌تر ازیتیم» کودکانی هستند که ظاهراً، هم پدر و هم مادر آنها درقید حیاتند، لیکن یا درحال «**متارکه**» و «**قهر**» با یکدیگر

بسر می‌برند، ویا آنکه بکلی فاجعه‌ی «**طلاق**» پیوند خانوادگی آنها را از یکدیگر گسیخته است ـ «**پدر**» در جائی و «**مادر**» در مکانی دیگر بسر میبرد. و کودکان نه روی خوشی از پدر می‌بینند، و نه از مادر، آنان را بهره‌ایست.

در مورد کودکان یتیم، معمولا نخستین مشکلی که در اثر مرگ پدر گریبانگیر خانواده میشود، **مشکل اقتصادی** و کمی درآمد خانواده وتنگی درمعاش و آثار زیان‌بخش آنست که اصولا فقر بدنبال دارد. لیکن عموماً خویشاوندان یك خانواده‌ی مصیبت زده و کودکان یتیم‌شده، کم وبیش، بکمك و **دستگیری** از افراد آن، می پردازند، ویا حداقل باعطوفت ومهربانی‌درغم آنها شریك‌شده باآنها **همدردی** و از آنها **دلجوئی** میکنند. در صورتیکه در مورد خانواده‌هائی که دچار گسیختگی دراثرطلاق ومتارکه شده‌اند، کمتر این دستگیری‌و همدردی و دلجوئی مشاهده میشود.

مردمان غالباً بزنان وشوهرانی که ازهم‌جدا شده‌ویا بایکدیگر قهرومتارکه کرده‌اند، با یك **بد بینی** وتردیدخاص، واحیاناً با **نفرت** وبغض می‌نگرند. کودکان معصوم این افراد نیز دربسیاری ازموارد، باصطلاح چوب پدر ومادر را خورده از این بدبینی وبغض بی‌بهره نمی مانند. کمتر کسی ازآنان دستگیری می کند و اگر اضطراراً کسی ناگزیر از نگاهداری آنان شود، این امر را بعنوان یك **تحمیل** تلقی کرده کمتر قادر است**عدم‌رضایت** خود را از کودکان پنهان دارد.

خانمی بیست و نه ساله از شنوندگان ما در این باره چنین نوشته است ـ :

« . . . یازده‌ساله بودم که پدر ومادرم، سرانجام پس ازنزاع

فراوان ، از یکدیگر جدا شدند . من ومادرم بمنزل مادر بزرگم رفتیم . لیکن چون مادرم جوان بود ، بزودی شوهر کرد و مرا تنها نزدمادر بزرگم گذارد . یکسال بعد، مادر بزرگم‌فوت کرد، واز آن هنگام بمنزل دائیم منتقل‌شدم . در اینجا ، نه‌تنها از پدر و مادر ومهربانی‌های آنها نشانی نبود ، بلکه زخم زبانها وگوشه وکنایه‌های زن دائیم نیز ، بسیار تلخ وناگوار و جانفرسا بود . ساعتها در گوشه‌ای میخزیدم ، و بر بدبختی خود اشك میریختم... سرانجام دائیم نیز بر اثر فشار زنش ناچار شد باعمویم درتهران مکاتبه کند ومرا بنزد او بفرستد . در منزل عمویم وضعم بهیچوجه بهتر از منزل دائیم نبود . من یك طفیلی و انگل خانواده بشمار میرفتم . در آنجا پیوسته ناظر ملاطفتهای عمو وزن عمویم بادختر عموهایم ، وشاهد گوشه وکنایه‌های اقوام زن عمویم نسبت بخود بودم . هیچ دوستی نداشتم . همیشه ساکت و آرام در گوشه‌ای می‌نشستم ، و به اندوه و رنج فراوان خویش پناه میبردم . گوئی در این دنیا یك موجود زیادی ومزاحم‌بودم . پدرم که اصلا بفکر من‌نبود . اوفقط غرق مشروب وقمار خویش بود . . . وازهمین‌رو همه‌هم سر کوفت اورابمن میزدند . گناه‌من فقط این‌بود که‌فرزند او شده بودم . . . درهیجده سالگی مرابرای مردی که سی وپنج سال ازمن بزرگتر بود ، یعنی ۵۳ سال‌داشت خواستگاری کردند. چاره‌ای جز قبول نداشتم . . . باوجود این اختلاف سن ، فکر میکردم که سرانجام ازاین دربدری نجات پیدا کنم . ولی افسوس که وی نیز نه‌تنها از غمم نکاست ، بلکه بررنجم افزود . . . نمی دانم باچه زبانی از تنگ نظریها و سخت دلیهای وی برای شما وصف کنم همین‌قدر میتوانم بگویم که پس‌ازمرگ مادر بزرگم من از هیچکس روی خوش ندیده‌بودم . ولی بهمه عمرم نیزمردی به بدی وپلیدی این شخص بیاد نداشتم . وبالاخره خوداو پس‌از دو سال مرا طلاق داد . و دوباره ناچار بمنزل عمویم بازگشتم . دیگر این‌بار خودتان وضع مرا می‌توانید در نظر مجسم کنید ...

دوماه بعد پدرم برای اولین بار ، با بدنی نحیف و خاطری پریشان و وجدانی شرمنده و پشیمان ، بنزدم آمد که برویم باهم زندگی کنیم.
ولی آیا دیگر زندگی میتواند مرا بخود جلب کند ؟ . . . » .

**یتیم‌تر از یتیم چه کسانند ؟**

کودکان بی‌پناهی که باوجود پدر ومادر ، درازای احساس لطف و مهربانی آنها با «**خودکامگی**» و «**ستم**» و «**تبعیض**» آنان رو برو میشوند . دراین‌باره نیز نامه‌ی دوشیزه‌ی دیگری ازشنوندگان عزیز ما، گواه گویائی است ـ :

« . . . من از زیبائی بهره‌ای ندارم ، و خواهری دارم که براستی زیباست . لیکن دردم تنها این نیست . بلکه رفتار غیرعادلانه و تبعیض‌های پدر و مادرم ، نسبت بما دو نفر است که سرچشمه‌ی تمام آلام وحسرتها و ناکامیهای من است . گوئی من فرزند آنها نیستم وفقط خواهرم فرزند آنها است . اگر مهمانی میروند ، اگر گردش میروند ، همواره اورا باخود میبرند ، ومثل اینستکه از وجود من عار دارند . بهترین لباسهارا برای او میخرند ، و بهترین وسائل تحصیل‌را برای او فراهم میکنند . ومدعی هستند که او خوش اخلاق و من بداخلاق وحسودم . آیا با این وصف و مشاهده‌ی این همه **تبعیض** تعجب میکنید که چرا من بد اخلاق وحسودم ؟

. . . سرانجام برای آن که ، باصطلاح خودشان ، از شر اخلاق بد من راحت بشوند ، مرا مانند یك **مطرود** وازخودرانده بیك آموزشگاه شبانه‌روزی سپرده‌اند که بیش ازهفته‌ای یکروز تعطیل ندارم . ولی باور کنید که همان هفته‌ای یکروزرا نیز نمیدانم بکجا بروم . چون میدانم اگر بمنزل بروم ، فقط رنجم تازه میشود .

همه‌ی هم کلاسان من روزشماری میکنند که شب جمعه فرا رسد ، ولی بافرارسیدن ایام تعطیل ، اندوه من زیادتر میشود ...»

از لقمان پرسیدند: «ادب از که آموختی؟ گفت از بی‌ادبان!»

تجربه‌ی تلخ ورنج دیگران، آئینه عبرت ماست.

بسیاری از «**خانواده‌های سست**» و گسیخته و بسیاری از «**زناشوئی‌های نامتناسب**» امروزما، متأسفانه «**ماتمکده‌ی کودکان یتیم‌تر از یتیم**» است.

درکانون خانواده‌ای که فروغ محبت نتابد، درکاشانه‌ای که پرتو مهربانی وتفاهم، نورافشانی نکند، درآنجا که زادگاه محنت افزای نوباوگان «**یتیم‌تر از یتیم**» است، در همانجا باید **منشأ** بسیاری از «**آلام‌روحی**»و«**آسیبهای اجتماعی**» را جستجو کرد. ودر همانجا نیز باید به «**پیشگیری**» و «**ترمیم**» دلهای شکسته و وضع نابسامان این افراد محروم وناکام اجتماع پرداخت.

انسانهای یتیم‌تر از یتیم، غالباً در بزرگی با خاطره‌ای تلخ و دردناك از کودکی واز پدر ومادر خویش، مردمی حساس، زودرنج، مأیوس، ناسازگار، ناراضی، پرتوقع، بدبین، آماده‌برای‌قهروطغیان، وخودکشی، و ارتکاب به بزه، و «**بیماریهای‌روان‌تنی**» و عصبی، می‌شوند. پیش گیری از وقوع این آفتها باید ازخانواده‌ها، با تفاهم و فرجام اندیشی پدران ومادران آغاز گردد.

زناشوئی‌های خود پرستانه‌ی زن و مرد، پیش از نیل به «**بلوغ روانی برای ازدواج**»، و پدران و مادران نارسیده و نا بالغ برای درك مسئولیت عمیق پرورش صحیح فرزند، عموماً مسئول رنج پر شکنج «**قربانیان یتیم‌تر از یتیم**» ـ قربانیان خیانت نادانسته‌ی پدران ومادران خویشتن ـ اند.

## خلاصه :

کودکان گاه به آسیبی بمراتب بدفرجام تر از «یتیمی» دچار می‌شوند. شاید اصطلاح «یتیم‌تر از یتیم» بتواند تا اندازه‌ی نماینده‌ی رنج روحی آنان باشد. یتیم‌تر ازیتیم کودکانی بشمار میروندکه پدر و مادر آنها - باوجود حیات - درحال قهر و طلاق ونظیر آن، بسر می‌برند. مردم غالباً باینگونه پدران و مادران با بدبینی و احیاناً، کینه و نفرت می‌نگرند و فرزندان بیگناه آنها نیز اکثراً ازاین کینه و نفرت مردم بی‌نصیب نیستند. در مواقع نگاهداری اضطراری از این گونه فرزندان، مردم بیشتر آنهارا بعنوان موجودات مزاحم وتحمیلی تلقی می‌کنند.

یتیم‌تر ازیتیم همچنین می‌توان بکودکانی اطلاق کردکه درازای احساس لطف پدر ومادر دستخوش خودکامگی‌ها و تبعیض‌های جاهلانه آنها با سایر فرزندان، قرار می‌گیرند. افراد یتیم‌تر از یتیم غالباً در بزرگی باخاطره‌ای تلخ، و دردناک ازکودکی‌وازپدر ومادرخویش، مردمی زودرنج، بدبین، آماده برای انجام انواع بزهها، و بیماریهای روان تنی، می‌شوند. فرجام اندیشی پدران و مادران بخوبی می‌توانند از بسیاری از این آلام پیش‌گیری کنند.

# ۱۱

## دوستند و ندانسته دشمنی میکنند ...

دوستی با مردم دانا ، نکوست ،
دشمن دانا به از نادان دوست ،
دشمن دانا بلندت میکند ،
برزمینت می‌زند نادان دوست

در میراثهای ادبی ملل مختلف جهان ، در گنجینه‌های حکم و امثال اقوام مختلف گیتی ، به تعبیرات و تشبیهات مختلف ، همواره بطور عموم ، «**دشمن دانا**» بر «**دوست نادان**» ترجیح داده شده‌است :

دشمن دانا که غم جان بود ، بهتر از آندوست که نادان بود

البته بحث دراین‌نیست که‌دشمن‌دانا،خوب‌تصورشود، بلکه‌دوست نادان ، آنقدر بد وخطرناك‌است که میگویند : **دشمن دانا با همه‌ضرر وخطر ، از دوست نادان‌بهتر است .**

یک شخص محتاط و با تجربه به سهولت ممکن است، درمورد قطعیت‌وصحت «بهتری‌دشمن‌دانا»، واین ادعا که دشمن دانا، موجب نجات یا موفقیت انسان می گردد، تردید و رزد، لیکن همان شخص مجرب و محتاط، دیگر کمتر احتمال دارد که در زیان دوست نادان، دچار شك و تردید شود. در بسیاری از موارد، زیان و خطری که از طرف یك «**دوست نادان**» متوجه انسان میشود، بمراتب بیشتر از زیان یك دشمن‌است. زیرا شخص غالباً دربرابر دوست نادان، در اثر اعتماد بدوستی وی، کمتر مجهز برای دفاع از خویشتن است؛ و بسهولت ممکن است غافل گیر شده هنگامی بخود آید که دیگر دیر شده و کار از کار گذشته باشد. در صورتیکه در برابر «**دشمن**»، انسان عموماً در یك حال دفاع وآمادگی، برای نبرد و مقابله، بسر می برد.

با این مقدمه تا حدودی میتوان باهمیت و عواقب و خیم این مسئله‌ی بزرگ تربیتی و روانی و اجتماعی، پی‌برد که اگر پدر ومادری،نسبت به چگونگی «**نیازمندیها**» و «**استعداد**»و «**عواطف**» فرزند خود جاهل باشند، چه لطمه و خسارت جبران ناپذیری ،ممکن است‌ازاین‌جهل آنان ،متوجه «**شخصیت**» و«**سلامت‌نفس**» فرزند آنها بشود. آنگاه باکمال تأسف باید این حقیقت تلخ را متذکرشویم که شماره‌ی پدران و مادرانی که نسبت به «**نیازمندیهای روانی**» و سایر خصوصیات روحی فرزندان خود، بی‌خبرند، کم نیستند.

من از **بیگانگان** هر گز ننالم    که‌بامن‌هرچه کرد، **آن آشنا** کرد

این شعر پر معنای خواجه‌ی شیرازی، در حقیقت، زبان حال فرزندان سر گشته ایستکه قربانی **جهل** و غفلت و«**دوستی توأم با نادانی**» پدران و مادران خویشتن‌اند. حقیقتی بسیار تلخ و دردناك است که شماره‌ی فراوانی از پدران ومادران ما، خود بزرگترین سنگ راه، مانع پیشرفت ومانع تحصیل فرزندان خویش میباشند.

– آیا پدران و مادران ما همگی فرزندان خود، نیازمندیهای روحی آنان، استعداد فطری آنها، امکانات، وبهداشت عواطف آنهارا بخوبی می‌شناسند؟

– آیا این باغبانان گلستان روح انسانی، به لطافت واصول ورموز شیوه‌ی پرستاری و پرورش این شکوفه‌های ناشکفته‌ای که دست آفرینش، آنهارا بطور موقت، تحت سرپرستی وحمایت آنان قرار داده است، آشنائی دارند؟

– آیا پدران ومادران ما همه به وظائف تربیتی خود، در قبال فرزندان خویش آگاهند؟

– آیا آنها میدانند که اگر تنها دوستان نادانی برای فرزندان خود باشند، دوستی آنها، نه تنها ارزشی برای فرزندانشان نخواهد داشت، بلکه این دوستی توأم با جهل، خود سبب عقب افتادگی وبدبختی، واحیاناً **انحراف فرزندان** آنها خواهد شد؟

لزوم توجه به خصوصیات روحی و نیازمندیهای روانی کودکان، وتطبیق «**توقعات تربیتی**» خود با آنها نکته‌ای نیست که آنرا تنها روانشناسان امروزی کشف یا تأکید کرده باشند. بلکه « **احترام به**

**اولاد»** وشخصیت ونیازمندیهای خاص آنها، و لزوم شناسائی روحیات کودك در آثار گرانبهای مذهبی، تربیتی، واخلاقی، بفراوانی ووضوح، ازقرنها پیش، ملاحظه‌میشود، و در حقیقت یکی **از وظائف** والدین، دربرابر فرزندان واز**«حقوق مسلم کودکان»** بشمار میرود.

**«خواجه نصیرالدین طوسی»** دراثر پرارج‌خود بنام **«اخلاق ناصری»**، درباب وظائف وتکالیف پدر و مادر نسبت بفرزندان، نکاتی را یادآور میشود که روانشناسی امروز تنها میتواند آنهارا با احترام تمام، تکرار وتوصیه کند. خواجه‌ی بزرگوار طوس، ازجمله دراین باره چنین مینویسد ـ:

«اولی آن بود که‌درطبیعت کودك‌نظر کنندوازاحوال اوبطریق‌فراست‌و کیاست،اعتبار گیرند. تااهلیت‌واستعدادچه صناعت‌وعلم‌دراومفطوراست، اورابه‌اکتساب‌آن‌نوع، مشغول گردانند. چه‌همه‌کس مستعدهمه صناعتی . . . » نبود.

بزبان امروز، نخستین وظیفه‌ی والدین در برابر فرزندان، **«درك احتیاجات»** و **«شناخت‌استعدادات»** ویژه‌ی‌آنان‌وسپس کوشش در ارضاءِ وپرورش صحیح و مناسب آنهاست.

**کودك، تنها یك انسان کوچك شده نیست!**

سابقاً بیشتر تصور میرفت که کودك یك انسان کوچك شده‌است، و **کیفیت** نیازمندیهای اوعیناً مساوی بانیازمندیهای انسان بالغ است، تنها **کمیت** آنها تفاوت دارد. **یعنی** کلیه‌ی نیازمندیها و خصوصیات **انسان بالغ** و بزرگ‌را در **کودك**، نهایت بمقدار کمتری، میتوان یافت،وانسان بالغ‌درحقیقت‌باصطلاح ارباب‌فن‌عکاسی،**«آگراندیسمان»**

یعنی پیکر و روح بزرگ شده‌ی یك کودك است ـ عیناً مانند اینکه یك عکس سه در چهار را، باندازه‌ی یك عکس بیست و چهار درسی بزرگ کنیم. تصاویری که نقاشان قدیم از کودك، بویژه از حضرت مسیح، می کشیدند، این تصور را بخوبی نشان میدهد. کودك در این نقاشی‌ها عموماً بصورت **عکس** کوچك شده‌ی یك انسان بالغ وبزرگ جلوه میکند.

بدین ترتیب غالباً درقدیم ـ باستثنای فرزانگانی معدود ـ برای کودك شخصیتی خاص ونیازمندیهائی ویژه و مستقل قائل نبودند. چه بسا که مثلا **بازی** را امری لغووبیهوده می‌پنداشتند، وآنرا بر کودکان منع می کردند. غافل ازاینکه **بازی** یك امرحیاتی برای کودك است.

چه بسیار چیزها که درحیات بزرگان، اندکش ضروری است و زیادش ایجاد زحمت میکند، لیکن همان چیزهای زیاد و شدید جزء ضروریات حیات روانی کودك است، مانند: **سئوالات مکرر و پرحرفی** زیاد. کودك ممکن است، یك حرف راچندین بار **تکرار** کند یا بپرسد. و این عمل او در نظر شما بی فایده ومزاحم جلوه کند. درحالیکه او بدین ترتیب، مشغول تکمیل معلومات خود درشناسائی اشیاء وهمچنین پرورش **قوه‌ی ناطقه** و بیان خویشتن است.

یکی ازنتایج نشناختن واقعی استعدادات ونیازمندیهای کودك، **تحمیل** میل وسلیقه‌ی نامناسب پدر ومادر برآنهاست. غالب از پدران ومادران که خود آرزوی تحصیل رشته یا انتخاب شغل و حرفه‌ای را درسر داشته‌اند، بدون توجه باستعداد فرزندان خود، ازآنها میخواهند که آن رشته را تحصیل ویاآن شغل را انتخاب کنند. تحمیل نامتناسب

بر روح کودک ، یا ویرا **بیمار** ودل مرده ، و یا ویرا طاغی و**بزهکار** و منحرف بار می‌آورد. پیش گیری از بسیاری از بیماریها و انحرافات و ناکامیهای فرزندان ، مستلزم آشنا ساختن پدران و مادران باصول روانشناسی ،ودرك نیازمندیهای روانی کودکان است،تابادرك **استعدادها** و **نیازمندیهای** مختلف طفل خود، درسالهای **کودکی** و **بلوغ** بتوانند، دست ویرا گرفته اورا درجهت صحیح رشد واقعی خود ، رهبری کنند ، نه در راهی خلاف مسیر طبیعی آن .

## خلاصه:

زیان یك دوست نادان گاه بیشتر از یك دشمن است. متأسفانه شماره‌ی پدران و مادرانی که دوستان نادان فرزندان خویشتن‌اند، در کشور ما کم نیست. لزوم توجه به نیازمندیهای روانی کودکان‌را، تنها روانشناسان امروزی تأکید نمی‌کنند، بلکه در ادبیات مذهبی و اخلاقی پیشین ما نیز تا حدودی بدان اشاره رفته است. با این وجود درگذشته بیشتر تصور میرفت که کودك انسانی «کوچك شده» است. یعنی کیفیت نیازهای او مساوی با نیازمندیهای انسان بالغ است. تنها کمیت آن تفاوت دارد. بدین ترتیب درگذشته برای کودك کمتر شخصیت و نیازمندیهائی مستقل قائل بودند، و با مقایسه‌ای نادرست بابزرگسالان، انجام اموری را برای او ـ مانند بازی ـ بیهوده می‌شمرند. در اثر نشناختن‌استعدادها و نیازمندیهای واقعی کودك، ممکن است پدر ومادر، میل یا سلیقه‌ی نامتناسب‌خود را، درانتخاب رشته‌ی تحصیلی، شغل و نظیر آن، بکودك تحمیل کنند. یك چنین تحمیلی ممکن‌است کودك را دوچار شکست، بیماری و یا طغیان و انحراف کند. کودك را باید در جهت صحیح رشد استعدادهای واقعی‌خودش رهبری کرد، نه برخلاف آن.

# ۱۲

## پدر که بی ادب افتد...

**من از بیگانگان هرگز ننالم ـ**
**که با من هرچه کرد ، آن آشنا کرد**

لفظ «**آشنا**» در ادبیادت فارسی ـ بویژه اگر درشعروغزل بکار رود ـ غالباً بطور مجاز ، رمز و کنایه‌ای از محبوب و معشوق است . محبوب و معشوق نیز معمولا در عرف‌عشاق ،جفاکار، ستم پیشه وعاشق کش است . لیکن در صحنه‌ی واقعی زندگی ، آشنائی که جفاکار و ستم پیشه است ،ضرورتاً همواره محبوب ومعشوق نیست . این «**آشنای جفا پیشه‌تر از بیگانه**» گاه بسهولت ممکن‌است پدر ، مادر، زن ، عمو، دائی ، خاله ، عمه ، برادر ، خواهرویا افراد دیگری از خویشاوندان‌و همکاران ومعاشران نزدیك یا دور انسان باشد .

یکی از شنوندگان جوان ما که از سلطه و خودکامگی افراطی پدر خود شاکی است، نامه‌ی خودرا با بیتی از حافظ آغاز میکند که ما آنرا درآغاز برنامه‌ی خود برای شما نقل کردیم ـ :

من از بیگانگان هرگز ننالم که با من هرچه کرد، آن آشنا کرد

این شنونده‌ی جوان، پس از تمثل بشعر حافظ، برای اشاره به شکایت خود ازدست آشنای خویش، و بیان مطالبی چند، سرانجام چنین نوشته است ـ :

« . . . دو برادر و دو خواهریم . من کوچکتر ازهمه‌هستم و باصطلاح چون فرزند ته‌تغاری پدرومادرم، بشمار میروم، نسبت بسایر برادران و خواهرانم، پدرم خیلی بیشتر رعایت حال مرا میکند. ولی چیزیکه هست، فقط من هنوز مجرد ودرخانه‌ی پدری خود بسر میبرم، و از این رو فعلا من تنها تحت فشار مستقیم و سخت گیریهای افراطی و بی‌دلیل پدرم میباشم . . .

پدرم برخی از اوقات خیلی زیاد تندخو، وکم صبر و حوصله است. ضمناً این‌را هم بگویم که سن من اینك متجاوز از بیست سال‌است، وتحصیلات متوسطه‌ام‌راهم بپایان‌رسانیده‌ام‌اینك مستقلا درشرکتی کار میکنم واحتیاج بکمك مالی پدرم‌را ندارم...
برای مثال اگر یك شب اندکی دیرتر از معمول بخانه برسم، وی بالحنی تند وتوهین‌آمیز، شروع بداد و فریاد و سرزنش و توبیخ‌من‌میکند. اگریك‌وقتی باعده‌ای ازدوستان بخواهیم به‌یك پیك‌نیك برویم، باوجودی که دوستانم‌را بخوبی می‌شناسد، واز همه‌ی آنهامطمئن‌است، بی‌دلیل مخالفت میکند. اگرعلت‌مخالفت وی‌را از او بپرسم، داد وفریادرا سر میدهد. و بهمین جهت نیز ازکودکی پدرم چنان ابهت و رعبی در دل من جای گذارده است

که بهمین جهت یارای محاجه‌ی باأورا ندارم . زبانم در برابر او بند میآید واندامم بلرزه وقلبم به‌سختی به‌طپش میافتد . . .

این اخلاق تند پدروهراس شدید من از او موجب شده است که من‌حتی‌المقدور مقاصد ، عقاید وکارهایم را ازپدرم پنهان دارم . اگر زمانی هم مورد سئوال و مؤاخذه قرار بگیرم ، حتی المقدور از موضوع طفره رفته حقیقت‌را از او پنهان کنم . و یا اضطراراًدروغ بگویم . باشرمندگی بایداعتراف کنم که‌من کمتر به پدرم راست گفته‌ام . باور کنید که من خودم از این موضوع بی‌اندازه رنج میبرم ، ولی چه کنم ، برای فرار از پرخاشها و سخت‌گیریهای بی‌مورد او ناگزیرم که بدامن دروغ پناهنده‌شوم وبااین وسیله‌ی ناپسند از خود دفاع کنم . . .

هروقت درخانه هستم ، یکنوع هول و هراسی در خود احساس‌میکنم . هروقت میخواهم‌بخانه بروم یکنوع نگرانی مرا رنج‌میدهد . همه‌اش میترسم که باز مبادا پدرم سرموضوعی‌عصبانی شود .

اگر یك‌وقتی پدرم گذارش بمحل کارمن بیفتد ، مثل این است که میخواهندمراقبض روح کنند . زیرا می‌ترسم وی‌درحضور جمع و هم‌کارانم مرا تحقیر و سرزنش کند ، هرچند که تاکنون چنین‌کاری نکرده است .

این‌حالت‌ترس ودلهره موجب شده است که من‌دربرابر رئیس، خودم نیز دست و پای خودرا گم کنم . و حرفم‌را نتوانم بزنم ، واحیاناً به وی‌نیز بی جهت دروغی بگویم . اصلا مثل این است که ازگفتن حقایق وحرف راست وحشت دارم . نسبت بسایر همکارانم که باصطلاح می‌توانند شق‌ورق بایستند و حرف خودرا بزنند وعقیده‌ی خویش‌را اظهار کنند ، واقعاً رشگ میبرم ... »

این بود قسمتی ازنامه‌ی‌آقای میم ـ الف که‌ماتاکنون‌ده‌هانظیر

آنرا ازسایر شنوندگان عزیز خود، دریافت داشته‌ایم. درنامه‌ی آقای میم ـ الف، یك سلسله ازمشخصات وعلائم «**عقده‌ی خود کم بینی**» و احساس حقارت، بخوبی‌دیده میشود، مانند «عدم‌قدرت اظهار عقیده‌ی شخصی»، عدم قدرت‌در‌اخذ تصمیم، ترس‌ودلهره، ترس ازفکرحقیقت، توسل بدروغ برای دفاع ازخود، احساس نفرت نسبت بخود بخاطر احساس ضعف، ونظیر آن... آیاجای تعجب‌است که یك چنین شخصی رنج میبرد، و باوجود استقلال مالی، بجهت سخت گیریهای پدر، از زندگانی‌خودناراضی وناخرسنداست؟

درمیان عللی که برای«**ضعف شخصیت**»،عدم اعتماد بنفس، و عقده‌ی‌حقارت وخود کم بینی، برشمرده‌اند، سخت گیری زیاد، واعمال سلطه‌ی خارج ازاندازه‌ی پدر ومادر، یاسایر اطرافیان کودك نسبت به وی، یکی ازمهمترین‌علل متداول تربیتی، بشمارمیرود. نتیجه‌ی‌سخت گیری افراطی نسبت بفرزند، غالباً بدو صورت نامطلوب وزیان بخش بظهورمی پیوندد. بدین معنی که‌یا کودك‌را موجودی «**سرکش**» و طاغی و مخل وخرابکار، بار میآورد، ویاوی‌را موجودی‌ضعیف‌النفس، متزلزل، و«**زبون**» و«**خودکم بین**» می‌پروراند.

یك زن پدر، یك پدر سخت گیر، ویا حتی یك مادر بی تجربه و«**خود کامه**»، ممکن است، از یك فرزند سلیم‌النفس و با استعداد، انسانی‌جانی وتبهکار بسازد. درماورای سینه‌ی بسیاری ازتبهکاران‌و جانیان، اثر قیافه‌ی سخت گیر یك زن پدر، یایك شوهر مادر، ویایك پدر وعمو ودائی سخت گیر وجفاکار، پنهان است.

بهیچ وجه لازم نیست که «**سخت گیری افراطی**» یك پدر یایك مادر، یایکی دیگر ازاولیاءِ امور کودك، ازروی دشمنی باشد، بلکه همین قدرکافی‌است که آن، باوجود کمال بی‌غرضی وحسن نیت، تنها خارج از اندازه‌ی «**ظرفیت تحمل روحی**» وطاقت‌روانی کودك‌باشد. ویاهمچنین چه بسابیماران روانی هستند که‌تنها علت اساسی ناراحتی و کسالت آنان‌رابایددرکانون «**خانواده**» در «**مدرسه**» ویادر «**محل کار**» آنها، در وجود پدر، یا شوهر، یا معلم، ویا کارفرما و رئیسی سخت گیر و عصبی مزاج جستجو کرد.

**پدر ومادر شدن، ویارئیس وکارفرما شدن، غیرازشایستگی وصلاحیت تربیتی این شئون‌را دارا بوده‌است.** پدر و مادر بودن، یاکارفرما ورئیس‌بودن، خود فنی است که‌چگونگی آنرا بایدآموخت. والا بهداشت وسلامت روانی فرزندان و سایر زیر دستان، یعنی پدران ومادران وکارفرمایان وکار گزاران نسل‌آینده، در معرض خطر سخت خواهد بود. پدرمادر خوب بودن، وشایستگی چنین مقامی را داشتن، کم‌اهمیت‌تر وهمچنین کم زحمت‌تر از مهارت داشتن دریك فن ساده‌ی ماشین‌نویسی نیست. معمولاما برای‌آنکه ماشین‌نویس‌خوب یاراننده‌ی ماهری‌بشویم، بدوسه‌ماه تمرین وتعلیم‌کافی ومستمر نیازمندیم، لیکن آیا برای «**کسب‌مهارت درفن تربیت فرزند**» و پرورش یك روحیه‌ی سالم‌وقوی در نوباو گان‌خویش، نباید یك چنین مدتی‌را صرف‌تحصیل وأخذ تجربه کنیم؟ ویاآیا دربرخورده باد‌شواری‌های تربیتی، فرزندان نباید با **روانشناسان‌مشاور** ومتخصصین فن‌آموزش وپرورش وبهداشت روانی، مصلحت‌جوئی ومشورت کنیم؟

هر پدرومادر ، وهرمربی وکارفرما ، خودضرورة مصون از ناراحتی و کسالتهای روانی نیست . چه بسا که همین ناراحتیهای شخصی ، موجب تولید یك سلسله از ناراحتیهای روانی و آزارهای روحی دیگری در فرزندان ما میشود . بسیاری از سخت گیریها وخودرأییهای ما نسبت بفرزندان خود ، ناشی از ناراحتیهای روانی ما وحاکی از آنست که ما خود نیازمند به تجدید نظر در شیوه‌ی رفتار خویش ، نسبت بآنان هستیم .

## خلاصه :

خودکامگی وسخت‌گیری خارج ازاندازه‌ی پدر ومادر ، یاسایر اولیاء نزدیك، نسبت بکودك ، یکی ازمهمترین علل تربیتی عقده‌ی خودکم بینی ، ضعف شخصیت ، عدم اعتماد بنفس ، بدبینی، دو روئی ، توسل بدروغ، و احساس نفرت نسبت بخود و بالادست، بشمار می‌رود . جوانی دراین مورد نوشته است : اخلاق تند پدر موجب شده است که من عقاید وکارهایم‌را از وی پنهان دارم ، وکمتر راست بگویم . این حالت درمن طوری‌رسوخ یافته‌است که من دربرابر هربالا دست ، خودرا می‌بازم، و بی‌جهت برای رهائی از دست‌پاچگی خویش دروغی می‌بافم .

غالباً در ماورای چهره‌ی بسیاری ازتبهکاران قیافه‌ی‌یك سرپرست سختگیر وجفا پیشه ، یك ولی زورگوی نادان ، پنهان است . پدر و مادر خوب بودن ، کم اهمیت‌تر ازمهارت داشتن دریك فن ساده‌ی ماشین‌نویسی نیست . آن نیز هنری‌است که بایدآنرا بخاطر سلامت روانی واستقلال شخصیت نسلهای‌آینده ، فراگرفت .

# ۱۳

## آنها می‌افزند، ما باید به پردازیم...

جد من تاجر و زین روی پدر،
در من آهنگ تجارت فرسود -
اثر تربیتش گشت هدر،
لیك بر روح من آسیب افزود... ✡

**نظامی** شاعر بزم آرا و سخن پرداز ما، در قطعه‌ای مشهور - ای چارده ساله قرةالعین - فرزند چهارده ساله‌ی خود را مورد خطاب قرار داده پندها میدهد، و در پایان نیز با اطمینانی کامل به استواری وقابلیت اجرای اندرزهای خود، می‌سراید - :

- گردل نهی ای پسر بدین پند،
از پند پدر شوی برومند!

✡ از ملك الشعراء بهار

لیکن آیا نظامی تنها پدری است که برومندی و بهروزی فرزند خویشتن را صمیمانه و مشفقانه آرزو کرده باشد. پند پدر و نصیحت به فرزند، در ادبیات ما، آثار کلاسیك و گرانبهائی چون «**قابوسنامه**»، «**بوستان**» سعدی، «**گلستان**»، «**اخلاق ناصری**» و بسا کتابهای دیگر بوجود آورده است. قسمتی از «**نهج البلاغه**» به وصیت و نصیحت بفرزند اختصاص دارد. این میراثهای گرانبهای ادبی، در حقیقت جلوه و تعبیری گویا و ابدی از شوق مالامال والدین به کامیابی و بهروزی فرزندان است. کمتر پدر یا مادری است که نسبت به آینده‌ی فرزندان خود، اعم از پسر یا دختر، در دل ازسالها آرزوئی نه پرورانده باشد، در باره‌ی آینده‌ی آنها روزها و ماهها نیندیشیده و طرح نقشه‌ای را نریخته باشد. ویا چیزوچیزهائی را بخاطر خیر وصلاح آنان برای آنها نخواسته باشد. این نکته آنقدر عمومی و همه جائی و همیشگی است که در واقع عکس آن موجب شگفتی وحیرت خواهد بود. لیکن سؤالی که در اینجا پیش می‌آید، اینستکه ـ:

ـ آیا پدران و مادران، همواره، در آنچه که برای فرزندان خود و آتیه‌ی آنها می‌خواهند، مصون از لغزش و اشتباهند؟

ـ آیا ممکن نیست که پدران و مادران نیز با همه خیر اندیشی وخیرخواهی صادقانه‌ی خود، نسبت بفرزندان خویش، در مورد «**تشخیص مصلحت آینده**»ی فرزندان، در مورد «**تشخیص توانائی**» و استعداد آنان، و بالاخره در مورد «**تشخیص رغبت**» و اشتیاق واقعی آنها دوچار اشتباه

گردند، و نادانسته، تحقق «**هوسهای ناکام**» و«آرزوهای سرکوفته»ی خود را بر کودکان خویش، **تحمیل** نمایند؟

متأسفانه تجربه باین پرسشها، بکرات، پاسخ مثبت داده‌است، و روانشناسی و روان پزشکی نیزاین حقیقت تلخ را تأیید کرده است آری، پدران ومادران نیز ـ با همه بی‌آلایشی وخیرخواهی نسبت به فرزندان‌خود ـ در تشخیص «**استعداد**» و «**رغبت**» و «**صلاح زندگی آینده**»ی فرزندان، همیشه از اشتباه دراماں نیستند وچه بسا که این «**سوء تشخیص**» پدران ومادران، عواقب وخیم وناراحتی‌های روحی‌و جسمی فراوانی را برای فرزندان آنها، دربرخواهد داشت.

**اشتباه اساسی** پدران‌ومادران، در باره‌ی «**تربیت آینده‌ی فرزندان**»، ناشی از چیست؟

اشتباه اساسی پدران ومادران، درمورد اطفال «**تربیت‌تحمیلی**» و نامتناسب، نسبت بفرزندان خود، درحقیقت‌ناشی از دوچیزاست ـ :

۱ ـ میل بحفظ نام و مقام، و تحکیم شئون حرفه‌ای و اجتماعی خود.

۲ ـ میل بتکمیل نقایص، و جبران کم داشتها و نارسائیها، و تحقق آمال خود بوسیله‌ی فرزندان.

اصطلاح «**اجاق‌کور!**» از قدیم، در معنی مجازی خود، کنایه از کسانی است که فرزندی ازخود ندارند، تا پس از مرگ آنها، موجب یادآوری و ذکر خیر آنان گردد. **فرزند خلف** همواره یکی از بهترین یادگارهای پس از مرگ افراد، بشمار رفته است. وی از جمله آثاری تلقی شده‌است که مجموع آنها را، در اصطلاح مذهبی، بنام «**باقیات صالحات**» می‌نامند.

ریشه‌ی «علاقه بفرزند» راشاید بتوان دراحساسی مرموزوناآگاه، در افراد جستجو کرد که « **بقای خویش** » را در « **تولید مثل** » و «**وجودفرزندان**» خودمینگرند، وخویشتن را بوسیله‌ی آنان همواره **زنده** می بینند.

در هر حال این نکته مسلم است که بسیاری از پدران ـ براثر انس و الفت بشغل خود و بسبب تجربیات و زحماتیکه در راه توسعه و پیشرفت حرفه‌وشئون اجتماعی خود کشیده‌اند ـ مایلند تا فرزندان آنها، جای نشین آنها شده‌کارگران مغازه و دکان، و بهره بر زحمات و مشقات آنان باشند. و بدین ترتیب، نام آنها و نام تجارتخانه، یا حرفه‌ی آنها را همواره بر سرزبانها زنده نگاه دارند. بزبان یك پدر اگر ادای مطلب کنیم ـ:

ـ « ما بطور کلی مایلیم بچه‌های ما سر گنجی بنشینند که ما آنرا یافته یا فراهم کرده‌ایم». از اینرو از قدیم ـ وهنوزهم ـ بسیاری از پدران، فرزندان خود را وادار می کردند که، باصطلاح « شغل وحرفه‌ی آبا و اجدادی » خود را فراگیرند، و آنها را ـ خواسته یا ناخواسته ـ مانندخود بارمی آوردند. بدیهی است در اینگونه موارد خیلی کمتر توجه به «**استعداد**» و « **رغبت** » کودك می‌شد.

پدر ومادر، تنها صلاح‌اندیشی‌خودرا برای تأمین سعادت کودك، کافی می‌پنداشتند. و تربیت وتمرینی مشابه تربیت خویش را برای فرزندان خود لازم می‌دانستند. آنرا برآنها تحمیل میکردند. کمتر توجهی‌نسبت به «**شرایط تغییر زمان**» ومقتضیات‌آینده‌ی کودك مبذول می‌داشتند.

درانتقادازاین «**تربیت تحمیلی**» ولزوم‌توجه به کیفیت‌تغییر، و

دینامیك زمان ، و شرائط متغیر آن ، « **نهج البلاغه** » در جهان اسلامی میراث بزرگی را برای ما بیادگار گذارده است . از سخنان منسوب به امام امیرالمؤمنین **علی بن ابی طالب** علیه السلام است که ـ :

**فرزندان خودرا مانند خود تربیت نکنید! زیرا آنها برای زمانی غیر از زمان شما هستند.**

در این مورد باید توجه داشت که ـ نه تنها فرزندان ما برای زمانی غیراززمان ماهستند ، وشرایطومقتضیات «**زمان آنها**» کم‌وبیش، باشرایط ومقتضیات زمان ما تفاوت دارد ، بلکه کیفیت «**استعداد**» و «**رغبت**» واشتیاق فرزندان‌ما نیز همواره مساوی با«استعداد»و«رغبت» واشتیاق ما نیست .

بسیاری از فرزندان هستند که دارای استعدادی غیر از استعداد پدر و مادر خود می‌باشند . و احیاناً قدرت انجام کارهائی‌را که والدین آنها میدانند و میخواهند ، ندارند . و در آن کارها دچار شکست وعدم موفقیت میگردند . لیکن با این وصف باید توجه‌داشت که‌تنها عدم موفقیت در کاری ، بهیچ وجه دلیل برعدم توفیق در کاری دیگر نیست . چه بسا افراد شکست خورده در انجام یك‌کار ، نوابغی در حین اشتغال بکار دیگر ، از کار درآیند . از اینرو فرزندان را نباید مجبورساخت که حتماً شغل وحرفه‌ی خانوادگی خودرا ، علی‌رغم میل واستعداد واقعی خویش ، اختیار کنند . «**فرهنگ مشاغل امریکا**» بالغ بربیست ودوهزار شغل‌را نام‌می‌برد . معنی‌این «**تنوع زیادمشاغل**» آنستکه : **استعدادها علمی وعملی بشر بهزاران صورت مختلف می‌تواند خودنمائی کند.**

فرزندان‌را در انتخاب شغل و رشته‌ی تحصیلی باید کمك و

راهنمائی کرد، نه مجبور ومقهور! کسی که استعداد کاری‌را ندارد، ویا به‌عللی، بدان علاقمند نیست، درآن کار کمتر ممکن است موفقیتی بدست آورد. بلکه وی بیشتر ازآن رنج خواهد برد.

ـ نکته‌ی دومی‌را که مادرمورد: اشتباه اساسی پدران ومادران، درباره‌ی تربیت فرزندان، یادآورشدیم، میل به‌تکمیل نقایص‌وجبران کم‌داشت‌ها، وتحقق آمال خویشتن بوسیله‌ی فرزندان بود.

بسیاری ازپدران و مادران، خود شخصاً در روزگار کودکی یا جوانی خویش، توانائی انجام‌کار یا تحصیل رشته‌ای را دارا نبوده‌اند، ولی‌بنابرعللی، بدان‌عشق‌واشتیاق می‌ورزیده‌اند. واینك مایلند که‌این «**کم‌داشت**»، و «**عدم‌موفقیت**»، و «**احساس‌غبن**» را بوسیله‌ی فرزندان خود «**جبران**» کنند. از آنها میخواهند که مثلا حتماً فلان کار، یارشته‌ی تحصیلی را اختیار نمایند. بسیاری از پدران و مادران رامی‌شنویم که میگویند. «ما که درفلان‌کار، یافلان رشته موفق نشدیم وحال‌هم دیگرازما گذشته است. ولی‌انشاءالله میکوشیم که‌فرزندانمان، درآنها موفق شوند!».

تحقق آمال و جبران نقایص بوسیله‌ی فرزندان، در صورتی مفید و مطلوب است که انجام آنها ازعهده‌ی «**استعداد**» و «**شور**» و«**مصلحت آینده**»ی فرزندان‌ما خارج نباشد. والا ـ باصطلاح‌قدیمی ـ «**تکلیف‌شاق**» یا «**تکلیف‌مالایطاق**»، یعنی تکلیفی خارج از حدود استعداد فرزندان بآنها کردن، نه‌تنها فایده‌ای در بر ندارد، و زحمتی هدر است، بلکه موجب‌پیدایش یك‌سلسله ناراحتیها وآسیب‌های‌روحی و عقده‌ی «**خودکم‌بینی**» و حقارت درآنها میگردد. هنگامی که ما انجام کاری را که مافوق طاقت، و استعداد و رغبت کسی است از وی

بخواهیم ـ بویژه اگر آن شخص درزمانی ویا دست درکار چیزی باشد که خود استعداد ورغبت واقعی خودرا تشخیص ندهد ـ چنین شخصی براثرعدم موفقیت واحساس عدم توانائی‌خویش درانجام‌کارها ، کم کم دچار احساس حقارت وخود کم‌بینی ، وتزلزل شخصیت شده اعتماد لازم به نفس‌را ازدست میدهد . مأیوس وبد بین ونگران میشود . خودرا کمتر ازدیگران ، ووجودی بی فایده احساس میکند . واین چنین احساسهائی نیز مقدمات اولیه‌ی بسیاری از ناراحتیهای روانی را تشکیل میدهد .

پدران ومادران دور اندیش وفداکار ، درتربیت فرزندان خود ـ اگر به سلامت روح آنان علاقمندند ـ همواره باید از «**تحمیل**» سلیقه وآمال خود برفرزندان خویش بپرهیزند .درتربیت فرزند پیوسته باید به دو نکته توجه داشت ـ:

ـ شرایط متغیر زمان آینده .

ـ و کیفیت خاص استعدادها ورغبت‌های مختلفی که درفرزندان است .

## خلاصه :

کمتر پدر یا مادری است که نسبت به آینده‌ی فرزندان خود، دردل آرزوئی نپرورانده باشد. نصیحت به فرزند در ادبیات ما آثار گرانبهائی بوجود آورده است. لیکن پدران ومادران، باهمه دوستی وخیراندیشی، همیشه درتشخیص «صلاح آینده» و«رغبت» و«استعداد» فرزندان خود، مصون ازلغزش نیستند. وچه بساکه نادانسته میل خودرا در تربیت فرزندان، برآنها تحمیل میکنند. «تربیت تحمیلی» والدین - که غالباً ناراحتی‌ها جسمی و روانی فراوان از پی دارد - عموماً ناشی از دو چیز است:

۱ - میل به حفظ نام و مقام وتحکیم شئون اجتماعی خود

۲ - میل به تکمیل نقائص وجبران محرومیت‌ها بوسیله فرزندان.

نهج البلاغه باتوجه به «شخصیت اختصاصی کودك» متذکراست که: فرزندان را نباید مانند خودمان تربیت کنیم. زیرا آنها برای زمان دیگری غیر از زمان ما هستند. تنوع مشاغل - که در امریکا بربیست و دو هزار رشته بالغ میشود - حاکی از تنوع شگرف استعدادهای بشری است. فرزندرا در انتخاب شغل ورشته‌ی تحصیلی تنها باید راهنمائی کرد، نه مجبور ومقهور.

# ۱٤

## محبتی که محبت افزاید ...

از صحبت دوستی برنجم -
کاخلاق بدم، حسن نماید!
کو دشمن شوخ چشم دانا؟! -
تا عیب مرا به من نماید.

تا آنجا که تاریخ بشر گواهی میکند، فرزند آدمی دربارهٔ مسائل «**خیر**» و «**شر**»، شایست و ناشایست، مکروه و مباح، قبیح و مقبول، فضیلت و رذیلت و بالاخره «**خوب**» و «**بد**»، پیوسته می-اندیشیده است.

فلاسفه و متفکران بشر، در بارهٔ اینکه چه چیز «**خوب**» و چه چیز «**بد**» است، ویا طبق چه میزان و مقیاسی میتوان به چیزی،

از نظر اخلاقی، خوب یا بد گفت و چگونه خلق و خوئی را میتوان اخلاق خوب وپسندیده ، یا اخلاق بدوناپسند نامید ، بحث‌ها و گفتگوها مفصل و گرانبهائی ازخود به یادگار گذارده‌اند. حتی برخی تا آنجا پیش رفته‌اند که «**انسان**» را در برابر تعریفهای مختلف، «**حیوان اخلاقی**» نامیده‌اند.

گفتگوهای فیلسوفانه در باره‌ی منشأ و «**مقیاس خیر و شر**» یا نیك وبد، نسبتاً خیلی زود ، یعنی درحدود دوهزار وچهارصدسال پیش ، بصورت جالب توجه علمی بنام «**علم اخلاق**» درآمداست.

یکی از تعریفهای ساده‌ی علم اخلاق همین است که میگویند : اخلاق علمی است که در باره‌ی خیر وشر یا فضیلت و رذیلت و مقیاس آن و چگونگی بکار بستن قواعد آن، گفتگو میکند. از تعریفهای نسبتاً مفید ـ وحداقل ، دربسیاری ازموارد قابل به‌کار بستن ـ تعریفی است که **ارسطو** فیلسوف یونانی ، درحدود بالغ بر چهار قرن قبل‌از میلاد مسیح ، از «**فضیلت**» یا نیکی کرده‌است.

ارسطو که‌نظریه‌ی اورا «**نظریه‌ی حدوسط**» یا «**نظریه‌تعادل**» نامیده‌اند،معتقداستکه‌فضیلت یاخیرونیکی در «**وسط**» دوحد«**افراط**» و «**تفریط**» قرار داره. مثلا در نظر ارسطو ، «**شجاعت**» در وسط «**گستاخی**» و «**بزدلی**» قرار گرفته است ـ شجاع کسی است که از نعمت حیا و ادب‌برخودار است، نه گستاخ و وقیح است ، ونه جبون و ترسو وبزدل. ازاین‌رو ارسطو شجاعت‌را که حد وسط جنبه‌ی افراطی گستاخی و جنبه‌ی تفریطی بزدلی و جبن است ، در ضمن «فهرست فضیلت‌های اخلاقی» خود ، نام می برد. و یا کرم و «**جوانمردی**»را

ارسطو حد «وسط» و معتدل «**اسراف**» ازطرفی، وخست و «**بخل**» از طرفی، دیگر میداند.

مثلی است مشهور، به طفلی که زیاد به لبه‌ی پشت بام نزدیك شده بود و خطر سقوط وپرت شدن وی میرفت، گفتند: «عقب برو تا نیفتی»، وی آنقدر عقب عقب رفت که‌از آنطرف بام‌بزیر افتاد! نزدیك شدن زیادی به لبه جلوی پشت بام‌را، باصطلاح ارسطو، «**حد افراط**» و آنطرف بام‌را که همچنان موجب سقوط می‌شود، «**حد تفریط**» میگویند که هردوخطرناك وزیان‌بخش‌است. ووسط‌بام‌را «**حد طلائی وسط**» محسوب میدارند که موجب رفاه و امنیت است. جمله‌ی «**خیرالامور اوسطها**» ـ خیر امور حدوسط ومتعادل آنهاست ـ مؤید فکر ارستو، درجهان اسلامی است. ونیز همین تعریف ارسطواست که در گفته‌ی سعدی، در مورد رعایت حد اعتدال در غذا خوردن منعکس است ـ:

نه چندان بخور کز دهانت برآید،
نه چندان که از ضعف جانت در آید

ما اگر دستور و تعریف اسطورا همواره در همه جا نتوانیم به‌کار به‌بندیم، در مورد آموزش و پرورش و رعایت «**سلامت روانی کودك**»؛ بویژه درمسئله‌ی ابرازمحبت، درحقیقت‌بهتر از آن‌دستوری نمی‌توان یافت.

درمورد اثرات شوم وعواقب وخیم کمبود محبت وخود داری درابراز آن نسبت بکودکان، در گفتارهای سابق‌خود، بحد کافی سخن گفته‌ایم. امروز بیشتر درباره‌ی «**نتایج سوء افراط دراظهار محبت**» نسبت بـکودك، ولوس وناز پرورده بارآوردن‌او، سخن خواهیم گفت.

افراط در اظهار محبت به طفل، اگر از فقدان و کمبود آن زیانمندتر نباشد، بدون شك بی‌زیان‌تر نیز نیست. «**افراد ناز پرورده**» عموماً فاقد «**قدرت‌سازش**» با محیط و اجتماع اند. افراد ناز پرورده عادت کرده‌اند که هروقت هرچه خواستند و یا مشکلی داشتند، پدر و مادر یاسایر اطرافیان آنها، آنچیزرا برای آنها فراهم، **و**یا مشکل آنهارا حل کنند. بعبارت دیگریعنی بجای‌آنکه آنها خودرا بامحیط تطبیق‌دهند. معمولا محیط‌خانواده، خودرا بامیل‌وخواست آنها تطبیق داده است. لیکن دیگر محیط خارج از منزل. همواره خودرا باامیال وهوسهای افراد تطبیق نمی‌دهد.

در نتیجه‌ی این «**عدم قدرت ناسازگاری**»، افراد نازپرورده نسبت بدنیا و مردم، «**بدبین**» می‌شوند. «**فرد نازپرورده**» انتظار دارد که همه کس‌مطابق میل او رفتار کند وهر گاه خلاف‌آنرا به‌بیند، تصور میکند که دیگران ازادای حق وتکلیف خود در برابروی سرباز می‌زنند. ازاینرو هر کس‌را که مانند پدر یامادر نازپرور خود، مطیع وفرمان بردار خویش نه‌بیند، ستمکار ووظیفه‌ناشناس تلقی میکند. دربرخورد بامشکلات، وی‌تنها یك راه حل دارد، وآنهم اینکه مادر وپدر یاسایر اطرافیان، یعنی «**دیگران**» مشکل او را بگشایند، وچنانکه میدانیم، درنبرد زندگی، همواره نمی توان تنهاازدیگران توقع یاری ومشکل گشائی داشت، در کارزار زندگی چه‌بسا که شخص باید خود دامن همت بر کمرزند، وبا «**اتکای ‌بنفس**» بحل مشکلات خویش پردازد. لیکن «نازپرورده» چون فاقد «اتکای به نفس» و «استقلال‌شخصیت»است وتنها چشم یاری ازدیگران دارد، بزودی خود

را در جهانی بیرحم و جفا پیشه می‌یابد، ونسبت بهمه زبان عیب‌جوئی و ناسزا گوئی می گشاید.

**زندگی مرد می‌طلبد**: مرد باید که در کشاکش دهر، سنگ زیرین آسیا باشد. فرد ناز پرورده طاقت استماع **انتقاد** ندارد. انسان نازپرورده در کشاکش زندگی، تاب مقاومت و قدرت مبارزه ندارد. وی از کوچکترین امری که خلاف میل وی اتفاق افتد، چنان دچار زحمت میشود که حتی گاه به «**خود کشی**» پناه می‌برد.

«**آلفرد آدلر**» روانشناس نامی وپدر «روانشناسی‌مکتب‌فردی» زنی را شاهدمیآورد که بعلت آنکه همسایه وی، رادیورا بلندمیگرفته، به تذکرات مکرر او وقعی نمی‌نهاده وجواب‌رده‌باو میداده، خود کشی میکند. تحقیقات «**آدلر**» نشان می‌دهد که این‌زن از کودکی ناز - پرورده و «عزیزدردانه» بار آمده بوده‌است. وی هرچه میخواسته در منزل بی‌چون وچرا فراهم می‌شده، ازاینرو در دنیائی که باو جواب منفی بدهند، دیگرتاب زندگی نداشته است.

برخی ازهموطنان ما کسانی‌را که‌بشغل‌های پست تن‌درمیدهند، و یا آنکه ناگزیر میشوند، ازطرق غیر محبوب و بی ارزشی، امرار معاش کنند، بنام «عزیز پدر ومادر» میخوانند. این عنوان حاکی از تجربه‌ی تلخ و بینشی قدیمی در اجتماع ما نسبت بعاقبت و فرجام نامبارک‌ونا میمون افرادی است که در کودکی «نَنُر» و«یکی یکدانه» و «عزیزدردانه» بارآمده‌اند.

دربرابرشماره‌ی‌فراوانی ازبزهکاران که ازخانواده‌های‌نابسامان بیرون‌آمده‌اند، وغالباً در کودکی ازمحبت وتوجه ومراقبت‌کافی پدران ومادران خود، بی‌بهره مانده‌اند، بطورشگفت‌انگیزی ملاحظه‌شده‌است

که عده‌ی فراوانی از بزهکاران را نیز افراد نازپرورده تشکیل میدهند.
نازپرورده گان عزیزدردانه، چون مردمی پرتوقع وخودخواه بارمی آیند، و نسبت بجامعه غالباً بدبین‌اند، ازاینرو از تجاوز بحقوق دیگران و عدم رعایت رفاه وآسایش آنان، ابائی ندارند. اگر آنچه را خواستند از راه مشروع بدریافتش نائل نگشتند، تحصیل آن، ازراه‌غیرمشروع چندان قبحی در نظر آنان ندارد. و بالاخره افراد ناز پرورده عموماً همواره در «**زندگی زناشوئی**» نیز کامیاب و موفق نمی‌شوند. چون «حیات زناشوئی» نیازمند بمقداری گذشت وفداکاری و رعایت منافع و مصالح «**دیگری**» است. واین همان‌چیزی‌است که فردنازپرورده کمتر آنرا از کودکی فرا گرفته است.

بدیهی است که در اثر نفوذ عوامل وشرایط دیگری، همواره استثناءهائی در این اصول مشاهده میشود. لیکن استثناء هیچگاه از اهمیت قاعده‌ی عمومی بکلی نمی‌کاهد.

**محبت** داروئی‌است که‌فقدان آن‌موجب‌ناراحتی و بیماری‌شخصیت فرد، وزیادی‌وافراط در آن نیزسبب مسمومیت«حیات‌عاطفی» و**استقلال** افرادمی گردد. بزرگترین‌وظیفه‌ی‌تربیتی‌والدین، ومؤثرترین کمك آنها در مورد تأمین «سلامت‌روانی» فرزندان‌خود، رعایت «**حدوسط**» و پرهیز از «**افراط**» و «**تفریط**» در «**ابراز محبت**» نسبت بفرزندان خویشتن است.

## خلاصه :

ارسطو معتقد است که فضیلت یاخیر و نیکی در وسط دوحد «افراط» و «تفریط» قراردارد. مثلا شجاعت حد وسط «گستاخی» و «بزدلی» است. درمورد ابراز محبت، بهتر از قاعده‌ی حد وسط ارسطوئی، دستوری نمیتوان یافت. افراط دراظهار محبت به طفل نیز مانند فقدان آن، زیانمند است. افراد نازپرورده چون عادت کرده‌اند همواره خواسته‌ها ومشکلات آنهارا پدر ومادر و اطرافیان آنهافراهم یاحل کنند، از اینرو در برخورد بامشکلات عموماً فاقد قدرت سازش بامحیط وحل مشکلات اند، و درنتیجه نسبت به دنیا ومردم مأیوس وبدبین و پرتوقع می شوند. در اثر برخورد با اندك مانعی چنان تعادل خودرا ازدست میدهند که حتی ممکن‌است اقدام به خودکشی کنند. شماره‌ی فراوانی از بزهکاران، در واقع، در اثر نازپرورد گی افراطی - نه‌ازکم بود محبت - رنج میبرند. در زناشوئی نیزکه بفداکاری ورعایت متقابل زن وشوهر نیازمنداست، افراد ناز پرورده دچار زحمت می‌شوند. محبت اکسیری است که فقط درهنگام رعایت حد وسط، می‌تواند مفید واقع شود.

# ۱۵

## این روح پر نیاز ما...!

**شکست شیشه‌ی دل را مگو صدائی نیست-**
**که این صدا، به قیامت بلند خواهد شد**

مردم امروزه تقریباً همه کم و بیش، نسبت به نیازمندی های اساسی بدنی خود آگاهند. یعنی کمتر کسی است که نداند، بدن او حد اقل به آب، هوا، غذا و پوشاك، نیازمند است. البته اطلاعات عمومی، نسبت به نیازمندیهای بدنی باپیشرفت علم «**شیمی حیاتی**» و **بهداشت** حاصل‌شده‌است. بطوریکه خوشبختانه امروزه برخلاف قدیم افراد زیادی نسبت به فایده واهمیت «**ویتامین‌ها**» در مواد غذائی و زیانهای حاصله از کم‌داشت وفقدان آنها آگاهند، و کم وبیش میدانند

که آنهارا درچه‌نوع غذاها ومیوه‌ها می توان یافت . ونیز هرروز بر شماره‌ی این افراد مطلع افزوده می شود .

در برابر «**نیازهای بدنی**» ، ما همچنان دارای یك سلسله «**نیازمندیهای روانی**»هستیم که‌عدم ارضاءِ آنها نیز موجب پیدایش اختلالات وناراحتیها وبیماریهای تحمل ناپذیر روانی میگردد . لیکن متأسفانه‌اطلاعات عمومی‌نسبت به‌نیازمندیهای روانی، بسیارناچیزاست. مااگر اطلاعات مردم‌را درباره‌ی نیازمندیهای بدنی آنها باآگاهی‌آنها نسبت به‌نیاز مندیهای‌روانی آنان ،مقایسه کنیم ،نتیجه‌ی تأسف‌انگیزی بدست خواهیم‌آورد . با وجود نیازمندیهای فراوان روانی ، حتی غالب ازتحصیل کرده‌ها و دانشجویان‌ما نمی‌توانند ، تنها این نیازمندیها ویا نام مهمترین آنهارا ، شماره وازهم تفکیك کنند . تا در نتیجه بفکر یافتن راههای صحیح‌ومناسب برای رفع‌آن احتیاجات، وارضاءِ خواسته های روانی باشند .

بسیاری‌ازناخوشنودیها، سوءظن‌ها ، یأس‌ها، ناکامیها، ناامیدی‌ها دلسردیها، افسرده گیها، بدبینی‌ها، لاف‌زنیها ، نخوت فروشی‌ها ، مردم‌آزاریها ،خود کشیها ، قتل‌ها ، ارتکاب به‌فحشاءِ، وانواع بزه‌های‌دیگر غالباً ناشی از عدم اطلاع مردم نسبت به‌نیازمندیهای روانی خود و اطرافیان‌خویشتن‌وشیوه‌ی‌صحیح‌ارضاءِآنهاست. عدم‌ارضای‌نیازمندیهای روانی اکثراً «**زندگی**» رابه‌«**کابوس دهشتناك**» و کلاف‌سردر گمی تبدیل می کند ، وبسا که شخص را بشدت مستأصل و از زند گی بیزار میسازد . افراد درنتیجه‌ی عدم‌ارضای‌صحیح نیازمندیهای روانی تعادل لازمه‌ی‌عاطفی‌و«**توازن‌شخصیت**»خودرا‌ازدست‌میدهند ؛ وبه‌موجوداتی مأیوس و زبون که بعقده‌ی خود کم بینی گرفتارند ، ویا به بهائمی

مردم آزار ودرنده خو ، تبدیل می گردند. جمال طبیعت درنظر آنان به ماتمکده‌ی بی‌مفهوم وملالت خیزی تغییر چهره میدهد.

«**عدم ارضای نیازهای روانی**» سبب بروز اختلالاتی درنظام حیات روانی ما میگردد که دراصلاح فنی ازآن بعنوان «**اختلالات عاطفی**» نام‌می‌برند. «اختلالات عاطفی» نه تنها ممکن است موجب برهم خوردن «تعادل شخصیت»، ودر نتیجه بیماریهای روانی، وانواع جنونها گردد، بلکه همچنان بسهولت ممکن‌است منجر بیك سلسله امراض‌قلب، خون، معده ودستگاه تنفس‌ونظیرآن شود که دراصطلاح پزشکی وروان پزشکی جدید، به‌بیماریهای «**پسی کوسما تیك**» یا «**روان تنی**» موسوم‌اند.

بیماریهای «پسی کوسماتیك» یا«روان تنی» یعنی بیماریهائی که دارای تظاهر ونمود بدنی، ولی‌منشأ روحی هستند عموماً در نتیجه‌ی بهم‌خوردن تعادل روحی وعاطفی، یابعبارت دیگر، دراثر عدم ارضاء پاره‌ای ازنیازهای روانی، بوجود می آیند. «**روان‌شناسی بهداشتی**» یا«**بهداشت‌روانی**»دردرجه‌ی اول، وظیفه اش شناختن وشنا ساندن نیازمندیهای روانی، وعواقب وخیمی است که دراثر عدم‌ارضای آنها گریبان گیر جامعه ومردم میشود. «روانشناسی‌بهداشتی»بدین‌ترتیب مارا در«**پیش گیری**» ومبارزه‌با«**بیماریهای فقدانی‌روحی**»، مجهز می‌سازد.

نیازمندیهای روانی، کیفیت تازه‌ای نیست که اختصاصی به‌بشریت قرن بیستم داشته باشد. بلکه‌تابشرمی‌زیسته‌آنها نیزوجود داشته‌است. لیکن توجه جدی وعلمی‌نسبت بآنها، بسیارتازه وازثمرات گرانبهای ترقیات واکتشافات‌روان‌پزشکی، روانشناسی، جامعه شناسی، ومردم-

شناسی عصر حاضر بشمار می‌رود .

تظاهر نیاز های روانی وتمایل شدید آنها به ارضاء ، بحدی آشکار و فراوان است که نه‌تنها درشعر وادبیات ، بلکه درمکالمات روزمره‌ی مردم نیز بخوبی ملاحظه می‌شود . نیاز باجتماع ومصاحب ، وشکوه از رنج تنهائی را شاید غالباً درجملاتی ازاین قبیل بکرات شنیده باشیم : « از تنهائی دیگه حوصله‌ام سررفته ودارم دق می کنم !» . ویا بگفته‌ی شاعر :

دلا از دست تنهائی بجانم ، ز آه و ناله‌ی خود درفغانم
شبان تار از درد جدائی کند فریاد مغز استخوانم

**«نیاز به محبت »** و **«مورد توجه ، لطف واحترام قرار گرفتن»** در ضمن نامه‌ی یکی از شنوندگان عزیز ما بخوبی منعکس است ـ :

«پدرم اصلا بمن علاقه ندارد. مثل اینکه من یك بچه‌ی سر راهی هستم که فقط مرا برای خانه شاگردی زن پدرم اجیر کرده‌است . . . در صورتیکه برادر کوچکم را که از زن دوم اوست ، خیلی دوست دارد . و همیشه مطابق دل اورفتار می کند ... » .

از نیازمندیهای فراوان روحی چنانکه اشاره کردیم ، یکی نیاز به لطف ومحبت است. فقدان نوازش ومحبت در کودکی، ضایعه‌ای درروح کودك بوجود می‌آودر که **ترمیم** آن بسیار دشوار است . قلبی که در کودکی احساس محبت نکرده غالباً درخود یکنوع احساس کم داشت وغبن می کند . چه بسا که **«حسود»** و **«کینه‌توز»** می گردد . تمایل به آزار وسر کشی و **جنایت** پیدا می کند. وبسهولت دستخوش **«فریب»**

و گمراهی می‌شود. هنگامیکه عطش طبیعی فرزند برای محبت و نوازش و تحسین، در «**کانون خانواده**» تسکین نیافت، وی ناچار اطفاء نائره‌ی التهاب آنرا، درخارج ازکانون خانواده می‌جوید، وچه بسا که درهمین هنگام، دراثر برخوردبا افرادناشایست، دستخوش «**انحراف**» های سخت می گردد.

بسیاری ازدختران که درکانون خانواده‌ی خود، درازای محبت ونوازش، خفت وتحقیردیده‌اند، مواجه باخطرانحراف‌هستندوبسهولت فریب مردان چاپلوس وزبان‌باز را میخورند. غالب از انحرافات زنان جوان، ازاین نظرنیست که «**شهوت**» برآنهاغلبه کرده باشد. بلکه بیشتر از آنرو است که تصور میکنند، بدین ترتیب ممکن است «**جلب عشق**» و محبتی نسبت بخود کنند. و وسیله‌ای برای تسکین عطش طبیعی محبت خویش، درخارج از منزل بیابند.

«**آلفرد ادلر**»، روانشناس نامی‌وپدر مکتب روانشناسی‌فردی، که بررسی‌های‌ذیقیمتی ازخود، درموردنتایج عدم ارضای‌نیازمندیهای روانی، باقی گذارده است، در این مورد خانواده‌ای را شاهد می‌آورد که درآن «**فرزند ارشد**» مدتها مریض بوده‌است و کمی بعد «**پدر**» آنها نیز مریض می‌شود. اندکی پس از بهبود وی نوزاد جدیدی در کانون خانواده پا بعرصه‌ی وجود می‌نهد. درنتیجه، قسمت اعظم‌توجه **مادر** یا صرف پرستاری فرزند ارشد، یا شوهر ویا کودك نوزاد، یعنی تقریباً تمام افرادخانواده، باستثنای یك دختر که فرزند دوم خانواده بوده‌است، میشود. کمی فرصت در اثرمریض داری، وبچه‌داری، بمادر اجازه نمی‌دهد که لطف و توجه‌کافی نسبت بدختر خود مبذول دارد.

این‌دختر، خود را درخانه ، مورد بی مهری و «**ناخواستگی**» احساس میکند که همه موردتوجه‌اند، جزاو . درمدرسه نیز چون معلمش‌عوض میشود ، معلم دوم ، برخلاف معلم‌اول ، ویرا موردتشویق و توجه قرار نمی‌دهد . از اینرو چون ، نه درخانه ونه در مدرسه ، کسی برای وی ظاهراً اهمیتی قائل نبوده‌است ، روح تشنه‌ی‌لطف ومحبت او، درخارج از منزل ، مردی را می‌یابد که با تملق وچرب زبانی ، نظر او را جلب میکند ، و او را می‌ستاید . دخترك بینوا ، فریفته‌ی این مرد میشود و خانه‌ی پدری را ترك میکند ، و بنزدآن مرد میرود . لیکن بزودی پی می‌برد که فریب خورده است و آن مرد دوستدار واقعی او نیست . از اینروبفکر «**خودکشی**» می‌افتد . خوشبختانه بموقع بدادش‌رسیده ازمرگ نجاتش میدهند . و با راهنمائی «پزشك روانشناس» معالجه می‌شود .

«**اظهار لطف ومحبت**» درکانون خانواده‌بمنزله‌ی‌یك «**غذای روحی**» است که باید پیوسته «**تجدید**» شود . محبت را باید طوری آشکار ساخت که فرزندان ، در درك و احساس آن دوچار شك و تردید نگردند . والاقفدان یا خودداری وبخل ورزیدن در اظهار آن ، کار را بمصیبت خواهد کشانید .

لیکن محبت تنها نیاز اساسی روانی ما نیست . نیاز به استقلال نیازبه یقین وامنیت‌خاطر، نیاز بمعاشرت ، نیازبه تنهائی، نیاز بدرددل ، نیاز به اعتراف ، نیاز به خودستائی ، نیازبه تشویق ، نیاز به مقبولیت، و جلب توجه و سرشناسی ، نیاز به کنجکاوی ، نیاز به ستودن ، هریك اگربدرستی‌وبموقع ارضاء نشوند ، ازجاده‌ی اعتدال‌منحرف‌شده زیانها ونابسامانیهائی رادر زندگانی فردی واجتماعی بوجود خواهندآورد .

## خلاصه :

در برابر اطلاعات مردم نسبت به نیازمندیهای اساسی بدنی خود ، آگاهی آنها به نیازهای روانی خویش بسیار ناچیز است . عدم ارضای نیازهای بدنی مانند کم داشت ویتامین‌ها ـ ایجاد بیماریهای فقدانی بدنی میکند . این کیفیت در مورد نیازمندیهای روانی نیز صادق است . بسیاری از بدگمانیها ، ناامیدیها ، لافزنی‌ها ، خودکشیها ، ارتکاب به فحشاء وانواع بزههای دیگر ، وهمچنین بسیاری از بیماریهای روان‌تنی ، غالباً ناشی ازعدم ارضای صحیح نیازمندیهای روانی است . نیازمندیهای روانی همواره در اشعار وحتی مکالمات روز مره‌ی مردم بوضوح منعکس است . نیاز به محبت ، به استقلال ، به یقین وامنیت روحی ، به معاشرت ، به اعتراف ، به خودستائی ، به‌تشویق ومقبولیت ، و به ستودن وستوده‌شدن . . . از جمله نیازهای اساسی روح انسانی بشمار میروندکه هریك ، اگر بدرستی وبه‌موقع ارضاء نشوند ، از جاده‌ی اعتدال منحرف شده نابسامانیهائی را بوجودخواهند آورد .

# ۱۶

## پرسشی پرعصیان و هستی‌سوز ...

برلبانم سایه‌ای از پرسشی مرموز ،
دردلم دردیست بی‌آرام و هستی سوز -
راز سرگردانی این روح عاصی را ،
با تو خواهم درمیان بگذاردن امروز -
درکتابی ، یاکه خوابی ، خودنمی‌دانم ،
نقشی از آن بارگاه کبریا دیدم ،
تو بکار داروی مشغول‌وصد افسوس ،
در ترازویت ریا دیدم ، ریا دیدم -
ما دراینجا ، خاك پای باده ومعشوق ،
نامِمان ، میخوارگان رانده و رسوا ،
تو درآندنیا ، می ومعشوق‌می‌بخشی ،
مؤمنان بیگناه پارساخو را ؟ ! ✡

### جوانی چیست ؟

- صبح درخشان امید ؟ !

- جلوه‌ی پرشکوه طبیعت ؟ !

---

✡ از « عصیان » — سروده فروغ فرخزاد

- دوره‌ی احلام و رؤیاهای طلائی ؟!
- سرچشمه‌ی شوق و نشاط، و شور وشاعری ؟!
- یا مایه‌ی حسرت واندوه بی‌انتها، در دوران کهولت وپیری؟!

شاید این‌وصفی باشد که شاعری حساس، باقلبی پرسوزوالتهاب، و دلی آکنده ازعشق جوانی، به پاس گرامی داشت آن، بسراید؛ و یا سالخورده‌ای رنجور، درسوگ جانسوز گذشته‌ای پرخاطره ومحبوب، با نوائی حسرت بار، برزبان راند!؟

جوانی رانیمرخهائی‌دیگر گون است. زشت و زیبا، بیم‌وامید، نگرانی و اشتیاق، شادی واندوه، سلامت و بیماری، و دهها و صدها کیفیت متضاد دیگر که همه، قطب‌های مثبت ومنفی جریان پرنوسان تکاپوی زندگانی ما را تشکیل میدهند، در دوران جوانی نیز-وبلکه بیشتر از هر دوران دیگری- دست درکارند.

جنبه‌های شیرین، ونیمرخهای رؤیائی جوانی‌را شاعری حساس و روانکاو باید تشریح کند. روانشناسی، متأسفانه، بیشتر با جنبه‌ی نگرانیها و «**دشواریهای جوانی**» سروکار دارد.

در روان شناسی دوران بلوغ، معمولا با ذکر «**جوانان**» ودوره‌ی جوانی، سالهای میان ۱۵ تا ۳۵ سال‌را درنظرمیگیرند. این تقسیم‌بندی و تعیین دوره‌ی جوانی، تنها از نظر «**زیستی**» و علم‌الحیاتی است. بدین معنی که درآن، پرحرارت‌ترین، حساسترین، وفعالترین دوره‌ی حیات انسان در نظر گرفته شده است. لیکن برای در نظر گرفتن کلیه‌ی مسائل تربیتی، روانی، جنسی، حرفه‌ای واجتماعی و نظیرآن جوانی، کافی نیست، وباید به تقسیم‌بندیهای دیگری پرداخت.

جوانان‌مارامیتوان، برای‌سهولت بررسی درباره‌ی مشکلاتشان،

بدسته‌ها وتیب‌های زیر تقسیم کرد :

۱ ـ جوانان تحصیل کرده

۲ ـ جوانان تحصیل‌نا کرده

۳ ـ جوانان تحصیل کرده‌ایکه کشورهای مترقی‌را دیده‌اند

٤ ـ جوانان تحصیل کرده‌ایکه کشورهای مترقی‌را ندیده‌اند

۵ ـ دختران‌جوان

٦ ـ پسران جوان

۷ ـ جوانان متأهل

۸ ـ جوانان مجرد

وده‌هاتیپ دیگر .

هریك از دسته‌های مختلف جوانان، علاوه بر«**مسائل مشترك**» ضمناً دارای «**مسائل مخصوص**» بخود هستند . مثلا جوانان مجرد ، دارای‌مشکلات‌ونگرانی‌هائی‌دراثر‌تجرد وعدم اختیار همسروزناشوئی هستند که کمتر جوانان متأهل دچار آن میباشند ، وبرعکس جوانان متأهل دارای مشکلات ویژه‌ای ، دراثر زندگانی زناشوئی هستند که یك جوان مجرد بهیچ وجه باآنها روبرو نیست . لیکن همانطور که گفتیم، جوانان از هر تیپ ودسته‌ای که باشند ، تنها بهمین جهت که جوانند ، دارای یك سلسله مسائل و نگرانیهای مشترکند که از خصوصیات دوران جوانی است .

فهم نیازمندیهای عمومی واساسی جوانان ، نه تنها برای خود جوانان ، بلکه برای هر کس ـ اعم ازپدرومادر ، معلم،قاضی ، پزشك ودیگران ـ که باجوانان سروکار دارند ، ازضروریات اولیه است .

چندی پیش دوشیزه‌ای پانزده ساله ، دارای تحصیلات دوره‌ی اول متوسطه ، که ما از وی بنام دوشیزه شین ـ الف ، نام می‌بریم ، طی نامه‌ای خصوصی ، نگرانی و مشکل خودرا با ما بدین ترتیب در میان گذارده بود ـ .

« . . . من مدتی است به ناراحتی روحی و کنجکاوی عجیبی گرفتار شده‌ام . واین مشکلی است که آنرا نمی‌توانم برای آشنایان خود بگویم . . . من همواره رقیق‌القلب بوده‌ام ، وقلبم هم بخدا بسیار نزدیك بود ، بطوریکه آنی از خدا غافل نمی‌شدم . ولی از کودکی تاکنون از بس همواره با ناملایمات خانوادگی روبروشده‌ام ، عقاید مذهبی من دچار ضعف و سستی شده‌است ...

در همه کار و همه چیز کنجکاو شده‌ام . هر کاری‌رادراین دنیا ، یا باراده وقدرت خدا ، یا بدست بشر ، انجام می‌پذیرد ، موشکافی میکنم . وچون تحقیقاتم به نتیجه‌ای نمی‌رسد ، دچار پریشانی وتردید می‌شوم . مثلا فکر میکنم که چطور اکثر مردم میگویند مردن دردست خداست ، ودسته‌ای دیگر میگویند ، بشر می‌تواند باانواع وسائل برطول عمرخود بیفزاید ، وزنده بماند . یااینکه میگویندمردن درنتیجه‌ی ایستادن واز کار افتادن‌قلب‌حاصل‌می‌شود در صورتیکه دسته‌ی اول میگویند عزرائیل‌قبض روح‌می کند . . . همچنین دسته‌ی اول عقیده دارند که شفای بیمار در دست خداست ودست بدامان ائمه‌ی اطهار وخدا و قرآن می‌شوند ، بدون آنکه بدرمان بیمار خود بپردازند ، وگاهی‌هم مساعی آنها نتیجه بخش است . ولی دسته‌ی دوم عقیده دارند که این کارها نتیجه نمی بخشد وبایدخودرا بوسیله‌ی دارو و مراجعه به پزشگ مداوا کنند . . . وبازدسته‌ی‌اول میگویند نبایدبدنیا علاقمند باشید ، بایستی‌حجاب داشته باشید ، با مردان آمیزش نکنید ، و دسته‌ی دوم میگویند دختر وپسر باید باهم آشنا شوند ، تا باخلاق و روحیات یکدیگر پی ببرند ، وزنان نیز باید مانند مردان وارد جامعه شوند . . .

اینست نمونه‌ی مسائلی که پیوسته‌ذهن مرا بخود مشغول ساخته‌است ، وموجب شك وتردید وتأثرات دردناك من‌شده‌است، بخصوص‌هنگامی که می بینم درسخنان هردو دسته حرفهای صحیح نیزوجود دارد ، تکلیف خودرا نمی‌فهمم که وظیفه‌ی من‌چیست...»

اظهار نظر در اینکه شك در مسائل مذهبی خوب است یا بد، خارج از موضوع کار تخصص یك نفر روانشناس است. بحث در باره‌ی خوبی یابدی آن وظیفه‌ی یك فیلسوف ویا عالم مذهبی است. روانشناس در چنین مواردی موظف است، در علل این «**تردید**» و «**وسواس**» تحقیق کند. ومنشأ روحی آنرا بیابد، اعم ازاینکه این شك وتردید، بخودی خود درست یا نادرست باشد. روانشناس باید پی‌جوئی کند که آیا این تردید ناشی از یك تحول عادی و طبیعی در روان شخص شکاك است، ویا پیش در آمد یك بیماری و گرفتاری سخت روحی است که ممکن‌است منتج ؟ بعواقبی وخیم گردد.

در مورد تردید دوشیزه ش ـ الف، با اطمینان خاطر می‌توان بیان‌داشت که تردید وی ناشی از **اقتضای سن** اوست. واین‌یك کیفیت نفسانی طبیعی است که عموماً ازممیزات **دوران بلوغ**، بشمار می‌رود. تردید ووسواس مذهبی‌دوشیزه الف ـ شین، اختصاصی باوندارد، بلکه کم وبیش،تمام افرادی که دوران کودکی‌را پشت سر گذاشته وارد بدوران شباب وبلوغ می گردند، خواه و ناخواه، عقایدشان دستخوش «**تحول**» و «**شك**» می گردد.

شك‌در عقاید مذهبی در دوران بلوغ حاکی از «**رشدشخصیت**» وتکامل آن بطرف «**استقلال**» است. دوران کودکی «**دوران یادگیری تقلیدی**» است، و با بلوغ «**دوران یادگیری اجتهادی**» ما شروع می‌شود. «**تردید**» از لوازم «**اجتهاد**» و «**استقلال‌درفکر**» است.

جوان تازه بالغ که تا کنون عقاید مذهبی‌خودرا مانند «**زبان مادری**» خویش، از خانواده‌ی خود فرا گرفته است، اینك بر اثر شنیدن عقاید

مخالف تعلیمات یاد گرفته‌ی خویش، دوچار تردید می شود. و برای یافتن دلیلی، بجهت رد یاقبول قطعی یکی ازعقاید متضاد، به تکاپو می‌افتد. وی دیر یازود بطرفی‌متمایل میشود. اطمینان ازدست رفته را بازمی یابد ـ اعم ازاینکه این«**یقین بعدازتردید**» از نظر علمای دین مثبت یا منفی تلقی شود ـ یعنی توأم بارد یا قبول دین باشد، جوان دیگر تردیدش زائل میشود. البته همواره نیز کسانی یافت میشوند که‌اصولا نسبت بزندگی و کلیه‌ی شئون آن بایك«**فلسفه‌ی شکاك**» و «**بینش مردد**» می‌نگرند. لیکن‌عموماًشماره‌ی این‌فیلسوف منشان که‌پیوسته درشك وتردیدبسرمی‌برند، بسیار کمتر از کسانی است که نسبت بامری«**ایمان**» حاصل می کنند. بدین ترتیب «**شك**» وتردید در «**دوران بلوغ**» وجوانی، یکی‌ازپدیده های خاص جوانی و«**شرط استقلال فکر**»و«**تکامل شخصیت**» است، وازوقوع آن نباید هیچ گونه نگرانی بخود راه داد. تردید دردوران بلوغ طلایه‌ی استقلال شخصیت است.

## خلاصه :

معمولا با ذکر جوان ، سالهای میان ۱۵ تا ۳۰ در نظر گرفته می‌شود . جوانان علاوه بر «مسائل مشترک» دارای «مسائل ویژه»ی صنفی و تیپی نیزهستند. مثلاجوان‌مجرد ، دارای‌مسائلی‌غیرازجوان متأهل‌است، وبرعکس شک‌وتردیدپرعصیان درعقاید مذهبی واجتماعی ، از کیفیت‌های تحولی نسبتاً همگانی در دوران بلوغ بشمار می‌رود ، وگاه‌جوان تازه بالغ‌را سخت نگران وهراسان می‌سازد . کودکی دوره‌ی «یادگیری تقلیدی» است ، وبا بلوغ «یادگیری اجتهادی» آغاز می‌شود . «شک» لازمه‌ی «اجتهاد» و «استقلال در فکر» است . از اینرو «شک‌بلوغ» دارای ارزش تکوینی وحاکی ازرشدشخصیت به طرف‌استقلال است . نوجوانان‌شکاک، دیر یازود - اعم‌از رد ، یاقبول‌مجدد عقاید پیشین - معمولا تردیدشان زائل یاکاسته می‌شود . تنها شماره‌ی معدودی از افراد بشر همواره در یک «بینش مردد» بسر خواهند برد . شک بلوغ ، بخودی‌خود ، زیانی ندارد .

# ۱۷

## تب بلوغ ...!؟

**سوختی ، سوختی ، ز گرمی عشق -**
**همه چون یخ فسرده‌ات گفتند ؛**
**هر تپش از تو جان سختی داشت**
**خلق خاموش و مرده‌ات گفتند ✡**

روانشناسان ، دوره‌ی جوانی و بلوغ را ، باعتباری **«دوران آشوب وطغیان»** نام نهاده‌اند. منظور ازذکر «آشوب وطغیان» ، در مورد جوانی و بلوغ، این نیست که جوانان و افراد تازه بالغ ، اشخاصی آشوبگر ، سرکش و طاغی هستند . بلکه نظر روانشناسان درین مورد به **« طغیان روحی»** وانقلاب درونی دوران بلوغ متوجه است ، نه به جنبه‌ی خارجی وظاهری آن .

---

✡ از «چلچراغ» سروده‌ی سیمین بهبهانی

در شهریور ماه سال ۱۳۳۷ دوشیزه‌ای چهارده ساله از اهالی «**شهر ری**» خود را با نفت، «**آتش میزند**»، وتا هنگامیکه وی را به بیمارستان میرسانند، متأسفانه کار ازکار گذشته معالجات مؤثر واقع نمیشود. ودختر بینوا جان می‌سپارد. با شنیدن این خبرسوگ‌انگیز شایدبلافاصله این سؤالپیش آید که چرا این دوشیزه‌خود را آتش‌زده است؟پاسخ‌مختصر باین سؤال را در «**روزنامه‌ی اطلاعات**»، سه‌شنبه ۱۸ شهریورماه ۱۳۳۷، بدین شرح می‌خوانیم:-

«آخر وقت‌امروزخبرنگار ما ازشهرری‌اطلاع‌داد، دوشیزه‌ی چهارده ساله‌ای بنام فرخ ترابی که عارضه‌ی «**بلوغ جنسی**» در اوظاهر شده بود، بعلت عدم اطلاع از اینگونه عوارض برای اینکه‌مورد تهمت قرار نگیرد، با نفت خود را آتش زد بلافاصله مأمورین پاسگاه صفائیه وی را به بیمارستان فیروزآبادی منتقل نمودند، ولی معالجات مؤثر واقع نشد و جان‌سپرد»

این نمونه‌ای است رقت‌انگیز از نتایج یکی از مظاهر دوران جوانی،یعنی «**بلوغ جنسی**» که‌درنتیجه‌ی «**عدم‌اطلاع**»و «**آمادگی قبلی**» برای روبرو شدن با آن، بوقوع پیوسته است. در این مورد ما البته با یك حالت نسبتاً نادر وشدید که ضمناً آفتابی شده است، روبرو شده‌ایم. لیکن‌درهزارها مورد دیگرافراد بر اثر جهل بمسائل و «**مشکلات‌جنسی**» دوران بلوغ خویش، حتی ممکن است عمری را رنج به‌برند، وکارشان به‌بیماریهای روحی و عصبی منتهی گردد، بدون آنکه کسی از درد پنهان آنها آگاه شود.

- آیاهیچ می‌توان ب‌درستی در نظر مجسم کرد که دوشیزه‌ی بینوای از همه چیز بی‌اطلاع مورد بحث ما، هنگامیکه‌غفلتاً آثارشروع نخستین دوره‌ی «**عادت‌ماهانه**»

را در خود احساس می کند، دوچار چه «**هراس**» و وحشتی می گردد؟

- چه **طوفان سهمگین** و مهیبی در روح حساس و بی‌تجربه‌ی خود احساس میکند که برای **رهائی** از وحشت و شکنج آن، بدامن سیاه **خودکشی** و انتحار پناهنده می‌شود؟

بلوغ جنسی ومشاهده‌ی نخستین آثار آن، کم وبیش، همواره در کودکانی که تازه در «**آستانه‌ی جوانی**» قدم نهاده‌اند، با یك اضطراب و **نگرانی** روحی توأم‌است، البته وجود واحساس‌این نگرانی و اضطراب، درافراد همیشه‌یکسان نبوده دارای درجه‌ی شدت و ضعف فراوان است.

یکی از عوامل بسیار مهم و اساسی که موجب شدت نگرانی معمول دوران بلوغ، وتبدیل‌آن بصورت یك هراس خطرناك می‌شود، در واقع جهل و **ناآگاهی** آنان برخصوصیات دوران بلوغ است. در اینجا وظیفه‌ی پدران و مادران است که با لطف خاص، متوجه رشد فرزند خود بوده او را بموقع از سر رسید یك دوره‌ی جدید و مظاهر خاص آن آگاه گردانند. زمانیکه کودك از خصوصیات **بلوغ جنسی** آگاه باشد، دیگر از مشاهده‌ی آن کمتر دچار وحشت خواهد شد. و آنرا «**ننگ**» یا «**تقصیری**» نمی پندارد که دامنگیر **او** شده باشد، و او باید برای پنهان ساختن یا رهائی از چنگ آن، بانجام عمل خطرناکی‌مبادرت‌ورزد، ویا پیوسته دراثر احساس «**ترس**» و «**گناه**» در رنج جانکاه روحی بسر برد.

## دوران بلوغ از چه سنی آغاز میشود ـ ؟

در صورتیکه حدودشروع دوران بلوغ را میدانیم ، با این‌وصف بسیار دشوار است که بطوردقیق ، سن معینی را سال شروع بلوغ‌تعیین کنیم . این اشکال بیشتر از آنروست که اولا علائم بلوغ مختلف است و دیگر آنکه شروع دوران بلوغ ، درافراد ، متفاوت است . مثلا کسی ممکن است در سیزده سالگی بالغ شود ، و دیگری در شانزده‌سالگی و نظیر آن . برخی از روانشناسان برای رهائی ازاین اشکال و سهولت تحقیق ومقایسه ، به تعیین حدمتوسط و «**معدل سن بلوغ**» در پسران و دختران‌پرداخته‌اند. درایران‌هنوز تحقیقات‌کافی دراین زمینه صورت نگرفته است که مابتوانیم حد متوسط سن بلوغ پسران و دختران را بطور دقیق تعیین کنیم .

در امریکا «سن‌بلوغ دختران» میان ده تا پانزده سال‌است. بدین ترتیب روانشناسان پس‌ازمعالطه وبررسی آماری‌هزارها دختر امریکائی «**سن دوازده‌سال و نیم**» را حدمتوسط و «**معدل سن بلوغ دختران**» در امریکا دانسته‌اند . معدل سن بلوغ دختران در امریکا کمتر از دختران در اروپاست . حد متوسط بلوغ دختران در اروپا درحدود سیزده سال است ، یعنی بطور متوسط ، دختران در امریکا زودتر از خواهران اروپائی خود بالغ میشوند .

دربرابردختران، «**سن‌متوسط بلوغ‌پسران**»درامریکا «**سیزده‌و نیم تاچهارده‌سال**» است،یعنی‌پسران‌بطورمتوسط وعموم،یك‌تا‌یکسال و نیم دیرتر ازدختران ، در امریکا بالغ میشوند .

هرچند که این نسبت‌واختلاف معدل سن بلوغ پسران‌ودختران ممکن است درسایر کشورها وقاره‌ها تفاوت کند ، لیکن چنین بنظر

میرسد که «**دیررسی بلوغ پسران**» نسبت بدختران و «**پیش رسی دختران**» نسبت به پسران ، همواره و در همه جا ، در میان نسل بشر عمومیت دارد .

نکته‌ی جالب وحساسی که اخیراً نظر بلوغ‌شناسان‌را جلب کرده است، این‌است که معدل سن بلوغ جنسی پسر و دختر، چه درامریکا و چه در اروپا ، نسبت به پنجاه سال پیش پائین آمده‌است ، یعنی کودکان امروز «**زودتر**» ازپدران خودبالغ میشوند . تحقیقات در این زمینه و بررسی عواملی که موجب این «**پیش‌افتادگی بلوغ در نسل کنونی**» نسبت به نسل گذشته شده‌است ، هنوز ادامه دارد . پیش‌افتادگی بلوغ بویژه در «**شهرها**» بیشتراز روستاها ، و در **شهرهای صنعتی** زیادتر از شهرهای غیرصنعتی ، مشاهده شده‌است . از اینرو حدس زده میشود که پیشرفت زندگی صنعتی ، نفوذ **سینما** ، **رادیو** ، **تلویزیون** وشیوع وفراوانی مجله‌ها و کتابهای کودکان، بویژه **مجلات مصور** وهمچنین بهتری **وضع تغذیه** وبهداشت در زودرسی بلوغ کودکان امروزنسبت بگذشته بی‌تأثیر نیست .

یکی از اشکالات بزرگ دوران بلوغ این است که همواره «**رشد بدنی‌وجنسی**» با «**رشدعقلانی و عاطفی**» شانه بشانه ، و پا بپای یکدیگر جلو نمیروند ، واز اینروگاه سبب‌برهم خوردن تعادل روحی در **جوانان نورس** میشوند . مثلا بسهولت‌ممکن است کودکی از نظر بدنی و جنسی رشد کرده بالغ شده باشد ، در صورتیکه هنوز علائق اجتماعی وقوای عاطفی او درحد کودکی مانده وی در یکنوع عقب افتادگی‌و «**دیررسی بلوغ روحی**» بسر برد که برای اطرافیان وحتی پدر ومادر او غیرقابل فهم وتصورجلوه کند . این چنین شخصی

که همه ازاو انتظار خصوصیات یکفرد بزرگ وبالغ را دارند، پیوسته علائق و **تمایلات کودکانه** ازخود نشان میدهد. ازجمع بزرگان گریزان وخواهان آمیزش باکودکان است. داستان وی داستان شترمرغ است. درمیان کودکان بزرگ، ودرمیان بزرگان کودك جلوه میکند، بدون آنکه خود علت آنرا بداند. چنین شخصی بسهولت ممکن است دچار عقده‌ی حقارت و **خودکم‌بینی** گردد، وبیش ازهرچیز به «**تفاهم**» و «**بردباری**» نیاز منداست تادیر یازود، رشدروحی وی، عقب‌افتادگی خودرا جبران کند.

## خلاصه :

بلوغ عموماً با بحران و تب و طغیان و اضطرابی روحی همراه است. ناآگاهی از چگونگی بلوغ جنسی گاه سبب میشود که جوان تازه بالغ تجلیات طبیعی آنرا نقص، یا بیماری، ویا ننگ و گناه به پندارد. از جمله دوشیزه‌ای چهارده‌ساله، هنگام مشاهده‌ی نخستین آثار «عادت ماهانه» خودرا آتش زده جان می‌سپارد.

زمان آغاز بلوغ، درکودکان متفاوت است. لیکن دختران عموماً پیشرس‌تر از پسرانند. معدل سن بلوغ دختران در اروپا سیزده، در امریکا دوازده و نیم، وبرای پسران یك تا یکسال و نیم بیشتر است. جالب توجه است که معدل بلوغ نسبت به پنجاه سال پیش پائین‌تر آمده است. زندگی در شهرهای صنعتی، سینما، رادیو، تلویزیون، مجلات وکتب مصور، و تغذیه‌ی بهتر در پیش افتادگی بلوغ جنسی نسل‌کنونی، بی نفوذ نیست. ضمناً «رشد بدنی وجنسی» همواره با «رشد عقلانی و عاطفی» هماهنگی ندارد، و خود آشفتگی‌هائی برای جوان تازه بالغ بوجود می‌آورد. آگاهی از خصوصیات حیات جنسی و بلوغ عموماً ازرنج بحران بلوغ جوانان میکاهد.

# ۱۸

## به بیماری پناه می برند...

زین خرد جاهل همی باید شدن —
دست در دیوانگی باید زدن ،
آزمودم عقل دور اندیش را
بعد از این دیوانه سازم خویش‌را

بدون تردید ، کم و بیش ، همه کلماتی از قبیل «**حب‌حیات**» ، «**میل به‌زندگی**» ، «**شورزندگی**» ، «**حس‌صیانت نفس**» ، «**تنازع بقاء**» ونظیرآنهارا بفراوانی شنیده‌ایم وهمه نیز منظور از این‌کلمات واصطلاحات‌را میدانیم . خلاصه ونتیجه‌ی خیلی ساده وروشن از مفهوم این کلمات اینستکه : موجود زنده حیات خودرا دوست میدارد ، و به بقا و زندگی خود علاقمند است ، و برای حفظ وصیانت آن‌پیوسته در تلاش و تکاپوست . بدین ترتیب اگر دانشمند « زیست شناس » و عالم

« علم‌الحیات » ویا یك « روانشناس » سخن از وجود یك « غریزه » یا «**سائق زندگی**»، درموجودات‌جاندار، برزبان‌جاری کند، کمتر کسی دوچار شگفتی خواهد شد. زیرا ظاهراً « علاقه‌ی به زندگی » جزء کیفیات بدیهی موجود جاندار است.

موجود جاندار نه تنها به زندگی علاقمند است، بلکه به خوبی وسلامت‌آن نیزمهر می‌ورزد. صرف زندگی اعم از خوب یا بد، سالم یا ناسالم، هدف نهائی موجود جاندار نیست. بلکه تنها بهترین نوع زندگی توأم بانشاط وسلامت، مطلوب و محبوب موجود جاندار است.

از این رو بسیاری از روانشناسان در برابر غریزه زندگی یا «**سائق‌حیات**» ازیك « غریزه » یا«**سائق بهبودی**» و « **حب سلامت** » نیز نام برده اند.

بزرگترین عامل‌روانی ودستیارروحی پزشکان وروان‌پزشگان هنگام معالجه‌ی موفقیت‌آمیز بیماران، درحقیقت‌همین «**سائق‌سلامت**» یامیل « واراده‌ی به بهبودی» آنان است. اگر بیماری مشتاق بسلامت وبهبود خود نباشد، در بسیاری از موارد، دانش و مهارت پزشگ، و «روان پزشگ» درمعالجه وی فلج میگردد.

ومتأسفانه‌این عدم‌تمایل واشتیاق بیمار به‌ببهبود وسلامت‌خود، کیفیتی زیاد نادر و کم نظیر نیست. غالب ازپزشکان وروان پزشکان با سابقه، خاطرات فراوان تلخی از برخوردهای خود با بیمارانی که رغبت خودرا نسبت بزندگی‌از دست داده بوده‌اند، بیاد دارند. «**زیگموندفروید**» پدرروانکاوی، باتوجه باین کیفیت، حتی‌دربرابر

سائق زندگی ، از یك سائق و «**میل اصیل به مرگ**» ، نام می‌برد . و گروهی دیگر از «**روانکاوان**» وروان‌شناسان‌دربرابر «**میل بسلامت**» ازوجود یك «**میل به بیماری**» یا اراده‌ی‌معطوف‌به‌بیماری، دربسیاری از افراد نام برده‌اند .

شایدتصور این کیفیت اندکی برای ما سهل‌القبول‌تر شود اگر بجای « میل یا اراده‌ی‌معطوف‌به بیماری» ، اصطلاح «**پناه به بیماری**» را بکاربریم . بدین معنی که گروهی برای رهائی از زیرباریك‌سلسله ازفشارها و ناراحتیها ونگرانیهای روحی ، بدامن بیماری وحتی‌مرگ پناهنده میشوند ؛ چنانکه گروهی دیگر نیز برای منصرف شدن از گرفتاریهای خود، بکمك «مواد‌مخدره» ، قدرت ادراك و شعورخود را موقتاً ازکاربازمیدارند ، و بمستی وازخود بیخبری ، توسل می‌جویند .

پرستاران در حالیکه شدت تأثر از چهره‌های آرامشان هویدا بود ، جسد سرد و بیروح دختر جوانی را از اطاق بیرون می‌بردند . «مارتا» دوشیزه‌ای هجده ساله بود که چهار شب پیش ویرا بجهت اقدام به خودکشی به بیمارستان آورده بودند . کمی مقدار سمی که «مارتا» خورده بود ، و سرعت اقدام والدین وی وکمك پزشکان موجب شد که «مارتا» دراثر زهرازپای درنیاید. نخستین عکس‌العمل «مارتا» پس از آنکه بخود آمد گریه و شکایت او بود که چرا نگذاشتید من بمیرم وراحت بشوم ؟ ! »

«**مارتا**» سه شب دیگر باکمال بی میلی و عدم رغبت ، بزندگی اضطراری خود ادامه داد . لیکن شب چهارم وی برای همیشه دیده از جهان فرو بست . و البته این بار بدون آنکه از وسیله‌ای خارجی نظیر سم برای مرگ خود استفاد کند . گوئی دخترك‌ناکام به‌قلب‌خود فرمان ایست‌داده بود . بررسی‌های پزشکی هیچگونه نقصی عضوی را در وی نشان نمیداد . هیچ

دارو‌ئی نتوانسته بود، جای نشین « میل شدید او به مرگ » بشود. «مارتا» فقط دیگر نخواسته بود، بزندگی مملو ازاندوه و یأس خویش ادامه دهد. فرمان مرگ را روح وی صادر کرده بود.

علت ارتکاب به **خودکشی** «**مارتا**»، شکست او در عشق و زناشوئی بود. نامزد «مارتا» بدون هیچگونه توضیحی حلقه‌ی نامزدی وی را برایش بازپس فرستاده بود. ازاین‌رو مارتا هم دیگر نخواست بازندگی از در صلح و آشتی دراید. و بار محنت‌ها و ناز و کرشمه‌های آن را همچنان تحمل کند. وی برای همیشه با زندگی قهر کرد.

در هنگام بحث ازمیل واقعی به بیماری وعدم اشتیاق به ادامه‌ی زندگی باید همچنان آنرا با کیفیت ظاهر فریب «**تمارض**» یعنی «**تظاهر به بیماری**» و «خود را به ناخوشی زدن»، تفاوت نهاد.

تمارض یا تظاهر به بیماری وسیله‌ی فرار از زیر انجام وظایف وتکالیف شاق و نامطلوبی است که عموماً شخص به لزوم و اهمیت آنها شخصاً ایمان ندارد، ویا انجام آنرا نوعی تحمل زور وستم تلقی میکند. لیکن «اراده‌ی معطوف به بیماری» یا «**پناه به بیماری**» واکنشی است که غالباً بدون آنکه ماخود درظاهر متوجه آن باشیم، دستگاه روانی ما آنرا برای رهائی خویش ازچنگ فشار عقده‌ها و فشارهای روحی، بطورناآگاه، اختیار میکند.

بشر عموماً در برابر ناملایمات، از یك سلسله از وسائل و «عکس العملهای دفاعی» استفاده میکند. این عکس العملهارا میتوان بدو دسته‌ی «**خودآگاه**» یا دانسته، و «**ناخودآگاه**» یا ندانسته تقسیم کرد. جهازحیات روانی ما طوری تعبیه شده‌است که حتی بدون

آنکه ما خود بدانیم و آگاه باشیم. دربرابر ناملایمات ازیك سلسله ازوسائل دفاعی استفاده میکند. « اراده‌ی معطوف به بیماری » یا «پناه‌به بیماری» یکی ازهمین وسائل دفاعی دستگاه روانی ماست که برخی ازمواقع روح‌ما، بدون آنکه ماخود ازآن خبری داشته باشیم، برای دفاع ازخود وتسکین آلام خویش ازآن استفاده میجوید. هنگامی که کودکی ازمعلم، از کلاس ویاازدرس خود، بعللی، ناراضی است، دربسیاری ازمواقع، احساس بی اشتهائی، سردردهای پی درپی، واحیاناً ناراحتی‌های قلب ومعده میکند.

بسیاری ازبیماریهای معده وقلب ودستگاه تنفس که امروزه بنام بیماریهای«**پسی کوسماتیك**» یا«**روان‌تنی**» موسومند، در اثر ناراحتی‌های روانی بوجود می‌آیند. بیماریهای «پسی کوسماتیك» یا «روان‌تنی»عموماً زائیده‌ی «اراده‌ی معطوف به بیماری»وپناه نادانسته وناآگاه افراد، به بیماری‌است.

تحقیقات نشان داده‌است که غالب از کسانی که به بیماریهای «روان‌تنی» مبتلا میشوند، بیشتر کسانی هستند که دوچار عدم اعتماد واتکای به‌نفس بوده زیاد،ازحد تحت سلطه‌ی پدر ومادرند. بسیاری دیگر از کودکان وافراد،بزرگ برای اینکه‌جلب‌توجه‌ومهردیگران‌را بکنند غالباً بدون آنکه خود متوجه باشند، این نیاز خودرا بوسیله‌ی «بیماریهای‌روان تنی» ارضاء میکنند. وازاین روست که بسیاری ازافراد علیل‌المزاج، بکمك وراهنمائی روانشناسان وروان پزشکان نیاز مندند. ونیز چه بسیار اتفاق می افتد که تنها راهنمائی پدران و مادران اینگونه کودکان، موجب سلامت ورفع بیماری آنان میگردد.

## خلاصه:

موجود جاندار نه تنها بزندگی خود مهر میورزد، بلکه به خوبی وسلامت آن نیز علاقمنداست. «شوق به سلامت» در بیمار، لازمه‌ی هر درمان موفقیت آمیز است. در بسیاری از موارد، بیمار این شوق را از دست میدهد، و در اثر شکستی در عشق یا امتحان و نظیر آن، بدامن بیماری پناهنده‌میشود، و حتی گاه اقدام به خودکشی میکند. البته میان «پناه به بیماری» که جنبه‌ی ناآگاهی دارد، با «تمارض» یا «تظاهر به بیماری» که‌جنبه‌ی تزویر وریا دارد، باید تفاوت نهاد. «پناه‌به بیماری» نوعی دفاع روحی، در برابر فشار ناملایمات، است. مثلا اگر کودکی از معلم یا از درس و یا از تبعیضی که در خانواده میان او و فرزندان دیگر گذارده میشود، ناراضی است، ممکن است احساس بی اشتهائی، سردرد، ویا ناراحتی‌های «روان‌تنی» دیگری بکند. وی بدین وسیله، ناآگاهانه با «پناه به بیماری» ازآنچه مطلوب او نیست، روی برمی‌تابد.

# ۱۹

## نسلهای ستیزه جو، همزیستان بی تفاهم . . .

**خوش آن ساعت که بی خشم و غضب با ما تو بنشینی**
**نه در دل عقده‌ای ما را، نه بر ابرو تو را چینی**

در قاموس واژه‌های فنی و اصطلاحات اختصاصی علوم اجتماعی، تعبیری است بنام «**جنگ نسلها**». منظور از جنگ نسلها، در زبان فنی علوم اجتماعی، نبرد و ستیز «**نسل جوان**» یك اجتماع با «**نسل کهن سال**» آنست.

جنگ نسلها یك پدیده‌ی عمومی اجتماعی است که معمولا در کلیه‌ی اجتماعات بشری وجود دارد. جوانانی که تازه وارد اجتماع میشوند، و در آستانه‌ی فعالیت و حیات جدی اجتماعی، قرار دارند کم و بیش، همه مایلند از قید اسارت خانه و مدرسه، تحکم پدر و مادر

وآموزگار، و دبیر و استاد، آزاد شوند لازمه‌ی این مرحله‌ی جدید از زندگی، و اقتضای ساختمان روحی جوانان، تکاپو برای زندگانی بهتر، کسب استقلال، امنیت اقتصادی، کسب شهرت و مقام، جلب احترام واعتماد دیگران نسبت به خود و نظیر آنست. بدیهی است که بدست آوردن این امتیازات، همواره بی‌رنج و بدون بر خورد با منافع نسلی که اداره‌ی امور اجتماع بدست وی سپرده شده‌است، و از جهت گذشت سالهای زندگی، سابقه‌ی بیشتری دارد، میسر نیست.

غالباً نسل جوان بصورت «**رقیب**» برای نسل کهن سال، در صحنه‌ی فعالیت‌های اجتماعی، جلوه گرمیشود. وی اکثراً خواهان اشغال مشاغلی است که احیاناً در اختیار نسل کهن سال است. نسل جوان میخواهد، رقیب‌وجانشین نسلی که برسرکاراست گردد، بعبارت دیگر، نسل جوان، نسل پیاده و تازه نفسی است که میخواهد نسل کهن را ازاسب مراد وی به‌پائین فرو کشد، و خود بجای او، بر آن مرکب سوار شده عنان اختیار اجتماع را در دست گیرد.

در گیرودار کشمکش **جنگ نسل‌ها**، مسئله‌ی «**بهداشت روان**» هردو نسل، بویژه نسل جوان که تازه بآینده با قلبی مالامال از امید و آرزو می‌نگرد، دارای اهمیت خاص است. در گیر ودار کشمکش جنگ نسلها، بسیاری‌از جوانان، دستخوش نگرانیها و اضطرابهای آزار دهنده‌ی روحی میگردند. **بیم** ازشکست وعدم موفقیت، **هراس** از نارسائی و ناشایستگی برای کار و حرفه‌ی مطلوب، **وحشت** از ناسازگاری با شرائط و مقتضیات، همه و همه موجبات **نگرانی** خاص جوانان را، در گیر و دار کشمکش جنگ نسلها، فراهم میآورد.

جنگ‌نسلها، صورتی‌دیگر از تنازع برای بقاءِ‌وانتخاب وحکمفرمائی **«موجود انسب»** است.

در برابر این جنبه‌ی همیشگی جنگ نسلها که مظهر وجلوه‌ی قانون تکاپو ودینامیك در حیات اجتماعی است، واجتماع ما نیز ناچار نمیتواند از آن مستثنی باشد، در ایران ما یك جنبه‌ی اختصاصی نیز برای این جنگ نسلها وجود دارد که مزید بر علت شده است. این جنبه‌ی اختصاصی جنگ‌نسلهادر ایران، درحقیقت‌زائیده‌ی **«عصر تحول»** ماست. درایران کنونی اختلاف میان نسل کهن سال، و نسل جوان فوق‌العاده زیاد است.

نسل کهن‌سال ما کم وبیش، نماینده‌ی یك تمدن وتربیت نسبتاً قدیمی وقرون وسطائی است، در حالیکه نسل جوان ما، نماینده و یا حد اقل خواهان وهوادار تمدن وتعلیم وتربیت قرن‌بیستم‌است. ثمره‌ی این اختلاف زیاد، یك برخورد شدید و غالباً آشتی ناپذیر عقاید، سلیقه‌ها، قضاوتها، بینش‌ها، و آرمانهای مختلف حیاتی و اجتماعی در نسل جدید وقدیم است که قهراً در یك محیط، دریك اجتماع، وبا یکدیگر زندگی میکنند. از اینرو بسیاری از جوانان تازه کار ما که می‌خواهند در صحنه‌ی اجتماع به فعالیت و تکاپو پردازند، ناچار در برخورد با نسل کهن سال‌و عقاید وسلیقه‌ی خاص او، با مانع بزرگی روبرو میشوند، ودر نتیجه‌دوچار نگرانی، عصبانیت وخود خوریهای خارج از اندازه میگردند. چه بسیار جوانان که در اثر اختلاف در شیوه‌ی فکرواستدلال، وتعلیم وتربیت پدر ومادر، یاسایر بزرگتران خود، ناگزیر از ترك تحصیل ویاانتخاب کار و فعالیتی برخلاف ذوق

و سلیقه و احیاناً استعداد خویش شده‌اند ، و بدین ترتیب عمری را محکوم به دلسردی ونگرانی گردیده‌اند .

در برخورد نسل جوان با نسل کهن‌سال ، علاوه بر جنبه‌ی نبرد وتصادم منافع نسلها بایکدیگر ، یك حالت دومی نیز وجود دارد که اگرچه جنبه‌ی پیکاری و ستیزه جوئی ندارد ، لیکن از نظر روانی زیان وناراحتی آن نیز کمتر از جنگ نسلها نیست . ما از این حالت دوم ، به عنوان «**همزیستی بدون تفاهم**» نام می بریم .

**ـ همزیستی بدون تفاهم چیست ؟**

منظور از اصطلاح «همزیستی بدون تفاهم» آنستکه دو یا چند نفر در کنارهم وبایکدیگر زندگی کنند ، پیکار و نزاعی در میان آنها وجودنداشته‌باشد ،ولی‌ازرنجها ، درد دلها، ازغم‌هاوشادیها، ازنگرانیها والتهابها ، وبالاخره از بیم‌ها وامیدها ، ونقشه‌های یکدیگر نیز آگاه نباشند ، و «**تفاهم لازم اجتماعی**» در میان آنان حاصل نباشد . همزیستی بدون تفاهم وضع پر رقتی است که در میان بسیاری از «**خانواده**» های ما ، در میان فرزندان و پدران و مادران آنها حکمفرماست .

همزیستی بدون تفاهم آفتی است که بموازات جنگ نسلها در اجتماع ما موجبات نگرانیها و ناکامیها و حسرتهای فراوانی را در میان دو نسل جوان و کهن سال ما فراهم آورده است . بسیاری از جوانان تحصیل کرده‌ی ما احیاناً از خانواده‌های تحصیل نا کرده و بیسوادسرچشمه میگیرند ، وهمچنان‌نیز نا گزیرند که با «**پدرومادر**

**بیسواد**» خود بسر برند . لیکن هیچگاه مسائل خودرا با آنان درمیان نمیگذارند . زیرا مقدمات وشرایط لازم برای «**تفاهم**»وهم«**اندیشی**» و«**همکاری**» با یکدیگر ، در میان آنها وجود ندارد . اینان محکوم بیك «**همزیستی بدون تفاهم**» با یکدیگرند ، و در نتیجه نیز تقریباً همواره احساس یکنوع «**خلاء روحی**» وناراحتی وناخوشنودی از زندگی خانوادگی ، در خود میکنند . در این مورد نامه‌ی یکی از جوانانی که بشغل دبیری اشتغال دارد بسیارجالب است . این شنونده‌ی عزیز و دبیر ما در طی نامه‌ی مفصل خود بما چنین‌نوشته است ـ :

« . . . امسال‌خدمت دبیری من درخارج از مرکز بپایان میرسد ، وقاعدتاً میبایستی بتوانم بتهران‌بازگردم . لیکن‌باوجود آنکه در این شهرستانی که در آن مشغول بانجام وظیفه هستم ، براثر تنهائی وغربت ودوری از خانه وخانواده ، بمن بسیارسخت میگذرد ، باوجوداین ازآمدن بتهران نیز درخود احساس یکنوع نگرانی میکنم . زیرا در تهران ناگزیرم با **پدر و مادرم** در یکجا باهم زندگی کنیم . متأسفانه این زندگی ما با یکدیگر ، یك زندگانی توخالی و بی تفاهمی بیش نیست ، نه آنها از درد ورنجهای من باخبرند ونه من یارای بیان مکنونات ضمیر خودرا باآنهادارم . زیرا پدر ومادر من‌متأسفانه فاقدحتی تحصیلات‌ساده‌ی ابتدائی ومقدماتی هستند . مثلا این دردرا انسان‌بچه کس میتواند ابراز کند که من‌درظرف‌این پنج‌سال حتی یکبار نیزقادر نبوده‌ام یك نامه‌ی خصوصی به پدر یامادرم بنویسم وباآنها مسائل شخصی را درمیان‌گذارم ؛ ویا از آنها راجع به مطلبی خصوصی سئوال کنم ، با این اطمینان‌که نامه‌ی من‌بدست شخص سومی نخواهد افتاد ، وبوسیله‌ی شخص دیگری برای‌آنها قرائت نخواهد شد .

ازاینرو تمام مکاتبات ما تنها صورت یك سلسله تعارفات خسته کننده ومطالب پیش پا افتاده را بیش نداشته است . . . باور کنید که ازاین موضوع چنان رنج میبرم که قلم از وصفش عاجزاست . آری - :

«نه در مسجد گذارندم که رندی ،
نه در میخانه کاین خمار خام است -
میان مسجد ومیخانه راهی است
غریبم ، عاشقم ، آن ره کدام است ؟ ! » .

## خلاصه :

نسل جوان ، غالباً در فعالیتهای اجتماعی ، رقیب نسل کهن سال ، بشمار میرود . این رقابت بنام «جنگ نسلها» خوانده شده است . در پیکار این دو نسل بویژه بسیاری از جوانان که آینده‌ی مبهم ولی پر امید ، در پیش دارند ، در اثر بیم شکست - دستخوش نگرانیهای پر آزار روحی میشوند . در ایران اینك ، بسبب وجود شکافی عمیق در طرز فکر و تربیت قرون وسطائی نسل کهن ، وهواداری نسل جوان از نوخواسته‌های آرمانی ومدنی قرن بیستم ، جنگ نسلها ، صورت شدیدتری را بخود گرفته است . علاوه بر این بسیاری از جوانان تحصیل کرده‌ی ما از یك «همزیستی بدون پیکار ، ولی ضمناً نیز بدون تفاهم» با پدر ومادر بیسواد خویش ، رنج می برند . آنها غالباً بایکدیگر زندگی میکنند ، لیکن از رنجها ، وبیم و امید های هم بیخبرند . ودر دوری از یکدیگر نیز حتی بایك مکاتبه‌ی مستقیم نمی توانند، بدون دخالت شخص سومی ، باهم درد دل کنند .

# ۲۰

## بعد چهارم زناشوئی ...؟!

**یکی طفل دندان برآورده بود ،**
**پدر سر به حیرت فرو برده بود -**
**که من نان و برگ از کجا آرمش ! ؟ -**
**مروت نباشد که بگذارمش ؛**
**چو بیچاره گفت این سخن پیش جفت ،**
**نگر تازن اورا چه مردانه گفت - :**
**«مخور هول ابلیس تا جان دهد ،**
**هم آنکس که دندان دهد ، نان دهد! »**

فاجعه‌ی **«پدر حیرت زده»** ، درابیاتی که هم اکنون برای شما نقل کردیم ، باوجود آنکه قرنهاست که ازتاریخ **سرایش** آنهامیگذرد، همچنان امروز تازگی وجلوه‌ی‌خاصی‌را برای‌ما داراست . این تازگی نه‌تنها از آنروست که **سعدی** ، با کلام جانبخش و سحر آسای خویش ،

روح ابدیت بدان دمیده است ، بلکه همچنان از آنروست که یکی از اساسی‌ترین مشکلات و مسائل روز اکثر از زناشوئی‌ها و خانواده‌های کوته‌بین کنونی ما را بشیوه‌ای بس گویا و گیرا ، در نظر مجسم می‌سازد .

ـ این **فاجعه** چه چیز را برای ما باز گو میکنند ؟!

مردی کوته بین ، بدون توجه به ثمره‌ی **زناشوئی** خویش ، تن بازدواج درمیدهد . پس ازچندی‌در اثر این‌زناشوئی ، **کودکی** پا بعرصه‌ی وجود می‌نهد ـ کودکی که ویرا از چوب نساخته‌اند ، کودکی که تنها **بازیچه و عروسك** پدرومادر نیست، بلکه **شخصیتی** است جاندار باکلیه‌ی حوائج مادی ومعنوی یك **انسان کامل** . دوران شیر خوارگی کودك ، اندك اندك سپری میشود . لیکن هنوز پدر به موجودیت و انسانیت او وقوف نیافته است . زیرا تا این زمان پستان‌پرشیروآغوش گرم مادر تنها ، تا حدود نسبتاً زیادی ، برای پرورش این نوزادبینوا کافی است . در این اثنا تبی جانسوز سرا پای کودك را فرا میگیرد ـ تبی که حاکی از سر رسید مرحله‌ای جدید در زندگانی کودك است. کودك نوزاد دندان‌درمیاورد ! پدر وحشت‌زده وسر گردان ، از خواب غفلت بیدار میشود و خود را در برابر وضعی که قبلا کوچکترین اندیشه‌ای درباره‌ی آن بخاطرش خطور نیافته است ، غافلگیر احساس میکند : « که من نان‌وبرگ از کجا آرمش ؟ » و تنها راه چاره‌ای را که عقل کوته بینش بوی ارائه میدهد ، اندیشه‌ی بیرحمانه و قاتلانه‌ی تباهی کودك بینوا است که «مروت نباشد که بگذارمش ! » . وحشتی که دراین‌فاجعه گریبانگیر پدرحیرت‌زده وسر گردان

شده‌است ، تازه حاکی از **بیداری** او دربرابر تنها یکی از وظائف‌وی نسبت بفرزند خویشتن است ـ یعنی‌وظیفه‌ی اقتصادی و رفع «**حوائج مادی و بدنی**» کودك . در صورتی که پدر و مادر ، علاوه بر ادای «**وظیفه‌ی اقتصادی**» ومادی ،دربرابر کودك همچنان‌مسئول ادای‌یك سلسله «**وظایف معنوی**» ونظیر آن ، مانند وظیفه‌ی **تربیتی** ، **روانی پاسداری** ، **دفاعی** ، و **تعاونی** میباشند که‌دراین «**درام‌سعدی**» دیگر از آنها هیچگونه ذکری نرفته است .

پدر حیرت زده در شعر سعدی ، همچنانکه اشاره کردیم ، نمونه ومظهری‌است ، ازبسیاری اززناشوئی‌های کنونی ما که‌**بدون آمادگی** قبلی وتوجه‌به مسئله‌ی «**حیات کودکان**» صورت میگیرد . **ترس** پدر از گذرانیدن معاش فرزند ، در شعر سعدی ، بخوبی نشان میدهد که «**تولید مثل**» و پیدایش فرزند نیز در آن خانواده‌ی ناخوش فرجام ، چگونه بدون تأمل‌وطرح نقشه وعاقبت‌اندیشی صورت گرفته ، وتولید فرزند ، چگونه تنها باختیار «**شهوت کور**» و غریزه‌ی خودپرست جنسی رها شده‌است ! .

در حیات زناشوئی نمیتوان مسئله‌ی وجود فرزندان و آینده‌ی آنان را نادیده گرفت ، وامرار معاش وتربیت آنان را ، بمثابه‌ی بهائم و ددان ، یکباره بدست قهار طبیعت و شیوه‌ی خشك‌وخالی از عواطف «**تنازع بقاء**» رها ساخت . امر زناشوئی تنها متوجه یك زن و یك شوهر وفقط مربوط بسعادت وخوشبختی آندو نیست ، بلکه زناشوئی ، اگر **سرنوشت نیم یا دو سوم** از زندگانی زن‌وشوهررا تعیین‌میکند ، شادکامی و **سعادت تمام زندگی** آینده‌ی کودکان بستگی نزدیك

بکیفیت آن در حال و آینده وچگونگی بینش پدر و مادر نسبت بآن در تمام طول حیات زناشوئی داره .

در نظام موجود و کنونی جهان اجتماعی ما ، مسئولیت **تربیت فرزند و رشد شخصیت** او بعهده‌ی **خانواده** گذارده شده‌است . تولید مثل مقبول وممدوح اجتماع نیز تنها در درون‌کانون خانواده وبرپایه‌ی زناشوئی‌استوار گردیده‌است . ازاینرو محیط و فضای‌زناشوئی‌وخانواده علاوه‌بر سه‌ر کن و **سه‌بعد**» معمولی‌خود ، یعنی «شوهر - زن - فرزند» دارای رکن اساسی وبعد چهارمی است که عبارت از «**توجه به‌آینده**» ونوع تربیت ورشد معنوی واخلاقی **کودکان** است .

پیش‌از اقدام به‌زناشوئی باید در باره‌ی تمام مسائل و ارکان آن بویژه «**بعدچهارم زناشوئی**» یعنی مسئله‌ی «**تربیت و سرنوشت آینده‌ی کودکان**» اندیشه کرد . فرزند عروسك و تولید مثل **عروسك سازی** نیست که درباره‌ی آینده وفرجام‌آن نیازمند به تفکر جدی نباشیم . فرزندی که موجب استواری پیوند زناشوئی ماست ، فرزندی که موجب گرمی وروشنی اجاق‌محبت‌کانون خانواده‌ی‌ماست ، فرزندی که سبب شادکامی و رفع دلتنگی در مواقع افسردگی ماست ، چیزی بیش‌از یك بازیچه و وسیله‌ی تفریح وتجمل زندگی زناشوئی ، وحتی وسیله‌ی استواری‌آنست . وی انسانی است صاحب «**شخصیت**» که علاوه بر استوار ساختن پیوند زناشوئی ، و ازدیاد گرمی و نشاط کاشانه‌ی ما ، خود حقوق وآینده‌ی مخصوص بخود دارد او تنها برای تکمیل سعادت وکامیابی ما پا بعرصه‌ی وجود ننهاده است ، ما همچنان مسئول « **سرنوشت** » و «**موفقیت**» و « **ناکامی** » آینده‌ی او هستیم

از اینرو در طرح زندگانی زناشوئی خویش باید حساب سعادت و خوشبختی ویرا نیز **پیشاپیش** کرده باشیم.

در «**جهان‌بینی اسلامی**» تاآن‌حد به مسئله‌ی سلامت روح و«**سعادت آینده‌ی کودک**» توجه‌شده است که حتی درمیان «**حقوق**» مختلف فرزند دربرابر پدرومادر خویش، حقی بنام «**حق اسم قائل**» شده‌اند. بدین معنی که پدر و مادر کودك موظف‌اند در مورد انتخاب نام برای کودك خویش، کوشش تمام بکار برند ونام شایسته وزیبائی بر وی گذارند تا او بعداً در بزرگی، در اثر داشتن یك نام زشت و نامتناسب پیوسته احساس **حقارت وشرمندگی** نکند.

مسئله‌ی آینده‌ی کودکان، امری نیست که صد در صد ربطی بما نداشته وتنها متوجه نسل آینده‌ی اجتماع باشد. بلکه عدم توجه و پیش اندیشی درباره‌ی آن، چنانکه در ماجرای پدر حیرت زده در داستان **سعدی** ملاحظه کردیم، هنگام برخورد بافرزندان عموماً موجب تلخی زندگی زناشوئی وحیرت وسر گردانی خود ما میگردد. از اینرو تأمل و موشکافی در باره‌ی آینده کودکان و نوع تربیت آنها پیش از زناشوئی و انتخاب همسر، خود به تأمین سعادت شخصی، در حیات‌زناشوئی کمك میکند. زیرا سرنوشت و سعادت «**والدین**» و«**فرزندان**» را نمیتوان بکلی از یکدیگر تفکیك و مجزی ساخت.

توجه به «بعد چهارم» «زناشوئی»، مستلزم آنستکه ما، قبل از انتخاب همسر، دربرابر سئوالات مختلفی که از خود در باره‌ی همسر آینده‌ی خویش میکنیم، همچنان این سئوالات‌را نیز اضافه کنیم ـ :

ـ آیا همسری‌را که میخواهیم برگزینیم، میتواند

علاوه بر شایستگی برای همسری ما ، ضمناً نیز پدر یا مادر خوبی برای فرزندی که ما آرزومندیم تربیت کنیم واز خود بیادگار گذاریم ، باشد ؟

- و نیز آیا ما خود دارای آن توانائی و قابلیت هستیم که به فداکاریهائی که لازمه‌ی یك زندگی پرسعادت برای کودکان است ، تن در دهیم ؟

کامیابی یاناکامی ما در حیات زناشوئی ، بستگی زیادی با نوع پاسخی خواهد داشت که ما «**پیش از زناشوئی**» بطور **نظری** و بعداً در حین زناشوئی ، **عملا** باین سئوالات بتوانیم بدهیم .

خلاصه :

کودك علاوه بر حوائج مادی و بدنی ، دارای نیازمندیهای ، روحی ، تربیتی وغیر آنست . متأسفانه غالب از زناشوئی‌های ما - مانند گذشته - بدون طرح نقشه وآمادگی قبلی برای وجود فرزند و شخصیت خاص او صورت میگیرد . زناشوئی اگر سرنوشت نیم یا دو ثلث از زندگانی زن و شوهررا تعیین میکند ، شادکامی یا ناکامی تمام آینده‌ی فرزندان بستگی به آن دارد . کودك تنها بخاطر استوارتر- ساختن زناشوئی زن ومرد بوجود نمیآید ، وفقط بازیچه وعروسك پدر ومادر بشمار نمیرود . وی همچنان خود « شخصیت » و نیازمندیهائی مستقل دارد . در زناشوئی علاوه بر سه بعد «شوهر - زن - فرزند» بعد چهارمی نیزکه عبارت از « آینده‌ی فرزند» باشد ، وجود داردکه باید پیشاپیش در باره‌ی آن‌اندیشه کرد . از اینرو قبل از انتخاب همسر ، درباره‌ی صلاحیت وشایستگی وی برای پدر یا مادر شدن و فرزند شادکام پروراندن نیز تأمل کرد .

# ۲۱

## هدف زناشوئی . . . ؟

درمکتب حقایق پیش ادیب عشق ،
ای بیخبر بکوش که صاحب‌خبر شوی !

**زناشوئی ،ازدواج دو شخصیت است ، با حفظ نسبی استقلال هر یك از زن و شوهر ، برای همکاری متقابل ، نه انحلال یك شخصیت ، بخاطر تکمیل خواسته‌های دیگری .**

مفهوم‌زناشوئی و مقصود از آن ، درطی قرنها و در تحت شرائط مختلف اقتصادی ، اجتماعی ، جغرافیائی و غیر آن پیوسته دستخوش تغییر وتحول بوده وباعوامل ونیازمندیهای گونا گون درآمیخته‌است . لیکن امروز «**مفهوم زناشوئی**» با شرایط حیات مدنی قرن بیستم ،

براساس **محبت ، همکاری ، همدردی ، تفاهم ، تکمیل ، گذشت و فداکاری** متقابل ، و**زندگی مشترك** زن وشوهر ، استوار است . مفهوم جدیدزناشوئی با توجه به «**حفظ نسبی استقلال شخصیت زن‌وشوهر**» وفراهم ساختن وامکان رشد وتعالی بعدی وارضاء نیازمندیهای مشروع ومتقابل هریك ازآنها تکوین یافته است . دور شدن ازاین مفهوم ، و عدم توجه بهدف اساسی زناشوئی متناسب با شرایط و مقتضیات حیات مدنی جدید ، سبب‌عمومیت وفراوانی «**زناشوئیهای‌سست**» ونابسامان ، و «**طلاق**»های پرزیان وسرسام‌آور کنونی ماست .

اجازه دهید برای ارائه‌ی شاهد مثال به بررسی پاره‌ای ازنامه - های دریافتی خود در این باره بپردازیم . جوانی بیست و دوساله از شنوندگان ما ، برای مشورت در باره‌ی زناشوئی خود ، چنین نوشته‌است - :

« . . . درهمسایگی ما دوشیزه‌ای‌است **نابینا** که‌دیدگان خودرا بر اثر یك حادثه‌ی شوم ، درکودکی از دست داده است . وی اینك هجده سال دارد . یك خواهر بزرگتر و یك خواهر کوچکترش شوهر کرده‌اند . ایکن وی بخاطر همین **نابینائی** ، تاکنون خواستگاری نداشته است . . . وضع رقت‌انگیزی دارد ، من هروقت اورا می‌بینم ، دچار یك ناراحتی شدید می‌شوم . . . از چندی پیش این اندیشه در ذهنم خطور یافته است که با او ازدواج کنم تا بدینوسیله بکوشم حتی المقدور وسائل آسایش خاطر این روح افسرده ومأیوس‌را فراهم سازم . آیا شما صلاح میدانید که‌من برای یك چنین ازدواجی اقدام کنم ؟ . . . »

دلی رمیده و خاطری افسرده‌را شاد کردن ، عملی است بخودی خودپسندیده وحاکی ازرشداجتماعی ، وقلبی سرشار ازمحبت‌هم‌نوعان

مستمند است. لیکن **زناشوئی** را نباید بهیچ وجه با **دستگیری** از دیگران، اشتباه کرد. «**ترحم**» نه **هدف** و نه **ضامن** دوام زناشوئی است. زناشوئی چنانکه یادآور شدیم بر اساس محبت، همکاری، همدردی، تفاهم، تکمیل و گذشت و فداکاری متقابل استوار است، نه بر پایه‌ی دستگیری و ترحم و عنایت یك عزیز توانا، از یك ذلیل رنجور و مسمند. دریك چنین زناشوئی، از آنجا که هدف اصلی از زناشوئی، تحقق نپذیرفته است، بهیچ‌وجه نمیتوان پیش بینی کرد که «**حس ترحم**» تا چه مدت میتواند ادامه داشته جایگزین سایر عواطف، و سبب تسکین «**نیازمندیهای دیگر حیات زناشوئی**» گردد. اگرچه یك چنین زناشوئی‌هائی بر اساس ترحم، ازلحاظ خوش فرجامی و دوام، در دنیا بی‌سابقه نیست، لیکن از آنجا که جنبه‌ی استثنائی دارد، و با هدف اصلی زناشوئی تطبیق نمی کند، نمی‌توان آنها را بطور عموم قابل توصیه دانست.

جوان دیگری ازشنوندگان ما، دراین باره بازاینگونه سئوال کرده‌است:-

«... پدرمن قیم اطفال صغیری بوده‌است که اینك عموماً بحد تکلیف شرعی رسیده‌اند... فعلا مدتی است که از مرگ پدرم میگذرد. لیکن از قراریکه من اطلاع حاصل کرده‌ام، متأسفانه پدرم آنطور که شایدوباید بوضع آنها رسیدگی نکرده بوده‌است، بطوریکه‌موجبات حیف ومیل قسمت زیادی از دارائی آنها فراهم شده است. وضع مالی آنها چندان خوب نیست، و بدیهی است که کدورت شدیدی نیز نسبت بما، بویژه نسبت به پدرم در دل دارند. من البته‌حق را بجانب آنها وتقصیر را متوجه پدرم میدانم. وهمواره خودرا در برابر آنها **مدیون و شرمنده**

احساس میکنم . ازچندی پیش بفکر افتادم که با فرزند دوم آنها که دوشیزه‌ایست هفده ساله ، ازدواج کنم ، تا بدین وسیله هم **رفع کدورت** آنها بشود و هم با کمك‌هائی بتوانم **ادای دین** پدرم را نسبت بآنها کرده باشم ... »

یك چنین احساس وانصافی نیز البته بطورکلی پسندیده‌است ، و ممکن است بتواندآن خوشبختی واستواری را هم که لازمه‌ی زناشوئی است ، در بر داشته باشد . لیکن همچنان دراین مورد نیز باید بخاطر داشت که هدف و منظور اصلی زناشوئی ، « **ادای دین** » « و **کفاره‌ی گناهان**» و یا «**رفع کدورت وشرمندگی**» نیست. یك‌چنین مقاصدی مانند «**احساس ترحم**» و میل به دستگیری ، نمی‌تواند غایت اساسی وضامن دوام زناشوئی بشود . البته اگر شرایط دیگری موجودباشد ، و نکات ضروری حیات زناشوئی رعایت گردد ، یك چنین احساسهائی میتواند وسیله و مقدمه‌ی اقدام‌بزناشوئی گردد ، و بس . یعنی‌باصطلاح تنها میتواند «**شرط حدوث**» آن باشد ، نه «**سبب بقاء**» .

شنونده‌ی دیگری از شنوندگان ما ، بنام آقای نون ـ میم که نخست با زناشوئی مخالف بوده و اینك از طرفداران آن بشمار میروند ، علت تغییر عقیده و طرفداری خود را از زناشوئی ، چنین شرح داده‌اند ـ :

« . . . من اگرچه هنوزعملا مجردم وتا همین‌چندی‌پیش نیز ازمخالفان سرسخت زناشوئی بشمار می‌رفتم . لیکن سرانجام در فلسفه‌ی حیات خود زناشوئی را پذیرفتم . . .

کلامم را خلاصه میکنم : تجرد وزحمتهای آن‌دیگر مرا بجان آورده است . هر روز باید در یك رستوران غذا بخورم . غذاهای بیرون غالباً بمزاجم نمی‌سازد . هیچ کلفت و نوکری

دلسوز انسان نیست و فقط موجبات ناراحتی شخص را فراهم می‌سازند. خانه‌ی بدون زن ـ لااقل برای من ـ هیچگاه نظم و ترتیب بر نمی‌دارد. تأهل هیچ فایده‌ی دیگری نداشته باشد، دست کم باین بدبختیهای ظاهراً ناچیز، ولی برای همیشه، غیرقابل تحمل تجرد پایان میدهد...»

شما شنونده‌ی عزیز نیز اگر با «آقای نون ـ میم» هم‌عقیده‌اید، و با تصوری مشابه تصور وی از زناشوئی میخواهید بدان تن در دهید، یقین داشته باشید که شانس موفقیت شما درحیات زناشوئی، تنها بسته به یك **تصادف** است.

زناشوئی بامفهوم خاص وامروزی آن، مساوی با «**انتخاب نوکر**» یا کلفتی دلسوز و مهربان نیست. اگر چه وجود همسری متناسب و پرمحبت موجب رفع مصیبتهای تجرد میگردد، لیکن بزناشوئی نمیتوان، تنها بخاطر ایجاد نظم‌وترتیب درخانه وروشن ساختن اجاق آشپرخانه، تن در داد. درحیات زناشوئی خرسندی خاطر ورضایت و تمایل طرفین شرط است.

هیچ زن با شخصیتی حاضر نیست که تنها آشپز یا کلفت همسر خود باشد. علت اکثر از نابسامانیها در زناشوئیهای کنونی نتیجه‌ی توجه‌باحساسات وتمایلات و «**اغراض یك طرفه**» وخودپرستانه است. بسیاری از افراد، امروزه زناشوئی میکنند که دراثر آن تمول یا جاه ومقامی‌را بدست‌آورند، یا باین‌جهت که نسبت برقیبی خصومت‌ورزند، یا بدین امید که بشخصی ترحم یا ثوابی کرده باشند، ویا اینکه ازشر تنهائی وزحمت تجردنجات‌یابند؛ و یا آنکه احیاناً از زیر بار زحمت رنج‌های خانواده‌ای سخت گیروستمگر بگریزند؛ ویا آنکه عده‌ای را

از ارث محروم سازند، و ده‌ها علت دیگر که همه از «**هدف‌غائی**» و مفهوم اساسی حیات‌مقدس زناشوئی، فرسنگها بدورند. بدیهی است که از علتهای نامتناسب نمی‌توان انتظار معلول و ثمره‌ی شایسته و متناسب داشت. **طلاق** و متار که یا ادامه‌ی پر رنج و نکبت باریک ازدواج نامتناسب نتیجه‌ی منطقی زناشوئی‌های نابخردانه و خود-پرستانه است.

خلاصه :

دور شدن از هدف اساسی زناشوئی ، سبب ناکامی آن میگردد . برای مثال جوانی میخواهد بخاطر دستگیری از دختری با وی ازدواج کند . آیا تنها «ترحم» برای سعادت، زناشوئی کافی است ؟ دیگری به قصد ادای کفاره‌ی گناهان پدر ، دراندیشه‌ی زناشوئی با دختری است . آیا تنها «جبران‌ستم» برای‌خوشبختی زناشوئی‌کفایت میکند ؟ جوان سومی به‌سبب رهائی از رنج خدمتگذاران نامهربان، و بی‌سامانی خوراك و خانه‌ی خود ، خواستار زناشوئی است . آیا تنها بخاطر داشتن کلفتی مهربان ، میتوان با دختری با شخصیت ازدواج کرد ؟ نه ، و نه بخاطر هیچیك از غرضهای دیگری که با هدف اساسی زناشوئی هماهنگ نباشد ؛ زیرا زناشوئی ـ در امروز ـ ازدواج دو شخصیت است ، با حفظ نسبی استقلال هریك از زن وشوهر ، برای تکمیل و همکاری متقابل نه انحلال کلی یکی از آندو بخاطر تکمیل تنهای اغراض دیگری .

# ۲۲

## نقش زن...!؟

**بر آنم که از زن سرایم سخن ،**
**شود تا پدیدار ، مقدار زن -**
**زن اندر زمین آیت رحمت است ،**
**که بی‌شر کتش زندگی زحمت است .**

زن درجهان کنونی بمرحله‌ی جدیدی ازحیات مدنی واجتماعی خویش قدم نهاده است . «**رستاخیززن**» و ورود وی در صحنه‌ی حیات اجتماعی جدید ، مسائل و مشکلات تازه‌ای‌را بوجود آورده است که بحث وتأمل در باره‌ی آنهارا برای روانشناسان ، حقوق دانان ، جامعه شناسان ، مربیان وکلیه‌ی کسانی که به بهبودی و بهزیستی اجتماعی ملتها عشق می‌ورزند ، اجتناب ناپذیر ساخته است .

سخن ما در باره‌ی زن ونقش اجتماعی وروانی‌او ، خواه وناخواه نه‌نخستین اظهار ونه واپسین گفتار خواهد بود . در این مورد گفتارما تنهاکافی است که تذکاری انگیزنده باشد . گروهی‌را به تفکر در این باره گمارد و وجود مسائلی‌را در راه « **نهضت جدید زن** » خاطر نشان سازد .

برای ورود زن در صحنه‌ی فعالیتهای اجتماعی ، سه مزیت مهم بسود اجتماع میتوان برشمرد . این سه مزیت عبارتند از :

۱ ـ تازه نفسی .

۲ ـ بی‌آلایشی اجتماع واداری .

۳ ـ شوق‌سرشار برای جبران زبون نمائی وحقارت گذشته .

زنان در امور اجتماعی ، طبقه‌ای تازه نفس‌اند . علاوه براین ، فعالیتهای اجتماعی برای زنان ، دارای یکنوع تنوع و تازگی است ، وهمین سبب میشود که زن با نیرو و رغبت بیشتری به انجام کارهای اجتماعی ، همت گمارد .

زنان همچنین نسبت بمردان ، در کارهای **اداری و اجتماعی** احیاناً کمتر راه آلایش و گریز وارتشاءرا میشناسند ، و از اینرو با **صفا و پرهیز** بیشتری بکار می‌پردازند .

ضمناً زنان چون پیوسته عضوی ضعیف‌تر و ناتوان‌تر از مردان تصور می‌شده‌اند ، در فرصت کنونی وقت را غنیمت می‌شمارند که به **جبران** حقارت گذشته ، با شدت و سرعتی هرچه تمام‌تر پرداخته ، در مقابل مرد شخصیتی ، اگر نه برتر ، لااقل مساوی و برابر ، ازخود ابراز دارند .

ـ لیکن آیا طلوع زن در صحنه‌ی فعالیتهای اجتماعی کنونی، همه‌اش قرین موفقیت و پیروزی بوده است؟

ـ یاهمزیستی زشت وزیبا وسود و زیان‌را در اینجا نیز میتوان حکمفرما دید؟

حق آنست که بامزایای «ورودزن درصحنه‌ی فعالیتهای اجتماعی»، مسائل ومشکلاتی نیز فعلا همراه است.

در برابر مزایای ورود زن در عرصه‌ی فعالیتهای اجتماعی ما، این اشکالات‌را نیز باید در نظر داشت ـ:

۱ ـ فقدان‌تجربه وسابقه درامور اجتماعی.

۲ ـ فقدان تجربه در زمینه‌ی همکاری دوستانه با مرد در امور اجتماعی.

۳ ـ بد بینی نسبت به‌مرد، وملاحظه‌ی وی بعنوان رقیب اجتماعی.

٤ ـ حسادت دیرینه‌ی زن نسبت به زن، بعنوان هوو ورقیب ـ هوومنشی.

بدیهی است که هرفرد تازه‌کار، دربرابر تازه نفسی، و شوق به کار و ابراز لیاقت و ابتکار نمی‌تواند از خطر لغزش‌ها و خودکامیهای افراد کم تجربه و کم سابقه، بکلی مصون باشد. زنان ما باهمه شوق و مزایا وخلوص نیتی که در انجام امور اجتماعی دارند، در مرحله‌ی جدید حیات خویش، هنوز باخذ تجربه‌ی کافی نائل نیامده‌اند.

ژنان در اثر عدم سابقه‌ی همکاری وتعاون بامردان در صحنه‌ی اجتماع، شیوه‌ی سلوك مسالمت آمیز واحدی‌را بامردان ،بعنوان همکار

اجتماعی نیاموخته‌اند. در این باره واقعاً مردان نیز بدرستی تکلیف خود را نمی‌شناسند. زن ومرد در صحنه‌ی اجتماع، آیا باید در برابر هم **«زن بودن»** و **«مرد بودن»** خود را فراموش کنند، یا احتیاطهای متداول ومرسوم گذشته‌را بعنوان **«مرد-در- برابرزن»** و **«زن-در- برابرمرد»** همچنان، مرعی دارند؟

زن و مرد بطورکلی فعلا درحیات اجتماعی بیکدیگر بعنوان **رقیب** می‌نگرند، نه بعنوان **«همکارمددکار»**.

وبالاخره دشواری بزرگتر دیگری که بخوبی درمورد زنان ما ملاحظه میشود حساسیت خاص زن نسبت به زن است که میتوان آنرا میراث‌تجربه‌ی‌تلخ‌زن‌از گذشته دانست، یعنی‌خاطره‌ی زن‌ازرن بعنوان **«هوو و رقیب‌زناشوئی»** هوو گری و کینه توزی زن نسبت به زن، داستان پرفاجعه وغم‌انگیزی‌است که هر کسی ازآن نمونه‌های‌فراوان بیاد دارد. این **«حساسیت‌زن-در-برابرزن»** وپرهیزوفرار او ازهمکاری با بسیاری‌از زنان دیگر، یکی ازآفات کنونی نهضت اجتماعی‌زنان ما بشمار میرود. بدین معنی که زنان‌هم بمردان بدیده‌ی رقابت مینگرند وهم در بین خود نسبت بیکدیگر ازیك‌حساسیت و «آلرژی» مخصوص **«هوو مآبانه»** یا **«هوومنشی»** رنج می‌برند که خود مانع بزرگی برای پیشرفت و دوام دوستی و همکاری آنان، در صحنه‌ی فعالیتهای اجتماعی با یکدیگر بشمار میرود.

این مسائل ویك سلسله مشکلات دیگر که فعلاخارج از بحث کنونی ماست - نقش‌زن را در جهان امروزی بصورت معمائی برای خود، و مسئله‌ای برای ما در آورده است.

## نقش زن چیست ؟

ما هنوز آنرا بدرستی نمی‌دانیم . زنان نیز خود آنرا بدرستی نمی‌دانند . زمانه هنوز کافی نیست که تجربیات ما طرح و تعریف روشنی از «**نقش واقعی زن**» وچگونگی تحقق آن در دنیای آینده، بدست دهد . چون ما هنوزسنن گذشته را بکلی رها نکرده و به آینده نیزصددرصد، نپیوسته‌ایم .بلکه همچنان‌در «**عصرتحول**» بسرمیبریم.

زنان‌ما دراین«**عصرتحول**» با دو مسئله‌ی بزرگ اساسی‌روبرو شده‌اند ـ : از طرفی از قسمت اعظم ازنقس و زندگی گذشته‌ی خود بیزارند ، ولی بخش بزرگی از وظایف و رعایت رسوم آنرا همچنان برعهده دارند. و از طرفی دیگر مشتاقانه راغب‌اند که در ایفای نقش آینده‌ی خود ، با مرد ، **مساوی** باشند ، و از اینرو نیز انجام تکالیف جدیدی را ، خواه وناخواه ، باید متحمل گردند .پدیده‌ی دیگری که دراین‌میانه‌خودنمائی‌میکند، میل شدید زن به «**حفظ مزایای گذشته**» دربرابر علاقه‌ی اوبه «**تحصیل مزایای‌جدید**» است . تحقق این امر ، نه تنها گاه موجبات‌عصبانیت‌مردها را فراهم‌می آورد، بلکه در بسیاری از موارد وجود **تناقض‌هائی** را در حیات زناشوئی و پرورش کودك زن ، با ادای وظائف اجتماعی وی سبب میشود . شاید بانوان نسبتاً فراوانی یافت شوند که با جانب‌داری ازیك‌طرف، وچشم‌پوشی‌از مزایا و منافع جانب دیگری از زندگانی خود ، بطور **انفرادی** مشکلات جدیدزندگی را برای‌خود **ظاهراً** حل کرده باشند. لیکن‌این‌مشکل‌ـ گشائیهای‌انفرادی‌**پاسخ** مسئله‌و**معمای‌عمومی** «نهضت‌اجتماعی‌زنان» را بطورکلی نمیدهد.

تعریف وتعیین «**نقش زن**» و حل مشکل و تضادهای زندگانی جدید وی ، تنها بسود او ومطلوب اونیست ، بلکه همچنان **خواسته‌ی** ماست . چون «**سرنوشت‌زن**» از **مرد** جدانیست . زن‌تنها **رقیب** جدید مرد در صحنه‌ی اجتماع نیست . بلکه او همچنان «**معشوقه**»،«**همسر**» و« **مادر** » اوست . زن هنوز هم مانند گذشته **رکن** اساسی تشکیل **خانواده** بشمارمیرود . وآغوش گرم وپرمحبت‌او ، پرورشگاه‌عواطف لطیف انسانی در کودك ، وضامن سلامت روح ورشدو«**تعادل‌شخصیت**» نسلهای آینده‌است. نسبت به‌زن‌هر بینش«**ملاطفت آمیز**» یا **مغرضانه‌ای** راکه اظهار کنیم، از اعتراف به‌لزوم او برای بقای جامعه نا گزیریم، مسئله‌ی‌حیات ووجود زن‌یك **مسئله‌ی‌طبقاتی** نیست که اختصاصی به‌یك طبقه‌ودسته‌خاصی‌از اجتماع ـزنان‌ـ داشته‌باشد. بلکه‌یك **مسئله‌ی‌عمومی** انسانی است . مسئله‌ای‌است که بستگی کامل باکامیابی یا تیره بختی کلی **بشریت** دارد .

## خلاصه :

رستاخیز اجتماعی زن دارای سه مزیت است ـ : تازه نفسی ، بی آلایشی نسبی اداری ، وشوق برای جبران گذشته . در برابر این مزایا ، چهار اشکال نیز به چشم میخورد ـ : بی‌تجربگی در امور اجتماعی ، و در تعاون بامرد ، ملاحظه‌ی مرد بعنوان رقیب اجتماعی ، هوومنشی وحساسیت زن در برابر زنان‌دیگر . ازاینرو «نقش زن» در دنیای‌کنونی هنوز بدرستی معلوم نیست . آنچه مزید بر علت است ، وجود دومیل مخالف در زنان ـ میل به « حفظ مزایای گذشته» در برابر « رغبت به تحصیل مزایای جدید» ـ است . این تمایل متضاد ، نه تنها گاه سبب عصبانیت مردها میشود ، بلکه تناقض‌هائی‌را در انجام «وظائف زناشوئی ومادری» از طرفی ، وادای «تکالیف اجتماعی» از طرفی دیگر ، برای خود زنان ، بوجود می‌آورد . حل مشکلات رستاخیز زن یك «مسئله‌ی طبقاتی» نیست ، بلکه یك « مسئله‌ی عمومی انسانی» است . چون «سرنوشت» زن از مرد جدانیست . زن تنها «رقیب» جدید مرد بشمار نمی‌رود . بلکه وی همچنان «معشوقه» ، «همسر» و «مادر» اوست .

# ۲۳

## همسران نیمه وقت...

بیچارگیم بین که دلی را که شکستم -
با قیمت جان‌نیز بجائی نتوان یافت
بالطف و صفائی که در آن عشق و وفا بود -
در هیچ دلی عشق و وفائی نتوان یافت...
بر تافته‌رو، از من باز آمده امروز،
آن رفته به قهری که دگر باز نیاید،
می‌سوزم از این حسرت و میدانم از این درد،
کین جان بلب آمد بسیار نپاید ✡

یکی از بزرگترین مشکلات، که نهضت آزادی زن در سراسر جهان مترقی امروز پیش آورده است، تلاش او برای تحصیل مزایای جدید، دربرابر تمایل شدید وی به حفظ مزایای قدیم است. این تکاپو، نه تنها غالباً موجبات عصبانیت مردهارا فراهم میآورد، بلکه خود

---

✡ ازقطعه‌ای سروده‌ی فریدون مژده

گاه به بهای سلامت مزاج و روح ، و سعادت زناشوئی و خانوادگی خوه زنان نیز تمام میشود . برای نمونه ، جوانی از شنوندگان ما از این‌لحاظ شاکی‌است ، وطی‌نامه‌ای مفصل ، سرانجام چنین‌نوشته‌است ـ :

« . . . پس‌از آنکه با زحمات فراوان مقدمات زناشوئی خودرا فراهم کردم ، بااین منطق خاص خانواده‌ی عروس روبرو شدم که هم **مهریه‌ای** سنگین تعیین کنم ، وهم بنحوی که خود آنها شرایط حقوقیش‌را ترتیب داده بودند ، به **زن حق طلاق** بدهم . شرایط طوری بود که همسرم هرگاه مایل بود می‌توانست خودرا طلاق بدهد . در این اندیشه فرو رفتم که این مسأله یك مسأله‌ی فردی نیست که تنها متوجه من باشد ، بلکه یك مسأله‌ی اجتماعی است ، و باید عقلای قوم دور هم بنشینند و راه حل و چاره‌ای مناسب برای‌آن بیندیشند . آخر سابق براین مهریه در حقیقت وثیقه وضامنی بود ـ ویا بالاخره در طی زمان باین وضع درآمده بود ـ که مردهرلحظه نتواند بدلخواه خودش ، زن را طلاق‌بدهد ، وویرا بدون هیچگونه پناه‌وکمکی مالی در کشاکش دهر ، رها سازد .

اینك‌پس تکلیف و تضمین مرد در ازدواج چیست ؟ زن هروقت بخواهد «عندالمطالبه» مهریه‌ی خودرا به‌اجرا بگذارد ، وپس‌از دریافت آن نیز ازحق طلاق خود استفاده کند و مردرا رهاکرده بی کار خویش گیرد . . . ؟ آیا چنین ازدواجی درست شبیه به تجارت ملانصرالدین نیست ؟ آیا تجارت وشرکتی که تنها بسود یکنفر تمام شود ، میتواند دوامی داشته باشد ؟ تازه این در صورتیست که ما مقام زناشوئی‌را تا پایه‌ی یك داد وستد معمولی پائین بیاوریم ، وحال آنکه مقام زناشوئی بمراتب بالاتر از اینهاست و بفداکاریها و گذشتهائی خیلی بیشتر ازآنچه که دریك شرکت بازرگانی لازم‌است ، نیازمند است . . . »

البته‌ما دراینجا درمقام‌آن نیستیم که بدفاع‌خصوصی ازنظریات

شنونده‌ی خود ویا به بررسی در موضوع رسائی یا نارسائی منطق اختصاصی خانواده‌ی عروس بپردازیم . در این مورد همین اندازه کافی است اشاره شود که هیچ پیمان و قراردادی ـ اگر طرفین مایل باشند استوار باقی بماند ، وموجبات ناخرسندی همپیمانان‌را فراهم نیاورد ـ نباید طوری تنظیم شود که ازآغاز دریکی ازدوطرف قرارداد ، ایجاد **«احساس غبن»** و **«نگرانی از زیان»** نماید . پیمان زناشوئی بویژه ، از این اصل کلی مستثنی‌نیست . بالاخره زنان باید با مردان ، ومردان بازنان زناشوئی کنند . پیمانی که میخواهد **«همزیستی محبت آمیز»** این دورا در یك زناشوئی خوش فرجام و پایدار ، تضمین کند ، باید منافع و مصالح مختلف هردو جنس‌را در نظر گیرد و از جانب داری خود پرستانه‌ی یکی از دوطرف خودداری ورزد .

در شیوه‌ی استخدامی امروز ، درسراسر جهان ، اعم ازآنکه‌آن رسمی یاغیر رسمی ، دایم یا پیمانی ، دولتی یا غیر دولتی ، و نظیر آن باشد ، بطور کلی دو نحوه‌ی اساسی میتوان ملاحظه کرد . وآن‌این است که شخص در دوره‌ی استخدام خود یا **«تمام‌وقت»** در محلی کار میکند ویاقسمتی از وقت خودرا بمؤسسه‌ای فروخته‌است . آنچه مسلم است این است که در هیچ جا یك **«کارمند نیمه وقت»** نمی‌تواند ، از مزایا وپاداش یك **«کارمند تمام وقت»** استفاده کند .

این نکته که این قدر بدیهی بنظر میرسد که تصور نمیرود هیچکس خلاف آنرا متوقع باشد ، عدم توجه‌بآن عملا یکی ازپدیده‌ها ومظاهر مقدماتی نهضت آزادی زن ، در دنیای امروز بشمار میرود که دامنه‌ی‌آن خواه وناخواه بکشور ما نیز کشیده شده است .

غالب از بانوان تحصیل کرده و متجدد امروز که برای «**اثبات شخصیت**» و «**حفظ استقلال**» خویش، بشغلی تن در میدهند، بنا به خصوصیتی که در آغاز این گفتار بدان اشاره کردیم - یعنی تکاپو برای تحصیل مزایای جدید، دربرابر میل شدید به حفظ مزایای قدیم - غافل ازآنند که نمیتوان «**همسران نیمه‌وقت**» بود ودر حیات زناشوئی از مزایای «**همسران تمام‌وقت**»، برخوردار گردید.

- منظور ما از اصطلاح «**همسران نیمه‌وقت**» در درجه اول بانوان شوهرداری است که تمام وقت خودرا وقف زندگانی زناشوئی خودنمی کنند وقسمتی ازآنرا درخارج ازمنزل بانجام مشاغل‌دیگری میپردازند. لیکن این‌اصطلاح‌را تنها برای‌بانوان نمتوان ذخیره‌نگاه داشت ودر برخی از موارد بمردان نیز ممکن است اطلاق کرد.

باتوجه به نوع‌کار وفعالیت زنان در گذشته، میتوان گفت که «**همسر نیمه وقت**» بطورکلی در جهان زنان، کاملا تازگی دارد. بانوان در گذشته عموماً «**همسران تمام‌وقت**» شوهران خود بوده‌اند آمار وتحقیقات فراوان «**جامعه‌شناسی**» و «**درمانگاهی**» نشان داده است که عموماً انجام وظیفه در دو جبهه‌ی خارج از منزل، و در داخل‌منزل، برای‌بانوانی که هم‌ازدواج کرده‌اند، وهم اشتغال بشغلی دارند، درست‌بمصداق‌مثل: «برداشتن‌دوهندوانه بایکدست» بامشکلات فراوانی توأم است. گاه کار این دشواری بجائی میرسد که زن‌را با تضاد مشهور «**کوسه - ریش‌پهن**» روبرو میسازد. بطوریکه وی‌را ازانتخاب‌یکی‌ازدووجه، «**یاشغل -یا- زناشوئی!**» ناگزیر میگرداند. مشکلات اساسی «همسران نیمه‌وقت»را میتوان بطور کلی در سه دسته خلاصه کرد:

۱ ـ ناراحتیهای بدنی که مستقیماً دراثر فشارکارمتوجه زن میشود. انجام‌کار وداشتن مسئولیت درخارج ازمنزل ، بویژه برای بانوانی که علاوه بر شوهر ، صاحب فرزند نیز هستند ، عموماً با یك شتاب‌زدگی‌ونگرانی توأم است که درصورت ادامه سبب ناراحتی‌های عصبی ، بدخوابی ، سوء هاضمه ، و امثال آن میشود.

۲ ـ اشکال دوم « همسران نیمه وقت » متوجه تربیت فرزندان آنها میگردد. بانوانی که در خارج از منزل مشغول بکار هستند ، کمتر فرصت رسیدگی‌کافی بفرزندان خود و نوازش آنها را دارا هستند. عموماً فرزندان «همسران نیمه وقت» دوچار فقدان ، یا **«کمبود محبت»** ،میگردند، ودراثر آن ، یاقربانی ابتلای بناراحتیهای روانی، یا «روان‌تنی» ویا اخلاقی‌میشوند. بعبارت‌دیگر«زنان‌نیمه‌وقت» غالباً نیز **«مادران نیمه وقت»** بشمار میروند.

۳ ـ و بالاخره خطر بزرگی که همسران نیمه وقت را تهدید میکند ، نابسامانی زندگانی زناشوئی و خانوادگی ، بیوفائی اضطراری یکی از دوهمسر ، دراثر اشتغال فکری شدید دیگری بکار خارج ازمنزل و امکانات و سوسه انگیز برای زنان وسردی و خاموشی کانون خانواده از پرتو محبت است. این خطر را میتوان در برابر **«مرگ بدنی»** یکی‌ازدوهمسر،به **«مرگ عاطفی»** یابه **«مرگ دل»** درآن خانواده ، تعبیر کرد، وزمانی ممکن‌است‌یکی ازدوهمسر متوجه این **«مرگ»** گردد که کار ازکار گذشته ، وهمای بلند پرواز عشق از بام آن کاشانه ، برای همیشه رخت بربسته باشد.

تنها راه حلی را که برای رهائی ازاین مشکل تا کنون یافته‌اند ، این است که بانوان ، اگر میخواهند از مزایای یك «**زناشوئی تمام وقت**» سعادتمند برخوردار شوند ، انجام وظیفه در خارج از منزل را عموماً باید موقت تلقی کنند ، و آنرا تنها تا زمانی ادامه‌دهند که برای تحکیم زندگانی زناشوئی آنان سودمند است ، نه بالعکس.

## خلاصه :

تحصیل مزایای جدید ، باحفظ مزایای قدیم ، از مسائل دشوار رستاخیز جدید زن است . مثلا خانمی میخواهد که علاوه بر «مهریه‌ی سنگین» ، بعنوان «بیمه‌ی زناشوئی دربرابر حق طلاق مرد» ، از «اختیار طلاق» نیز استفاده کند . در این‌صورت مرد، زناشوئی خودرا ازآغاز «قماری‌پاك‌باخته» می بیند. زن سابقاً «همسر تمام وقت» مرد در خانه بود. اینك با انتخاب کار در خارج از منزل ، «همسر نیمه وقت» وی بشمار میرود . «همسر نیمه وقت» دارای سه اشکال مهم است .

۱ - در اثر فشارکار اضافی موجب ناراحتی‌های بدنی و «روان تنی» زن می‌شود .

۲ - «زنان نیمه‌وقت» «مادران نیمه‌وقت» اند ، و فرزندان آنها در اثر عدم محبت وتوجه‌کافی غالباً به‌ناراحتی‌های عصبی وروان‌تنی مبتلا میگردند .

۳ - در اثر عدم بذل توجه کافی به شوهر وهمچنین نیز برخوردهای مداوم زنان با امکانات وسوسه انگیز در خارج از منزل ، «همسری نیمه وقت» یکی از عوامل مهم بیوفائی در زناشوئی‌های جدید بشمار میرود . راه حل موقت که پیشنهاد شده‌است اینستکه زنان ، اگر به زناشوئی وانجام وظائف‌مادری مشتاقند ، کار در خارج‌را امری موقت تلقی کنند

# ۲٤

## خویشتن را نپذیرفته‌اند ... !

چاك خواهم زدن این دلق ریائی ، چکنم —
روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم

یکی از شنوندگان ما که دوشیزه یا بانوئی است ، ناراحتی و مسئله‌ای‌را با ما درمیان گذارده است که کمتر تا کنون در نوشته‌های فارسی مورد بحث وتحلیل دقیق قرار گرفته است . این مسئله ضمناً یکی ازاساسی ترین مسائل و رنجهای مهم اجتماعی ما بشمارمیرود . وبویژه در میان دوشیزه گان وزنان ما شیوع فراوان دارد . نقل‌قسمتی از نامه‌ی این شنونده ، برای طرح‌مسئله ، قبل‌از ورود بهر گونه بحث دیگری مفید بنظر میرسد ـ :

«. . . من از يك اندوه بزرگ سخت رنج میبرم . ولی
از هیچکس هم گله یا شکایتی ندارم . . . این خودمن وسرنوشت
و تقدیرمن‌است که موجب این رنج واندوه زیاد من شده‌است ...
من‌ازخودم ، ازشکل وقیافه‌ی خودم ، ازاینکه **زن** آفریده‌شده‌ام،
بیزارم . . تصور نکنید که نقصی در اندام یا چهره‌ی من وجود
دارد ، و یا آنکه از **زیبائی** رضایت بخشی برخوردار نیستم .
برعکس تا آنجا که‌در برخوردهای فراوان ،از قضاوتها وتوجهات
مردم نسبت بخودم استنباط کرده‌ام ، نسبتاً بطور **مافوق حد
متوسط** زیباهستم . ولی شاید هم دوچار تعجب بشوید ، ویاسخنم
را باور نکنید که رنج من بیشتر از همین است که همه بدیده‌ی
يك **زن** بمن مینگرند . . آرزو میکنم که **مرد** آفریده شده‌بودم.
خیلی سعی میکنم موهایم را مثل مردها کوتاه کنم . از پوشیدن
لباسهای خیلی زنانه همیشه پرهیز میکنم . بهیچوجه **گرد** توالت ،
و بزك نمیگردم . ولی چکنم که با همه‌ی این سعی و کوشش
نمیتوانم تغییر **جنسیت** بدهم . روحم در آتش اشتیاق مرد بودن
میسوزد ، ولی در درون کالبد يك‌زن‌اسیر و زندانی است . آه ،
اگر بدانید که چقدر بمردها ومرد بودن آنها ، **حسد** میبرم . . .
آیا بدبختی وشکنجه‌ای از این بالاتر میشود که روح وجسم يك
فرد با هم سازش وتناسب نداشته باشند ، و از یکدیگر گریزان
باشند ؟ . . . آری ـ :

همه از دست غیر می نالند
سعدی ازدست خویشتن‌فریاد»

با نقل این نامه ، ما در واقع به طرح یکی از اساسی‌ترین
مسائل انسانی و «**بهداشت روانی**» ، بطور کلی مبادرت ورزیدیم .
این مسئله در علوم روانی ، تحت عنوان «**خود پذیری**» ، یعنی قبول
جنسیت و «زن ـیاـمرد ـ بودن» خود ، مورد گفتگوقرار میگیرد.

به بیانی واضح‌تر-:منظور از «**خودپذیر**» کسی است که از «موجودیت»، از «ماهیت جنسی» ، و بالاخره از «مرد بودن - یا - زن بودن» خویش ، ناراضی نیست . وخودش را از نظر «**زیستن**» ، همانطور که هست **پذیرفته** است . وحتی از« مرد بودن - یا - زن بودن» خویش ، نه تنها شکایتی ندارد ، بلکه لذت نیز میبرد .

- توجه شود که در اینجا منظور ما از اصطلاح «شخص خودپذیر» غیر از مفهوم اصطلاح مشهور «**آدم از خودراضی**» است .

« از خود راضی » دارای یك مفهوم منفی اخلاقی است، ومعمولا بکسی گفته میشود که پیوسته بخودمیبالد ، خویشتن را می‌ستاید ، خودپسند و « خود برتربین » است . به نارسائی‌های خود کمتر توجه دارد ، در مقایسه‌ی خویش بادیگران همواره‌ازتواضع وفروتنی گریزان‌است ،بطوریکه رفتارش‌نسبت بدیگران گاه‌توهین آمیزوپر تحقیر جلوه‌میکند. درصورتیکه‌درلفظ «خودپذیر» بهیچوجه‌مقایسه‌ی‌بادیگران، خودستائی وخود برتربینی مقصود نیست، بلکه تنها پذیرش وقبول مرد یا زن‌بودن خویش ورنج نبردن از ماهیت جنسی و زیستی خود شخص ، منظور است .

در برابر افراد «خودپذیر» که موجودیت و چگونگی جنسیت خویشتن را پذیرفته‌اند، دسته‌ای نیز یافت‌میشوند که -بنابر عللی‌چند- از «مرد بودن» یا «زن بودن» خویش ، ناخشنود و ناخرسندند - یعنی خودرا ، همانطور که هستند ، نه پذیرفته‌اند . این «خودناپذیران » با

اشتیاقی سوزان آرزو میکنند، روحشان درکالبد «**جنس مخالف**»، یعنی اگر مرداند، در کالبد زن، واگر زن‌اند، درقالب مرد تجلی کند.

«**خودپذیری**» و «قبول زیستی وجنسی» خویش، شرط اساسی «**بهداشت روان**» وسلامت روح ماست. کسی که خودرا نپذیرفته و از ماهیت جنسی خویش راضی نباشد، همواره دستخوش کشمکشی درونی وپرآزار است. روح خودرا در درون جسم خویش، چون مرغی بال و پر شکسته، در کنج قفسی نامتناسب، مقهور و اسیر احساس میکند. ما اگر روزی لباسی خلاف میل وسلیقه‌ی خویش، برتن کنیم، شاید درتمام روز، لحظه‌ای ازاین عدم تناسب لباس، غافل نگردیم وپیوسته دربرابر دیگران احساس حقارت ورنج کنیم. بااین تشبیه بخوبی میتوان تاحدودی حالت کسانی‌را که ازعدم تناسب روح خود باںدن خویش، رنج میبرند، درنظرمجسم کرد.

مااگر خانه‌ای داشته باشیم که آنرا نه‌پسندیم، وازسکونت درآن وناحیه‌ای که آن خانه درآن قرار دارد، دچار رنج وناراحتی گردیم، معمولا کمتر به دستکاری و **تعمیر و تزئین** آن می پردازیم. چون باصطلاح، ازآن خانه «دل‌خوشی» نداریم، ودراثر اکراه وتنفر دست ودلمان بکار نمیرود، تابه تکمیل ومرمت آن‌به پردازیم.

این حالت واحساس عیناً شبیه بحالت پراکراه و بی اعتنائی و عدم رغبت افرد«ناخود پذیر»است که ازمرد بودن، یازن بودن خویش ناخوشنودند. اینان‌درنتیجه‌ی ناخرسندی‌ازکیفیت جنسی‌خود، کمتربه «**تکمیل خویش**» و شخصیت خودمی‌پردازند. **استعدادهای شناخته‌ی**

خود را جداً به تمرین و کار برنمی انگیزند، و به کشف و پرورش **استعدادهای ناشناخته** و پنهانی خود، همت برنمی گمارند.

افراد «خودناپذیر» رنجی برای خویش، وزیانی بزرگ برای **اجتماع** بشمار میروند. زیانی که از این بهدر رفتن و مهمل گذاشتن نیروهای شگرف انسانی در این «افراد خودناپذیر»، متوجه اجتماع وپیشرفت آن میشود، مافوق حد تصور وپیش بینی است.

خود ناپذیری و عدم قبول زن یا مرد بودن خویش، ممکن است علل بدنی مربوط به ترشح **«غده‌های درونی»** و **هورمونها** داشته باشد. لیکن این علت، بسیار ناچیز و اندك است. سبب اساسی این ناراحتی، بیشتر **تلقین** های تربیتی واجتماعی است.

اجتماعی که دانسته یاندانسته یکی ازطبقات خود، مثلا زنان راپیوسته تحقیر کند، آنان را محدودتر، ضعیف‌تر، وبی استعدادتر از طبقه‌ی دیگر به پندارد، خواه وناخواه **«طبقه‌ی محکوم»** را دچار یکنوع عدم اعتماد واتکای به نفس، تزلزل خاطر وشخصیت، واحساس خرد کم‌بینی ونفرت و ناخشنودی نسبت بموجودیت خویش میگرداند.

بیماری ناخوشنودی ازجنسیت خود، یاخود ناپذیری، درمیان **زنان** ما شیوع فراوان دارد. بسیاری از زنان ما، از زن بودن خویش ناراضی وناخرسندند. ودانسته‌یا نادانسته ازخود بیزارومتنفرند.

**«تظاهر بمردی»** که یکی‌ازپدیده‌های شایع و کنونی درجهان زنان‌است، بیشتر ناشی ازهمین احساس حقارت زنان ازژن بودن خویشتن‌است. وبهمین جهت‌نیز بسیاری اززنان ازدختر زائیدن خود رنج می برند ومشتاقند که پسر بزایند.

این احساسات و خواسته‌های زیانمند و رنج بخش، همه در نتیجه‌ی بینش و قضاوت محکوم کننده‌ای ست که در **خانواده** های ما، درمورد ارزش پسرودخترشایع است. وبمثابه‌ی‌تلقین زهرآگینی، سلامت روانی مادران فردای اجتماع ما را مسموم و تهدید میکند.

اجتماع بهروزوسالم فردای‌ما، بمردان وزنان‌خودپذیر، خشنود ازخویشتن‌وخرسندازجنسیت خویش، نیازمنداست نه برعکس. دست قادرخلاق مهندس آفرینش، درمیان‌زن ومرد، ازلحاظ **ارزش انسانی** تفاوتی ننهاده‌است. **انسانیت** به دو رکن اساسی **زن و مرد** تقسیم شده است. بقا و کمال آن نیز بوجود این هر دو نیازمند است. در بقا و **کمال انسانیت**، مرد را بر زن برتری و امتیازی نیست.

## خلاصه :

«خودپذیری» یا قبول جنسیت ، یعنی مرد بودن یا زن بودن خویش ، شرطی لازم برای سلامت روح بشمار میرود . با این وجود کسانی یافت میشوند که از مرد بودن یا زن بودن خود ، ناخرسندند ، و آرزو میکنند که روحشان ، در کالبد جنس مخالف ، حلول میکرد . «ناخودپذیری» گاه با اختلال در ترشح غده‌های درونی بستگی دارد. لیکن سبب کلی ، بیشتر تلقین‌های تربیتی و اجتماعی است . در اجتماع ما ، بجهت کوچك داشت زنان ، وتبعیض‌های جاهلانه میان زن و مرد ، ناخودپذیری ، در میان زنان ، شیوع بیشتری دارد. شخص ناخودپذیر ، دراثر بیزاری از خود ، معمولا به ترمیم کم داشتها ، و پرورش استعدادهای خود نمی پردازد . بدین ترتیب ، دراثر شیوع . ناخودپذیری ، بخش مهمی از «نیروی شگرف انسانی» در اجتماع بهدر میرود . برای پیش گیری از ناخودپذیری باید از تبعیض در تعیین ارزش انسانی زن و مرد ، جداً خودداری کرد. خانواده نخستین و مهمترین کانون مبارزه با آفت ناخودپذیری است .

# ۲۵

## بلوغ روانی برای زناشوئی ...؟

**یکی بر سر شاخ ، بن می برید ،**
**خداوند بستان ، نظر کرد و دید۔**
**بگفتا که ــ :**
**«این مرد بد میکند،**
**نه بر کس ، که بر نفس خود میکند!»**

دراوائل این‌قرن ، وسیله وشیوه‌ای‌جدید ، در روانشناسی کشف و بکار بسته شد که اهمیت آنرا میتوان با کشف «**صفر**» در ریاضیات ، مقایسه کرد . صفر ، چنانکه میدانیم ، نسبت به سایر اعداد ، دارای این خصوصیت است که مقام و مرتبه‌ی اعداد را حفظ میکند ، لیکن خود چیزی بشماره‌ی آنها نمی‌افزاید . صفر به تنهائی **هیچ** ارزشی‌ندارد ولی درحفظ مقام اعداد درجهان ریاضی یکتا و بی نظیر است . بجرأت

میتوان گفت که اگر بشریت بکشف صفر نائل نیامده بود، امروز قادر به اعزام سفینه‌های فضائی و موشك‌های کیهانی به کهکشانها نمی گشت. زیرا هرمحاسبه‌ی دقیق‌وسریع مکانیکی به‌ریاضیات‌باصفر، نه بدون صفر، نیازمنداست. شاید به «**نیشخندی ازسرنوشت**» شبیه‌تر باشد که تمدنی بی‌چون‌وچرا مادی، براساس **سمبلی** که خودبه تنهائی نماینده‌ی «**هیچ!**» است، استوار گردد!

کشفی که در روانشناسی بعمل آمد، و ما اهمیت آنرا با کشف صفر در ریاضیات مقایسه کردیم، بکاربستن «**تست**» یا وسیله‌ی‌سنجش هوش است.

بکاربستن جدی تست را برای سنجش دقیق هوش، ما دردرجه‌ی اول به دو دانشمند فرانسوی یکی بنام «**بینه**» و دیگری «**سیمون**» مدیونیم.

اهمیت «تست» بیشتر ازآنروست که به اندازه گیری **کیفیت** های نفسانی‌پرداخته است. چون قبلا وسائل اندازه گیری، تنها قادربودند **کمیت** ها را، نه کیفیت‌ها را، بسنجند. مثلا در گذشته کسی نمی توانست ظرفیت حافظه‌ی خود، وسرعت و دوام آن، ورابطه‌ی آنرابا فراموشی و تکرار و نظیر آن، دقیقاً بررسی کرده کمی و افزونی آنها را با خصوصیات حافظه‌ی دیگری و نسبت بهم، بسنجد. تست اینك **تقریباً** یك چنین اندازه گیری را در باره‌ی بیشتر ازحالات‌روانی میسر ساخته است، ویا دست کم، راه اندازه گیری آنها را نشان داده است.

یکی از کشفیات مهم روانشناسی که ما آنرا به تست‌مدیونیم،

اینستکه مقدار طبیعی **هوش** تا سنین خاصی ـ کم و بیش تا شانزده سالگی ـ **رشد** میکند و بعد، رشد آن متوقف میماند. بدین ترتیب مقدار نمره‌ی هوش یك جوان تازه‌بالغ شانزده ساله که به «**حدمعمول رشدهوشی**» خود رسیده است، با مقدار هوش طبیعی یك مرد چهل ساله که وی نیز بحد معمول رشد هوشی خود نائل شده است، تقریباً مساوی است. **اختلاف احتمالی** میان آندو، در مقدار هوش نیست، بلکه در بهره برداری از هوش، بکار بستن آن واخذ تجربه ومعلومات بوسیله‌ی آنست. بدیهی است که چگونگی بدست آوردن اندازه‌ی طبیعی وفطری هوش، خود داستان مفصل و شیرینی دارد که شرح آنرا باید به‌زمان دیگری موکول داریم.

با کشف «**سن هوشی**» و اختلاف آن با «**سن طبیعی**» موضوع جالب «**بلوغ زودرس**» و «**بلوغ دیررس**» بمیان آمد. بدین معنی که برخی از کودکان ممکن است در هشت سالگی، سن هوشی کودکان ده‌ساله‌را داشته باشند، ویا برعکس برخی از کودکان ده ساله، تازه از لحاظ هوش، هشت ساله باشند، ولی بعداً ـ مثلا در طی دوسه سال دیگر ـ این عقب ماندگی رشد هوشی خودرا جبران نمایند. در این صورت کودك اول را از نظرهوشی «زودرس» و کودك دوم‌را «دیررس» می‌نامند.

نتیجه‌ی بسیارمهمی که ازاین کشفیات بدست آمد، فصل‌جدیدی را بعنوان «**بلوغ روانی**» در «**کتاب روح بشر**» گشود.

بلوغ روانی همواره بموازات رشد و بلوغ بدنی، حاصل نمیشود. بلوغ روانی به ندرت زودتر از بلوغ بدنی، و غالباً دیرتر از آن،

هویدا میگردد. بلوغ روانی یك کیفیت مطلق و کلی نیست. بلکه بستگی زیادی به عوامل مختلف دارد. و مجموعه‌ای از بلوغ‌های گوناگون مانند، بلوغ برای انتخاب شدن، بلوغ برای انتخاب کردن، وحق رأی، بلوغ برای زناشوئی، و نظیر آنرا شامل‌میشود. نکته‌ای که در این گفتار بیشتر روی آن تکیه خواهیم کرد، «بلوغ روانی برای زناشوئی» است.

«**بلوغ‌روانی برای زناشوئی**» رانبایدبا «**بلوغ جنسی برای زناشوئی**» اشتباه کرد. بسیاری از افراد هستند که از نظر **بدنی** دارای رشدکافی برای انجام وظائف‌جنسی، درحیات زناشوئی، میباشند، لیکن هنوز ازنظر **روانی**، برای زناشوئی وتقبل مسئولیت‌های خاص واجتماعی آن، بالغ بشمار نمی‌روند. زمان نیل به بلوغ روانی برای زناشوئی، در افراد‌مختلف‌است جوانی ممکن است در بیست سالگی روحاً برای ازدواج بالغ شده و دیگری در بیست و پنجسالگی تازه بدین مرحله از رشد روحی گام نهاده باشد.

زن و مرد نیز از نظر رشد و بلوغ روحی برای زناشوئی، با یکدیگر، اختلاف فراوان دارند. معمولا **حد متوسط** سن بلوغ روحی برای‌زناشوئی را در **دختران** ما از **بیست سالگی** و در **پسران** ما از **بیست وپنجسالگی** به بالا، میتوان دانست. البته این اظهار فعلا تخمینی بیش نیست. و برای اظهار نظر قطعی به تحقیقات دامنه دار وسیعی نیازمندیم.

زناشوئی پیوندی خیلی بیشتر از یك وسیله‌ی مقبول اجتماعی برای ارضاء غریزه‌ی جنسی است. غریزه‌ی جنسی در شادکامی و دوام

موفقیت آمیز حیات زناشوئی ، نقشی بسیار مهم و انکار ناپذیر را عهده‌دار است ، لیکن تنها عامل و **ضامن بقای** آن نیست. درشادکامی واستواری حیات زناشوئی ، عوامل فراوانی علاوه بر عامل جنسی ، مانند عوامل مذهبی ،اقتصادی ، اجتماعی ، تربیتی ، ونظیر آن دست درکارند. بلوغ روانی برای زناشوئی، زمانی‌دست‌میدهد که زن وشوهر کم و بیش نفوذ این عوامل را درحیات زناشوئی خود بتوانند پیش بینی کنند ، ویا حد اقل،درنظر گیرند. وبرای مقابله‌ی باآنها حتی‌المقدور **آماده** باشند.

زناشوئی قبل از بلوغ خاص روانی برای آن ، با دشواریهای فراوانی باید دست بگریبان شود که غالباً بزیان آن و ادامه‌ی‌روزهای نشاط بخش آن تمام می‌شود.

یکی از زیانهای زناشوئی‌های قبل از موقع ، «**طلاق**» های سریع وفراوان‌است که بویژه اگر پای **کودکان** درمیان باشد، زیان آنها را برای سلامت روح نسل‌های آینده بهیچوجه نمیتوان پیش ـ بینی کرد.

در امریکا که کشور آمارهاست ، ملاحظه شده‌است که قسمت اعظم ازطلاقهای سرسام‌آور ـدقیقاً در حدود دوسوم ـ در میان کسانی اتفاق‌می‌افتد که درسالهای‌قبل ازبیست ، به زناشوئی مبادرت کرده‌اند. این امر میرساند که چگونه در اثر عدم تجربه و رشدکافی ، بصرف در نظر گرفتن «**عامل‌جنسی**» در حیات زناشوئی ، دوام آن دستخوش تزلزل میگردد.

اشکال دیگر زناشوئی‌های قبل از وقت که بویژه در ایران ما بچشم میخورد ، بیداری «**حس غبن**» زن یا شوهر ، و مقصر شمردن

هریك دیگری را برای ناتوانی خود از ادامه‌ی تحصیل و یا پیشرفت در کار و نظیر آنست. این احساس در سر اندك اختلافی احیاناً به‌سختی تحریك میشود و ایجاد بهانه‌جوئی و نزاعی مداوم میکند. در نتیجه زن، شوهر را مقصر میداند که مثلا تو مانع از تحصیلات من شدی. وشوهر زن را سد راه ترقی خود می‌پندارد. در حالیکه اگر هر دوتن به تحصیل و کسب حدمتوسط از آنچه میخواهند، قبلا رسیده باشند، و یا لااقل پیش از زناشوئی در راه نیل به آن افتاده باشند، بطوریکه تنها، موفقیت بعدی آنان، فقط به **استقامت** و مداومت نیازمند باشد، نه به تهیه‌ی **مقدمات**، کمتر ممکن‌است مسئول نامرادی‌های خود را وجود **همسر**، و **زناشوئی** خویش تلقی کنند.

یکی دیگر از اشکالات مهم زناشوئی‌های قبل از وقت - بویژه دردوره‌ایکه امکانات وسوسه‌انگیز جنسی، هم برای‌مردان و هم برای زنان، روزبروز، روبه فزونی است - بیداری احساسات شاعرانه و عاشق پیشگی‌های عقب‌افتاده و «رمانس» در بعد از زناشوئی است. زن و شوهری که، باصطلاح چشم بسته، قبل از نیل به بلوغ روانی برای زناشوئی، ازدواج کرده‌اند. احیاناً، بعداً تازه متوجه میشوند که زن یا شوهر ایده‌آلی آنان، شخصی دیگر، غیرازشوهریا زن کنونی آنهاست. اینگونه همسران دیگر، نه تنها زناشوئی را موفقیتی در زندگی‌خوداحساس‌نمی کنند، بلکه آنرا یکی از بزرگترین لطمه‌های **عاطفی** میدانند که به پیکر روح آنان، وارد شده‌است. و چه بسا که موجبات بسیاری از بیوفائی‌ها را در حیات زناشوئی فراهم می‌آورد.

بدون‌شك ، از بسیاری ازاشکالات ومسائل بعدی‌حیات زناشوئی ، میتوان‌پیش گیری کرد، تنها اگرقبل‌از اقدام بآن وتهیه‌ی هر وسیله‌ی دیگر ، این سئوال‌را در نزد خود مطرح کنیم - :

آیا ما از نظر روانی برای زناشوئی ، آمادگی و رسیدگی کافی را دارا هستیم ؟

- روحاً برای زناشوئی مجهزیم ؟

## خلاصه :

«تست» وسیله‌ایست انقلابی در روانشناسی که برای اندازه گیری کیفیت‌های نفسانی بکار میرود. درنتیجه‌ی بکاربست آن، درآغاز این‌قرن، «سن‌هوشی»، بلوغ زودرس و دیررس، و بلوغ روانی کشف گردید. زمان نیل به « بلوغ روانی برای زناشوئی » را، بطور متوسط، در دختران ما، میتوان، بیست و در پسران بیست وپنجسالگی، دانست و در افراد هنگامی حاصل میشود که حد اقل، اهمیت سایر عوامل غیر جنسی را پیش از زناشوئی، در مفهوم خود از آن، مورد توجه قرار دهند. طلاقهای فراوان، و عواقب سوء آن برای کودکان، از جمله نتایج زناشوئی‌های قبل از وقت، بشمار میرود. از اشکالات دیگر، یکی نیز بیداری احتمالی «حس غبن» در زن و شوهر است که بعداً هر یك دیگری را مسئول عقب افتادگی‌های خود، درزندگی می‌پندارد. وسرانجام اشکال دیگر، بیداری «حس‌رمانس» وعاشق پیشگی‌های عقب افتاده است که بسیاری از بیوفائیهارا نسبت بیکدیگر، در زناشوئی، سبب میشود. توجه به «بلوغ روانی برای زناشوئی، میتواند از بسیاری از اشکالات پیش گیری کند.

# ۲۶

## توطئه علیه زن ...

طیران مرغ دیدی ، تو زپای بند شهوت —
بدر آی تا به بینی ، طیران آدمیت

« . . مادام که در اجتماع وجود **زن** ، تنها وقف لذت بخشیدن به مرد است ، ما همه باید بنام مرد ، سر از شرم ، بزیر افکنیم .

من ترجیح میدهم که نسل انسان ، بتمامی نابود شود ، تا اینکه بماند وبا تبدیل زن ـ ظریف‌ترین مخلوق الهی ـ بیك وسیله‌ی عیاشی و شهوترانی مرد ، از هر حیوانی پست‌تر گردد .

**من همیشه باشور وحرارت آرزو میکنم که زنان به‌آزادی کامل و واقعی برسند** . و افسوس میخورم از اینکه بسیاری از پدرها ومادرها ، در امر تربیت دخترانشان ، سهل‌انگاری جنایت‌آمیزی را ، پیش میگیرند. آنهارا ، نسبت به پسرها ، در جهل بیشتری نگاه میدارند ، باعلم وادب ، آشنایشان نمی کنند ، ودر ازا میکوشند ، تادختران‌را هرچه بهتر ، تنها بمنظور جلب شوهری ثروتمند ، ببار آورند .

. . . اگرمن زن بودم ، علیه دعوی مرد ، دائر براینکه زن‌بدنیا آمد، تاباز یچه‌ی او باشد ، سخت عصیان میکردم .

**. . . ای زنان ! اگر آرایش کردن شما ، تنها بخاطر جلب شهوت‌مرداست ، ازاین کارخودداری کنید ، و زیر بار ننگ چنین خفتی نروید !»**

جملات دل انگیز و پرمغزی را که هم اکنون برای شما نقل

کردیم ، «**گاندی**» پیشوای بزرگ و رهبر عالیمقام و فقید نهضت استقلال هند ، در کمال قدرت معنوی خویش ، خطاب بزنان بیان داشته است .

« **گاندی** » وغالب ازاندیشمندان‌وخیرخواهان‌بشریت،«**آزادی واقعی**» زن را آرزو میکنند ، نه آزادی ظاهری و بازاری او را . آیا زنان اینك با همه مزایائی که در دنیای جدید، نصیبشان شده‌است ، به آزادی واقعی رسیده‌اند ، و یا حداقل در راه نیل بآن هستند ؟ این سئوالی است که ما امروز آنرا در برابر خود مطرح میکنیم .

زن همواره نسبت بمرد ، دارای سرنوشت شگفت‌انگیزی بوده است . وی پیوسته موضوع قضاوتهای گونا گون و متضاد قرار گرفته است . دسته‌ای زن را آنچنان ستوده‌اند که کلید بهشت را زیر قدمهای لرزان وی نهاده‌اند . و گروهی دیگر کار کینه توزی و دشمن‌کامی را نسبت بوی تابدانجا کشیده‌اند که همردیف شیطانش معرفی کرده‌اند. گروهی دیگر چون پیامبر اسلام ، زن را لطیف‌تر و نازکتر از آن میدانند که حتی بتوان بدن ویرا با ساقه‌ی **ریحان** لمس کرد و آزار داد . و دسته‌ای دیگر چون «**نیچه**» فیلسوف زورپرست آلمان ، تأکید میکنند که نزد زن بدون **تازیانه** نباید رفت.

این داوریهای گونا گون ومتضاد، این‌ستایشهاواین‌بداندیشیها ، و این عقاید پر تناقص که از دیرباز تاکنون درباره‌ی زن اظهار شده است ، بدون تردید در سازمان حیات روانی زن ، و در تصور او از چگونگی شخصیت و هویت خویش ، خالی از تأثیر منفی و سوء نبوده است داوریهای متضاد درباره‌ی زن تاحدود نسبتاً زیادی ، موجب وقفه در رشد اعتماد به نفس اونسبت بخود شده است ، وپندار ویرا در مورد

**ارزش** خویش دچار **تزلزل** وتیرگی ، و ابهام ساخته‌است .

سخن آمیخته با تأسف « گاندی » پیشوای فقید معنوی هند ، بیشتر متوجه وضع دیروز زن و دوران قبل‌از رستاخیز ونهضت جدید اوست . لیکن زن با آنکه هنوز محرومیتها و ناکامیهای گذشته را جبران نکرده است ، هم‌اکنون با خطر جدیدی‌روبروست که در واقع **خطر بازیچه‌ی هوسها واهیال نفسانی مرد قرار گرفتن** است .

در برابر نهضت آزادیخواهی وتساوی‌جوئی حقوقی و اجتماعی زن ، نهضتی سودپرستانه و جنسی نیز سراسر شئون زندگی جهان متمدن‌را فرا گرفته‌است. هاله‌ای آتش‌افروزازشهوت‌ و شهوت‌انگیزی ، قرن بیستم را تحت‌الشعاع خود قرار داده است . فیلمها ، داستانها ، مجله‌های مصور، تلویزیونها ، آگهی‌ها ،همه وهمه باوضعی‌أسف‌انگیز، بخاطر دوام خویش ، دست استمداد و استغاثه بسوی غریزه‌ی جنسی دراز کرده‌اند ؛ و با سوءِ استفاده از «**جاذبه‌ی جنسی**» آنرا ضامن اقتصاد وتجارت ، ووسیله‌ی تسکین‌وارضاءِ طبع آزمند وحریص خویش قرار داده‌اند .

اجتماع ، مذهب ، وآداب و رسوم دیرین بشری‌ومصالح خانواده اقتضا میکند که «غریزه‌ی‌جنسی» تحت سرپرستی و کنترل شدید قرار گیرد . «**نیازجنسی**» مانند بسیاری از نیازمندیهای دیگر، نمی‌تواند بسهولت و خلاف مصالح اجتماع ، ارضاءِ شود . اینك گروهی باتوجه باین محدودیت ضروری این غریزه ، پیوسته آنرا تحریك میکنند ، تا از آن بسودخویش ، بهره‌ور گردند . این تحریکات دائم ،بازیانهای فراوان عصبی و روحی‌همراه است. وضعف قوای دماغی را سبب میشود بخصوص که مجله‌ها و نوشته‌ها وآگهی‌ها و تبلیغاتی که از تحریك

«غریزه‌جنسی» بسودخویش سوءِ استفاده میکنند، ضمناً با یك بیمایگی عملی و ادبی نیز همراهند.

تحریك دائم جنسیت، بدون ارضاءِ و تسکین آن، یکی از بزرگترین دشمنان سلامت روح و «**بهداشت روان**» است. جوانانی که پیوسته در معرض این تحریکات دائم قرار میگیرند، از «**انحرافهای اخلاقی و جنسی**» و ناراحتیهای عصبی، مصونیت چندانی ندارند. غلط است که تصور کنیم، جوانان با این فضای شهوت آلود وپر تحریك و پروسوسه، خوی خواهند گرفت، و نسبت به ناراحتیهای آن دراثر اعتیاد، مصونیت پیدا خواهند کرد. چون دراین وضع پیوسته حسی نیازمند و محروم، دستخوش تحریك والتهاب بدون ارضاءِ و تسکین است. و در نتیجه جوانان ـ چه خود، آگاهی داشته باشند یا نه ـ مقداری از انرژی و نیروی عصبی آنان، بیهوده صرف این تحریك و تکاپو میشود. غالب از افراددراین گیرودار، دچار حالتی میشوند که از آن بنام «**مسمومیت**» یا «**سرسام و هیستری جنسی**» میتوان نام برد.

زن در این نهضت جنسی، نقش بزرگ **منفی** را عهده‌دار است. زن و اندام او، مهمترین وسیله‌ی تحریك غریزه‌ی جنسی در دنیای کنونی قرار گرفته‌است. و این همان چیزی است که ما از آن در برابر نهضت ورستاخیز حقوقی و واقعی زن، بنام «**توطئه علیه زن**» نام می بریم.

«**نهضت جنسی بازاری**»، زنرا بعناوین مختلف وسیله‌ی عیاشی و هوسبازی مرد معرفی میکند. این نهضت ساعی است که خاطره‌ی زن را پیوسته درهمه‌جا، در ذهن مرد باشهوت و «**شهوت انگیزی**» متداعی سازد. نتیجه‌ی سوءِ و وخیم این کوشش آنست که مرد به زن کمتر بدیده‌ی «**یك انسان**» و بیشتر بعنوان یك «**وسیله‌ی دفع غریزه‌ی جنسی**» بنگرد.

زن تنها «**معشوقه**» ویا وسیله‌ی تفریح خاطر مرد نیست، بلکه همچنان «**همسر زندگی**» و «**مادر**» اوست. اینك باید دید که نهضت جنسی جدید کدام یك از این جنبه‌ها را در زن تقویت میکند و بزیان چه جنبه‌ای دیگر او تمام میشود.

درنهضت بازاری وجنسی زن ـ نه در نهضت واقعی او ـ زن موجودی **مطلوب همه** ومورد تقاضای بسیارشده است. لیکن نه بعنوان «**مادر**» یا «**همسر**» و شریك زندگی مرد، بلکه بیشتر بعنوان «**معشوقه‌ی آزاد**» او ـ معشوقه‌ای که مرد تنها بوسیله‌ی او نائره‌ی تند هوسهای خودرا تسکین بدهد، ودربرابر او، احساس هیچگونه مسئولیتی نکند.

فرارمرد از زناشوئی در اجتماع ما، صرف‌نظر ازعلت اقتصادی آن، علت دیگری هم دارد که نتیجه‌ی تبلیغات سوء جنسی و بازاری بزیان زن است. ولی با این وصف فرار مرد از زناشوئی، فرار وی از زن بطور مطلق و کلی نیست، بلکه فرار وی از قبول «**زن**» بعنوان «**همسر**» است، نه بعنوان گریز از «**معشوقه**» ومعاشقه.

«نهضت بازاری جنسی»، زنرا اصولا درنظر بسیاری ازمردان، بصورت یك «**شرضروری**» جلوه گر ساخته است که بخاطر هوسرانی بوی نیازمندند، لیکن در مسائل جدی زندگی باید از وی اجتناب کنند.

«**نهضت جنسی**»، «**توطئه‌ای علیه زن**» وسنگی در سر راه نهضت واقعی وی بیش نیست. «**نهضت واقعی زن**» بایدنخست خوددر «**زن**»، «**انسان**» رابه «**مرد**» بازشناسد، وسپس «**جنس لطیف وماده**» را. «**انسانیت**» و «**کمال**» زن، مقدم بر «**جنسیت**» و «**جمال**» اوست.

## خلاصه :

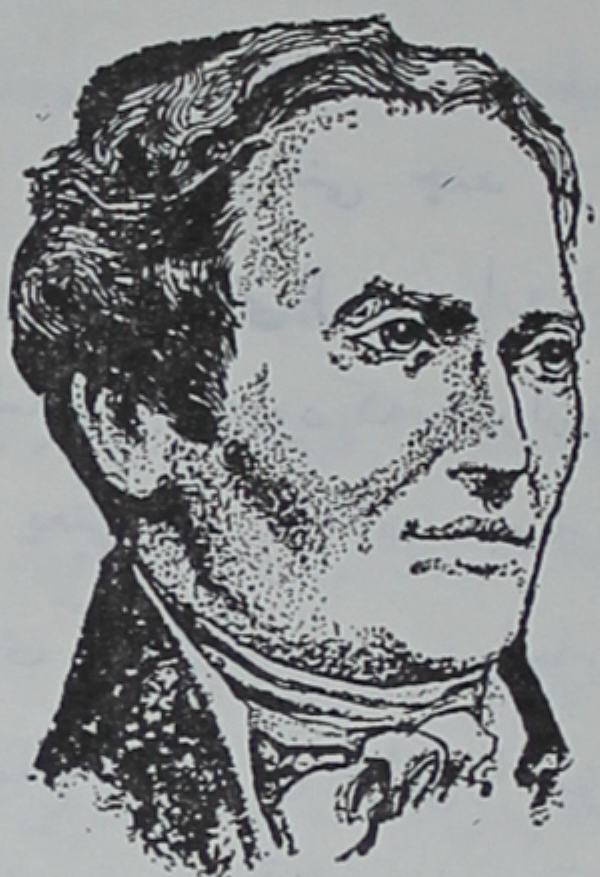
زن پیوسته موضوع ستایش‌ها و نکوهش‌های فراوان قرار گرفته است. این داوریهای متضاد، در تصور خوازد زن نقش حقیقی خویش، ورشد اعتماد به نفس او، خالی از تأثیر سوء نبوده‌است. متأسفانه اینك که زن تازه در راه آزادی واقعی خودگام نهاده‌است، خطریك «توطئه‌ی جهانسوزجنسی» ویرا تهدید میکند. این توطئه، با سوء استفاده از ناکامیهای نیاز جنسی، بخاطر سود جوئی اقتصادی، میکوشد تا تصویر زنرا، در همه جا تنها بعنوان وسیله‌ی دفع شهوت جنسی، در ذهن مرد، متداعی سازد. در این توطئه، زن مشتری فراوان دارد. لیکن نه بعنوان «مادر» و «همسر» مرد. بلکه بعنوان معشوقه‌ی آزاد و بی‌بندوبار او. ضمناً کسانیکه پیوسته دستخوش این تحریکات بدون ارضاء جنسی قرار می‌گیرند، از ناراحتی‌های جنسی و عصبی مصونیت چندانی ندارند. در نبرد با این توطئه نهضت واقعی زن، خود باید نخست در زن «انسان» را به مرد بازشناسد، وسپس «جنس لطیف وماده» را. در اینصورت جای تأسف است که بسیاری از پدران و مادران از پرورش «جنبه‌ی انسانی» در دختران خود، غفلت می‌ورزند. وحال آنکه «انسانیت و کمال زن» مقدم بر «جنسیت وجمال» اوست.

## بخش دوم :

## نگاشته‌ها :

# ۱

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز ـ :
مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند



## فیلیپ پی‌نل ـ پدر بیماران روانی *

### ۱۷۴۵ ـ ۱۸۲۶

ـ اگر امروز بیمارستانهای مربوط به بیماران‌روانی واعصاب ، از وضع رقت‌بار زندان‌های وحشتناك با کند و زنجیر ، بصورت آسایشگاههائی صفا بخش وزیبا تبدیل شده است ، ـ

* این مقاله نخستین بار درشماره‌های ٤ ـ ۳ تیر ـ مرداد ۳۸ مجله‌ی بهداشت روانی منتشر شده است .

ـ اگر امروز بیماران روانی ، مانند قرون وسطی ، موجوداتی خطرناك ، جن‌زده نفرت انگیز ودرخور سوزاندن ، بشمار نمیروند ، وبیماری آنها مانند یك بیماری بدنی ، قابل **پیش گیری و درمان** ، و نیازمند به‌پرستاری ولطف ، تلقی میشود ، ـ

همه بخاطر رسالت مقدسی‌است که‌بشریت ،خدا ، طبیعت ـبرای ادای مردانه وصادقانه‌ی آن«**فیلیپ پی نل**[1]»رابر گزیده است .

**فیلیپ پی نل** رابه‌پاس جانبازیها و فداکاریهای بی‌شائبه‌اش در خدمت به بیماران روحی ، به لقب پر افتخار «**پدر بیماران روانی**» ملقب ساخته اند .

**بیماران روانی قبل‌از پی نل**

باستثنای تنی چند از پزشکان نامی قدیم ، قبل‌از «**پی نل**» در اروپا ، تصور عمومی ـ وحتی محافل‌پزشکی‌و کلیسا ـ براین‌بود که‌بیماران‌روانی، «**مجنون**» یعنی «جن‌زده» و«**دیوانه**» یعنی«دیوزده» اند ، بعبارت دیگر جن و دیو در درون‌کالبد ایشان ، جای گزین شده‌است .براساس‌این‌تصور موهوم،غالباً، باوضعی فجیع وبیرحمانه ، بیماران روانی‌را میزدند و آزار و شکنجه میدادند ، تا مگر «**دیو**» درون آنان بستوه آمده بدن را رها کرده بگریزد . چه بسیار بیماران که درزیر چنین شکنجه‌ها جان‌میدادند ، وکسی به ناله ها واستغاثه های رقت بار آنان وقعی نمی نهاد ! ؟

یکی دیگر ازروشهای‌معالجه‌ی‌بیماریهای‌روانی ـ قبل ازپی‌نل ـ این بود که بیماررا دردرون جعبه‌هائی‌چوبین نهاده آنهارا می بستند ، ودر آفتاب میگذاردند . دسته‌ای دیگررا چون جانوران خطرناك در

1 - Philippe Pinel

سردابه‌ها وسیاه‌چالهائی وحشت انگیز ، در کند و زنجیر میکردند و دوراز هر گونه رحمت ولطف انسانی ، آنان را چون بدترین تبهکاران نگاه میداشتند، تاجان سپارند . بسیاری از زنان بیگناه را که مبتلا به بیماری هیستری میشدند ، در چهارسوق‌ها و میدانهای عمومی بعنوان **«عفریته»** و **«زنان شیطان زده»** در میان خنده و تفریح اوباش و مردمان ولگرد وجاهل ، در توده‌های فروزان آتش می‌افکندند . برای ورود به‌تیمارستانها ، مانند تماشای باغهای وحش ، بلیط میفروختند . ومردم برای تفریح وتماشا وآزار بیماران بیگناه که در کند و زنجیر بسته فاقد هر گونه وسیله‌ی دفاعی از خود بودند ، ایام فراغترا به تیمارستان میرفتند .

فیلیپ پی‌نل نخستین مردی بود که پس از انتخاب بمدیریت تیمارستان «**بی‌ستر**» Bicêtre این قیودرا یکباره شکست و انقلابی‌در فکروعمل ، نسبت به بیماران روانی بوجود آورد ـ انقلابی که‌چندین بار نزدیك بود به بهای جانش تمام‌شود !

**کودکی وتحصیلات پی‌نل**

فیلیپ‌پی‌نل - پدر بیماران روانی ـ در بیستم آپریل ، سال ۱۷٤٥ میلادی ، در « سنت آندره Saint-André ، تارن Tarn ، درجنوب فرانسه ، پابعرصه‌ی وجود نهاد .

درباره‌ی زندگانی«**پی‌نل**» میدانیم که وی در کودکی‌دوستدار تحصیل، بویژه زبان لاتین‌ویونانی،بوده‌است.خانواده‌ی اوتمایل داشتند که وی درخدمت کلیسا درآید، لیکن او خود تحصیل پزشکی‌را بر خدمت به کلیسا ترجیح داد .

«**پی‌نل**» درسال ۱۷۷۳ در دانشگاه «تولوز» بدریافت درجه‌ی

دکتری در طب نائل گردید. وی جوانی بسیار محجوب بوده است، بحدی که حتی نخست از اشتغال به‌پزشکی وتحصیل مال از آن، آزرم داشت، و مدتی را با تدریس ریاضیات به شاگردان خصوصی، امرار معاش میکرد.

انگیزه‌ی غم‌انگیز پی‌نل

در سی و پنج سالگی «پی‌نل»، حادثه‌ای سخت غم انگیز برای وی رخ داد که در حقیقت سراسر زندگی و فعالیت آینده‌ی اورا بکلی تغییر داد. شرح این حادثه چنین است که یکی ازدوستان بسیار نزدیك وصمیمی «پی‌نل» باصطلاح عرف زمان، «دیوانه»، وبه زبان تخصصی امروز «بیمار روانی» گشت. دوست «پی‌نل» را بی‌تأمل به «**دیوانه‌خانه!**» برده در کند و زنجیر کردند. بیمار بینوا پس از چندی، در اثر رنج و شکنج فراوان، از «دیوانه‌خانه» گریخت وبرای رهائی از چنگ دژخیمان آن، بجنگل های اطراف پناهنده شد، ودر آنجا طعمه‌ی گرگهای گرسنه و وحشی گردید.

این واقعه چنان ضربه‌ای پر درد، برپیکر حساس روح «پی‌نل» وارد ساخت که باخود عهدبست، سراسر عمر خویش‌را وقف بیماران روانی وصرف پژوهش درباره‌ی بیماری آنان گرداند. پیمان «پی‌نل» عهدی استوار بود، و وی دراین راه مقدس تا پایان عمر از هیچگونه جانبازی دریغ نورزید.

پی‌نل هنگام توجه به‌امر بیماران‌روانی، ملاحظه کرد که‌متأسفانه غالب از محافل پزشکی نیز ـ هم‌عقیده باتوده‌ی خرافه پرست خلق ـ می‌پندارند که «دیوانگان» ـ باصطلاح آنان ـ عموماً غیر قابل درمان بوده در برابر درد ورنج **حساسیت** ندارند.

**آغاز کار پی‌نل**

«پی‌نل» برای آنکه اطلاعاتی مستقیم و دست اول در باره‌ی بیماریهای روانی بدست ورد، در تیمارستانی که تحت‌نظر یکی از پزشکان آشنای وی اداره میشد، بمطالعه‌ی وضع رقت بار بیماران پرداخت. وی در اینجا دریافت که «جنون»، یا «**دیوانگی**» دارای‌انواع‌ومشخصات مختلف است،وبزودی دانست که «جنون»، دیو یا جن‌زدگی نیست، بلکه واقعاً یك نوع **بیماری** مانند سایر بیماریهاست؛ وبسهولت ممکن است گریبانگیر هر کس، حتی **خوداو** شود. بیماری روانی را بهیچوجه نمیتوان کیفر گناهان و عقوبت آسمانی یا نتیجه‌ی سحر وجادو، «چشم بد»، نفرین اهرمن، یا زنان «سق‌سیاه» وعفریته ونظیر آن دانست.

عقیده‌ی مهم دیگر وی این بود که بیماریهای روانی را نیز میتوان **درمان** کرد، وتنها بایدبه جستجوی‌شیوه‌های مخصوص درمان آنها پرداخت.

**نخستین اثر پی‌نل**

در سال **۱۷۹۱** پی‌نل اولین اثر ثمر بخش خود را که نتیجه‌ی مطالعات تقریباً دهساله‌ی او درباره‌ی بیماریهای‌روانی و درمان آنها بشمارمیرفت، بنام «پژوهشی طبی وفلسفی درباره‌ی اختلالات روانی[1]» منتشر ساخت.

دراین کتاب که بزودی‌موجب شهرت فراوان او گردید، پی‌نل صریحاً اظهار میدارد که بیماران روانی را باید، آنچنانکه درخورشأن ومقام‌انسانی‌است،پرستاری ودرمان کرد. درمان **حق** بیمار و **وظیفه‌ی** پزشك و اجتماع در برابر اوست.

---

1 – Traité Medico-Philosophique sur l' Aliénation Mentale, 1791

پی‌نل در بی‌ستر

در نتیجه‌ی انتشار کتاب پی‌نل و در اثر معالجات موفقیت آمیز وی از بیماران روانی، درسال ۱۷۹۲ پی‌نل به‌سرپزشکی بیمارستان «بی‌ستر Bicêtre» درپاریس منصوب گشت.

پی‌نل از رفتارناهنجار و دژخیمانه‌ی پرستاران «بی‌ستر»، نسبت به بیماران بینوا، سخت متأثر گردید، وتصمیم برآن داشت که هرچه زودتر بیماران را از قید اسارت کند و زنجیر رهائی بخشد. لیکن به وی اخطار شد که باید از مقامات بالاتر و مجلس ملی کسب اجازه کند. فرانسه در این هنگام هنوز در نقاهت دوره‌ی انقلاب بسرمیبرد و طبعاً در مورد کلیه‌ی اموریکه مربوط به بهزیستی و رفاه خلق بود، ضرورت داشت که نمایندگان خلق، رأی خواهی ومصلحت‌جوئی شوند «پی‌نل» با آگاهی به عواقب وخیمی که ممکن است فکر انقلابی‌او - آزادی بخشیدن به طبقه‌ای که طبق تصورعمومی خطربزرگی برای امنیت مردم بشمارمیروند - دربرداشته باشد، مصمم گشت که پیشنهاد خود را بمجلس تقدیم کند. «ژرژ کوتان Couthan» رئیس مجلس‌ملی که خود مردی رنج دیده و مفلوج بود، با دقت تمام بسخنان «پی‌نل» گوش فرا داد، وبرای اخذ تصمیم اظهارداشت که شخصا به «بی‌ستر» خواهد آمد تا از نزدیك وضع «دیوانگان» را به بیند و با آنان صحبت کند.

رییس‌مجلس‌ملی در تیمارستان

روز دیگر هنگامی که «کوتان» مفلوج را برای ملاقات بیماران روانی، به تیمارستان «بی‌ستر» آورده‌ند، بدبختانه عده‌ای از بیماران آب دهان بوی افکنده

بطرف او حمله‌ور شدند. «کوتان» پس‌از این جریان به«پی‌نل» اظهار داشت که او خود شخصاً دیوانه شده است که میخواهد چنین جانوران وحشی ودرنده‌ای‌را از قید بند رهائی بخشد، لیکن با این وصف ویرا ازآزادی‌آنان منع نکرد.

پی‌نل پس‌از کسب‌اجازه، باشادمانی بمیان بیماران‌شتافت وخود شخصاً در گشودن دست وپای‌آنان، به‌پرستاران کمك کرد. وبسیاری ازآنان‌را تنها باذکر کلمات ملاطفت‌آمیز ووعده به‌آزادی وآسایش و کار، نرم ورام گردانید.

**گشایش بندها**

پی‌نل سرانجام با لطف و مرحمت و تفاهم زندانی‌را به بیمارستانی تبدیل کرد. بندهارا به‌آسایشگاهها، زندانبانان جلاد‌را به پرستاران، دیوانگان سر کش و ناآرام‌را به بیماران ملایم و رام، مبدل ساخت.

برای درمان بسیاری از بیماران تنها همین کافی بود که پی‌نل آنان‌را بزندگانی وبازگشت بمیان خانه و خانواده، واشتغال ورهائی ازرنج جانگاه وتحقیر دائم «دیوانه‌خانه»، امیدوار سازد، وبااین‌روش، وی‌عملا کوشید که شیوه‌ی انسانی وثمر بخش تازه‌ی رفتار با بیماران را، به سایرهمکاران و پرستاران وکلیه‌ی کسانی که بابیماران سر وکار دارند، بیاموزد. پی‌نل در عمل نشان داد که بسیاری از بیماران وی بچیزی جز **لطف‌وتفاهم‌وهمدردی** نیازمندنیستند. طغیان یا بدبینی و بی اعتنائی وافسردگی آنها دراثر ناکامی، شکسته دلی و بی رحمی محیط و سرنوشت است و غالباً تنها لطف و صفا و ترمیم دل شکسته‌ی آنان، میتواند بهترین‌چاره‌ی «دیوانگی» آنها باشد.

**پژوهشهای علمی پی‌نل**

پی‌نل نه تنها در مجاهدت علمی « پدر بیماران روانی » بشمار میرود ، بلکه‌وی در پژوهش علمی‌درباره‌ی‌بیماریهای روانی نیز نخستین پیش‌آهنگ وره نورد عصر جدید محسوب میشود . پی‌نل تاریخچه و شرح حالات بیماران روانی خودرا مرتباً یادداشت میکرد ـ امری که قبل از وی کاملا بی سابقه بوده است . وی همچنان پیش قدم در این اندیشه‌ی زایاست که مطالعه در حال‌بیماران روانی ، یعنی در روح‌آسیب دیده ، موجب گشایش‌بینش وازدیاد معرفت ما نسبت بحیات روانی مردان عادی و سلیم‌النفس می گردد .

از نتایج دیگر مستقیم کار پی‌نل در تاریخ روان‌پزشکی نیز یکی اینست که وی توجه جهان علم را باهمیت مغز و رابطه‌ی آن با بیماریهای روانی جلب کرد .

**شاهکار علمی پی‌نل**

در ۱۷۸۹ پی‌نل یکی دیگر از آثار گرانبهای خودرا بجهان علم تقدیم کرده که در حقیقت شاهکار او بشمار میرود . پی‌نل در این کتاب بطبقه بندی منطقی بیماریها میپردازد ، ودر حدود سه هزار بیماری‌را در این طبقه بندی جای گزین ساخته است . در ۱۸۰۲ پی‌نل اثر دیگر خودرا بنام «طب درمانگاهی» منتشر ساخت که آخرین تحقیقات اوست . این آثار بیشتر نتیجه‌ی عمل و مطالعه‌ی دقیق وی در تیمارستان « لاسال پتریر» بود که پی‌نل از سال ۱۷۹۴ در آن بانجام وظیفه مشغول گردیده بود .

**رنجهای پی‌نل**

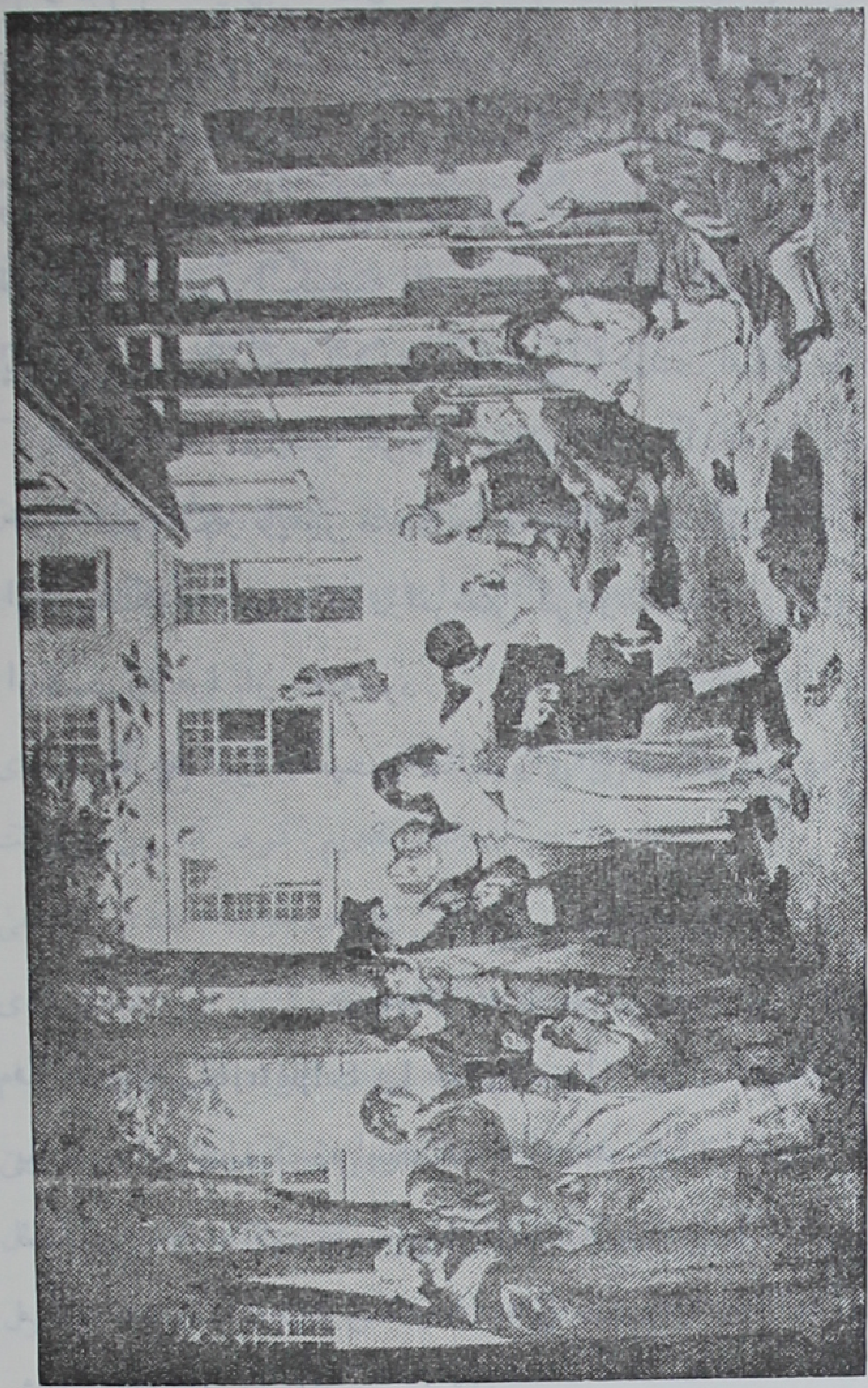
اینها که بر شمردیم کم و بیش همه داستان کامیابی های پی‌نل بود . لیکن درخشیدن، بی‌سوختن میسر نیست . موفقیتهای پی‌نل بهمین سادگیها نصیب وی نگردیده است . رفتار ویرا نسبت به بیماران روانی که اینک جهان با دیده‌ی تکریم وتقدیس مینگرد ، مردم پاریس زمان او باسوءِ ظن و بد بینی تلقی‌میکردند . پی‌نل متهم گشت که مخالفین دولت جمهوری و دشمنان حکومت ملی‌را دربیمارستان خود پناه میدهد . احساسات مردم علیه وی برانگیخته شده بود . توده‌ای آشفته و خشمگین در پاریس ، زمانی درخیابان خواست ویرابا «دست انتقام جوی ملت!» به کیفر رساند . دراینجا مردی پی‌نل‌را ازمرگ حتمی نجات داد که خود مظهرانکار ناپذیر صحت وامانت‌نظریات وی‌بشمارمیرفت - یکی از«دیوانگان» سابقی که دراثرنفس گرم وشفابخش پی‌نل، سلامت نفس از دست رفته‌را باز یافته بود .

تاریخ نیز حقانیت واصالت رای پی‌نل‌را درطی دو قرن گواهی کرده‌است .

**لاسال پتریر**

نقاش مشهور فرانسوی - روبرت فلوری R: Fleury - در شاهکار بی نظیر خود بنام «لاسال پتریرLa Salpétrièr منظره‌ای از تیمارستان «لاسال‌پتریر» در پاریس را ترسیم کرده است که درآن بدستور « فیلیپ پی‌نل » ، برای نخستین بار ، کند وزنجیررا ازدست وپای بیماران بیگناه روانی میگشایند وآنان‌را ازشکنجه‌ی بدنی ورنج جانکاه اهانت‌وتحقیر به شخصیت انسانی رهائی می بخشند .

تابلو جاویدان «لاسال پتریر» بیماران رها شده‌را که بجرم
یك کسالت عصبی یا روانی ، عمری چون تبهکاران خطرناك ، محکوم
به کند وزنجیر بوده‌اند ، نشان میدهد که چون حواریان مسیح به
«پی‌نل» ـ منجی ورهاننده‌ی بزرگ خویش ـ نیایش کنان نگرانند و



منظره‌ای از تیمارستان «**لاسال پتریر**» در پاریس
از روی نقاشی روبرت فلوری

زنی خاضعانه در کنار این مرد بزرگ، زانو بر زمین نهاده بر دست او بوسه‌ی سپاس وستایش نثار میکند.

لاسال‌پتریر تصویری است جاویدان از عظمت روح، وجدان منزه وعواطف آسمانی «پی‌نل» ـ پدر پرفتوت بیماران روانی ـ که بر اعماق قلوب نسلهای بشر، همواره حکومت خواهد کرد.

نهضت بهداشت روان

جهان اندیشمند و خیر خواه امروز، در استقرار بهداشت روان، راهی‌را طی‌می کند که فیلیپ‌پی‌نل در دوقرن پیش، پیمودن آنرا یك تنه آغاز کرد. این راه هنوز به پایان نرسیده است وکار پی‌نل تازه وارد مرحله‌ی جدید خود ـ بسیج جهانی برای نبرد بسود بیماران‌روانی ـ میگردد.

بسیج عمومی در مبارزه‌ی مقدس خود علیه بیماریهای روانی، هنوز موانع فراوانی‌را باید ازمیان بردارد. بالا بردن سطح اطلاعات عمومی نسبت به‌بهداشت‌روان، وزدودن‌تصورات غیرصحیح و پندارهای نادرست ومحکوم کننده در مورد بیماران‌روانی، ازاذهان صدهامیلیون بشر غیر مطلع، از وظائف مهم این بسیج جدید بشمار میرود. هنوز هزارها موقوفه ومؤسسه‌های‌علمی و ملیونها افراد باتحصیلات‌تخصصی، در سراسر جهان، برای تقویت جبهه‌ی مبارزه علیه بیماریهای روانی ضروری است، تا همه باین سخن پی‌نل از صمیم قلب و ایمان راسخ سر فرود آورند که ـ:

«بیماران روانی چون تبهکاران مستوجب عقوبت نیستند. بلکه آنها تنها بیمارانی هستند که وضع رقت بارشان درخور هر گونه توجهی است که دین ما به بشریت رنجور است».

**پایان رسالت**

فیلیپ پی‌نل - پدرپرفتوت بیماران روانی - پس از ابلاغ این رسالت مقدس و عمری جانبازی وفداکاری درتحقق آن ، سرانجام دربیست وشش ماه اکتبر سال ۱۸۲۶ درسن۸۱سالگی، درحینی که‌هنوزدربیمارستان‌لاسال پتریربسر میبرد، دیده ازجهان‌فروبست . امروز یکصد و سی وچهارسال ازمرگ کالبدی پی‌نل میگذرد. لیکن او درواقع نمرده‌است . وی زنده‌ی جاوید است . اندیشه‌ی ملکوتی او امروز بیش از هر وقت بر قلوب ومغز های ما حکومت میکند . ونبوغ پر فروغش چراغ راه بشریت در طریق نبرد او باآلام وبلایای روح خویشتن است . آری ـ :

دولت‌جاوید یافت هر که‌نکونام‌زیست
کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام‌را

# ۲

برو قوی شو اگر راحت جهان طلبی -
که در نظام طبیعت ضعیف پایمال است



## آلفرد آدلر - پدر مبارزه با عقده‌ی خودکم‌بینی*

## ۱۸۷۰ - ۱۹۳۷

امروز دیگر خوشبختانه علوم تربیتی و روان پزشکی ، مانند

* این مقاله نخست در مجله‌ی بهداشت روانی ، شماره ۶ - مهرماه ۳۸، انتشاریافته است.

گذشته ، با وضعی اسف انگیز ، حیرت زده ، و درمانده به مسئله‌ی «**کودکان دشوار**[1]»ـ کودکانی که چیستانی تربیتی، اخلاقی وبهداشتی برای پدران و آموزگاران بشمار میروند ـ نمی‌نگرد ـ هر چند که هنوز راه طی ناشده در این عرضه‌ی پهناور بسیار است . ما امروز در عصری زندگی میکنیم که در سراسر جهان صدها هزار اندرزگاه ، کانون و کلینیك‌های مجهز راهنمائی و مطالعه در باره‌ی دشواریهای تربیتی کودك، وانجمن‌های حمایت کودکان ناقص و بینوا وجود دارد، و روز و شب از هیچگونه کمکی بآنان دریغ نمیکنند . این نهضت مقدس ازمواهب وافتخارات بزرگ عصرماست که بشریت قرن‌بیستم، در برابر تباهکاریهای خود ، بحق میتواند بدان برخود ببالد . لیکن آیا همه میدانند که پیشرفت وتوسعه‌ی این نهضت بهداشتی و تربیتی را در درجه‌ی اول بچه کسانی مدیونیم ، و کدامین فرزندان انسانند که میراثی چنین گرانبها از خود بیادگار گذارده‌اند ؟

دکتر «**آلفرد ادلر**»[2] ـ پدر و یار وفادار کودکان زبون و **خود کم بین** ـیکی ازنخستین‌وبزرگترین‌بنیاد گذاران درمانگاههای اصلاحی کودکان دشوار و ناقص است .

**زندگانی آدلر**

آلفرد آدلر در هفدهم فوریه سال ۱۸۷۰ میلادی در «**پن زینگ** Penzing » یکی‌از توابع «**وین** » پایتخت اطریش ، پا بعرصه‌ی وجود نهاد . پدر وی یکی از بازرگانان‌توانگر غله بوده‌است . وبه فرزندان خود همه گونه‌آزادی لازم را روا میداشته است .

---

1 – Les enfants difficiles = Problem – children
2 – Alfred Adler

خانواده‌ی آدلر یهودی بودند. لیکن وی خود در اوایل بلوغ بمذهب پرستانت گروید. در سال ۱۸۹۵ آدلر بدریافت درجه‌ی عالی دکتری از دانشگاه «**وین**» با قید بسیار خوب، نائل گشت، و با محبوبیت خاصی در میان مردم به پزشکی پرداخت.

در آغازاین قرن «**فروید**» اثر مشهورخودرا در باره‌ی «**رویا**» منتشر ساخت که با تحقیر و کوچك‌نگری محافل پزشکی‌وین روبرو گردید. در این هنگام مقاله‌ای در یکی از روزنامه‌های اطریش علیه رؤیای فروید انتشار یافت که آنرا اثری توهین‌آمیز نسبت بجامعه‌ی پزشکی‌میدانست. آدلرپس ازمطالعه‌ی کتاب، بدون آشنائی‌خاصی بافروید با شیوه‌ای دل پسند، طی مقاله‌ای در همان روزنامه، بدفاع ازفروید پرداخت. این‌پیش آمدمورد توجه فرویدقرار گرفت. و مقدمه‌ی‌دوستی آندوبا یکدیگر گردید. درسال ۱۹۰۲ فروید ازآدلر درخواست کرد که بگروه‌وی به‌پیوندد. آدلر بدین‌ترتیب به«**انجمن روان کاوان‌وین**» پیوست وچندی بعد نیز بریاست آن انتخاب شد.

در سال ۱۹۰۷ آدلر نخستین اثر مشهور خود را بنام «پژوهشی درباره‌ی نارسائی اندامها» منتشرساخت. دراین کتاب، پیش‌درآمد یك مکتب‌جدید روانشناسی‌وزیرساززیستی وطبیعی «عقده‌ی خود کم‌بینی» بخوبی ملاحظه میشود. اختلاف عقیده میان فروید وآدلر پس‌ازانتشار این کتاب روزبروز شدیدتر میگشت. تا جائیکه در سال ۱۹۱۱ آدلر با تنی چند از هم‌اندیشان‌خود، رسماً از فروید جدا شد ویك سال بعد مکتب خود را بنام «**روانشناسی فردی**» نام گذاری کرد. انجمن روانشناسی آدلر نیز از آن پس بنام مکتب وی خوانده شد، و ازسال

۱۹۱۴ مجله‌ی مخصوص روانشناسی فردی، ازطرف انجمن انتشاریافت.

در دوران جنگ بین‌المللی اول ، آدلر بعنوان پزشك نظامی در ارتش اطریش ، به خدمت پرداخت ، ودرحقیقت درهمین هنگام بود که تجربه‌ومشاهده‌ی لزوم تعاون اجتماعی، اندیشه‌ی تئوری «**حس اجتماعی**» را در ذهن بشردوست وی پرورش داد :

درسال ۱۹۲۶ آدلر برای اولین بار، بامریکا رفت واز آن پس چندین بار دیگر ، برای تدریس وسخنرانی، بامریکا سفر کرد ، تاسرانجام در سال ۱۹۳٤ برای همیشه رخت اقامت بدان سرزمین بربست .

آدلر در۲۸ ماه مه سال ۱۹۳۷ دراسکاتلندانگستان، درسفری که بدعوت اسقف انگلیسی برای ایراد سخنرانی در پیرامون روانشناسی خود رفته بود ، در اثر سکته‌ی قلبی ، دیده از جهان بربست ، درحالی که افکار اونزدیك به نیمی ازجهان را تحت سلطه‌ی خود درآورده بود.

زبان اصلی آدلر آلمانی است . لیکن آثار او همه بانگلیسی و غالب از زبانهای دیگر زنده‌ی جهان ترجمه و منتشر شده است . آدلر غالباً برای معلمین سخنرانی میکرد . و اندیشه‌ی لزوم «کلینیك‌های راهنمائی دشواریهای تربیتی کودکان» از افکار اوست . انجمن امریکائی روانشناسی فردی ، اینك دارای سه شعبه در نیویورك ، شیکاگو و لوس آنجلس است . ودر حدود ۲٤ شعبه‌ی دیگر در کشورهای مترقی جهان دارد .

**روان‌شناسی ژرفائی**

«**وجدان مغفول**» ، «خودناآگاه»، «لاشعور» ، « ضمیر مخفی » ، «شعور باطن» ، ـ و یا بالاخره بهرنام دیگری که روان‌شناسان ایرانی آنرا بخوانند ـ ازاکتشافهای

« زیگموند فروید » اطریشی ، پدر «**روانکاوی**» نیست. قبل از وی فلاسفه‌ای چون « **لایپ‌نیز** » از آن سخن گفته بودند. لیکن فروید در برابر روانشناسان معاصر خود که تنها به پژوهش درباره‌ی خصوصیات «**شعور ظاهر**»می‌پرداختند،«**شعور باطن**»یا«**خود ناآگاه**» را محور اساسی روانشناسی وروانکاوی خویش قرار داد.

فروید ذهن آدمی‌را بکوههای یخ تشبیه میکند. شعور ظاهر بمنزله‌ی یك دهم از این کوه یخ است که خارج از آب ودیدنی است. شعور باطن که قسمت اعظم از ذهن وحیات روانی‌را تشکیل میدهد، بمنزله ی بدنه‌ی اصلی کوه یخ است که پنهان از دید گان، در زیر آب است. فروید وظیفه‌ی خود تشخیص داد که غواص روح انسانی شود، به پژوهش درسطح ظاهری شعور اکتفا نکرده به اعماق وژرفای ذهن وقسمت تاریك آن فرو رود، ودر آنجا به جستجو و کاوش پردازد. نگارند گان تاریخ ونقد کنند گان‌مکاتب روانشناسی از آن پس‌باتوجه بدو جنبه‌ی‌سطح ذهن، یا خودآ گاه، وجنبه‌ی ژرفا وعمق آن، یا خود نا آ گاه، هر مکتبی‌را که قسمت وجدان ظاهر و خود آ گاه را مورد مطالعه قرار دهد«**روانشناسی رویه‌ای**» یا «شعوری»و هر مکتبی را که‌به پژوهش درباره‌ی خودناآ گاه پردازد، « **روانشناسی ژرفائی** » یا«لاشعوری» نام نهاده اند.

روانشاسی ژرفائی که بنیاد گذار آن فرویداست، بزودی بسه شاخه‌ی‌اصلی تقسیم گشت: شاخه‌ی فرویدی، شاخه‌ی‌آدلری ،وشاخه‌ی یونگی فرویدنام‌روانشناسی‌ژرفائی خودرا«**پسی کانالیز**»یا «**روانکاوی**»

نهاد. «**یونگ** Jung» به مکتب خویش نام «**روانشناسی کاوشی**» یا تحلیلی گذارد. و **آدلر** روان‌شناس ژرفائی خود را «روانشناسی فردی» نامید.

**روانشناسی فردی**

آدلر نویسنده‌ی یك کتاب درسی در باره‌ی روانشناسی عمومی نیست. روانشناسی وی بیشتر متوجه شناخت شخصیت افراد وزیر ساز و سببهای تکوین آنست. بعقیده‌ی آدلر شخصیت افراد- باوجود وجوه مشترك- دارای تفاوتهای فراوان بایکدیگر است. این تفاوتها عموماً براثر اختلاف وضع خانواد گی آنان‌در کود کی‌است. ازاینرو، برای شناخت عمیق ودقیق هرفرد، باید ویرا بعنوان یك‌موجود منحصر بفرد، یك موجود یکتا وبی نظیر، مورد بررسی قرار داد. آدلر بجهت تأکید جنبه‌ی اختصاصی و انفرادی افراد، روانشناسی خودرا «روانشناسی فردی»نام نهاده است.

روانشناسی فردی، هم از لحاظ توجه به جنبه‌ی عملی تربیتی، وهم ازلحاظ فهم عمومی، ساده‌ترین شاخه‌های روانشناسی ژرفائی، تشخیص داده شده است.

**فرد و خانواده**

در میان سه شاخه‌ی اصلی «روانشناسی ژرفائی»، مکتب آدلر بیش از سایرین به اثر خانواده ومقام کودك در آن، در تشکیل شخصیت وزمینه‌ی خاص واکنش روانی کودك وسبك ویژه‌ی زند گی آینده‌ی او توجه خودرا مبذول داشته است. درحقیقت همین توجه مخصوص آدلر به کانون خانواده وپیوند استوار آن باچگونگی روحیه‌ی افراد است که جنبه‌ی

اجتماعی « روان شناسی فردی » را تضمین میکند و آن را در ردیف اجتماعی ترین مکتب‌های روان شناسی قرار میدهد . بگفته‌ی «**گاردنرمارفی**» روانشناس نامی معاصر آمریکائی ـ : در حالیکه برای تطبیق نظریات فروید با نتایج تحقیقات مردم شناسی فرهنگی کوشش فراوان باید بکار رود ، روانشناسی آدلر چنان بسهولت در درون شبکه‌ی پژوهشهای اجتماعی و همکاری با آنها قرار میگیرد که بهیچوجه تصور نمیرود ، نگاشتن رساله‌ای مخصوص برای نشان دادن جنبه‌ی اجتماعی آن ، ضرورت داشته باشد [۱] .

با توجه بدرجه و مقام کودك در هر خانواده ـ بعقیده‌ی آدلر ـ کم و بیش میتوان تصویری از شخصیت و سبك آینده‌ی زندگی او ترسیم کرد .

برای مثال، کودك دوم خانواده ، معمولا بعلت ناتوانی و زبونی بدنی نسبت بکودك بزرگتر ، و گاه نیز بسبب توجه بیشتری که خواه وناخواه بکودك بزرگترمبذول میشود، کم‌وبیش آمادگی‌زیادی برای طغیان علیه بالا دست پیدامیکند . وی بخاطر اثبات شخصیت و اظهار وجود ، وبرای اینکه باصطلاح جلب توجه وعرض‌اندامی کرده باشد، سر کشی وطغیان میورزد . مفهوم اساسی زندگی در نظر اوتنها در نبرد برای احرازحق ومقام و برتری است . و این خوی سر کشی، لجبازی وسبقت‌جوئی که درکانون خانواده خشت اول‌آنرا بنا می‌نهند،

---

1– Gardner Murphy : an Historical Introduction to Modern Psychology , London ,5 . ed ., 1956 , P . 341

تا حدود نسبتاً زیادی سبک مخصوص زندگی آینده‌ی کودك را در برخورد با دیگران تعیین میکند.

کودك اول برعکس کودك دوم، بگذشته‌عشق میورزد. نسبت به آینده و تحولات آن بدبین است. و به سبك محافظه‌کاران علاقه پیدا میکند. وی می‌خواهد توجه و لطفی را که در کانون خانواده بوی مبذول میشده‌است، همواره برای خود محفوظ بدارد. توجه زیاد پدر و مادر در واقع ویرا بدعادت، وفرده‌ی پرتوقع بار میآورد. انتظار وی تقریباً همواره از دیگران آنست که نسبت به او سرسپرده وفروتن باشند ـ بدون آنکه البته حق چنین توقعی را از دیگران، با صرف مساعی لازم، احراز کرده باشد.

ناپلئون وطبع سر کش و سبقت‌جو وظفرخواه او، ضرب‌المثل تاریخی کودك مقام‌دوم است که درکانون‌خانواده، همواره تحت تحکم وفرماندهی برادران وخواهران بزرگتر ازخود بوده‌است. درحقیقت هم آنان بودند که من غیر مستقیم ویرا به نیل مقام فرماندهی مطلق رهبری کردند.

سروینستون چرچیل، نخست‌وزیرسابق ومحافظه‌کارانگلستان، باتردید خود نسبت به آینده وتمرکزذوق و اندیشه‌ی خویش بعنوان یك مورخ بزرگ در ستایش تاریخ گذشته، مثل اعلای خوی فرزند نخستین در روانشناسی آدلری بشمار میرود.

**عقده‌ی خودکم‌بینی**

میراث بزرگ آدلر که اینك نام آن جزء جدائی ناپذیر کلیه‌ی زبانهای زنده و مترقی جهان بشمار میرود، بحث در باره‌ی علل پیدایش و مبارزه با «عقده‌ی

خود کم بینی » یا «حقارت » است . عقده‌ی خود کم بینی چگونه پیدا می‌شود ؟

در نتیجه‌ی مقایسه‌ی خود با دیگران ممکن است ما خود را دریکی ازسه مراحل زیر احساس کنیم ـ :

۱ ـ خودرا برتر از طرف مقایسه به بینیم ـ خود برتر بینی .

۲ ـ خودرا کمتر و کهتر ازطرف مقایسه به بینیم ـ خود کمتر بینی .

۳ ـ خودرا برابر با طرف مقایسه به بینیم ـ خود برابر بینی .

نتیجه‌ی این مقایسه تا زمانیکه بمرحله‌ی افراط و اغراق نرسد کاملا طبیعی بوده ضمناً خالی ازفایده نیست . برای مثال هنگام مقایسه‌ی خود با شخص برتر از خودمان ممکن است به نواقص و کم داشت های خویش پی برده در صدد رفع وتکمیل وترمیم آنها برآئیم .

«حس خود کمتر بینی» ممکن است صورت مزمن وشدید ونا آگاه بخود بگیرد ، و اثر وعواقب زیانبخش جنبه‌ی مزمن و بیماری آسای آن ، حتی هنگامیکه آگاهانه مقایسه‌ای نیز بوقوع نه پیوسته است، شخص را رنج دهد. دراین هنگام دیگر سخن ازاحساس طبیعی خود کمتر بینی درمیان نیست و ما با «عقده‌ی رنج بخش» خود کم بینی مطلق سر و کار داریم وخود را دیگر آگاهانه با کسی مقایسه نمیکنیم [۱] .

---

۱ ـ ما عمداً در مورد «حس خود کمتر بینی Inferiority feeling» از صفت تفضیلی زبان فارسی با پساوند « ـ تر » (کمتر) و در مورد « عقده Complex از صفت مطلق ( کم ) بدون پساوند « ـ تر » استفاده کردیم . زیرا در صفت تفضیلی ، مقایسه‌ای عمدی و ارادی میان دوچیز ملحوظ است . و در صفت مطلق ، مقایسه‌ای نمی‌شود . و این دو تفاوت نیز در « حس » و «عقده» کم و بیش موجود است .

«عقده‌ی خود کم بینی» یا «حقارت» ممکن‌است. منجر به بیخوابی، بی‌اشتهائی، لکنت‌زبان، عدم توانائی از سخن گفتن در میان مردم، گوشه گیری و فرار از جمع و بسیاری از بیماریهای عصبی و و نظیر آن گردد.

بعقیده‌ی آدلر عقده‌ی خود کم بینی، معمولا درسه دسته ازافراد دیده میشود.:

۱ ـ افراد ناقص‌الخلقه، یعنی افرادیکه ـ بویژه از کودکی ـ دارای نقیصه‌ای بدنی بوده‌اند، وهمواره این کمبود موجب شده‌است خود را در میان همسران خویش زبون‌تر و ناتوان‌تر احساس کنند. مانند کودکی که‌براثرفلج‌یکدست یا پا، پیوسته درجمع کودکان‌دیگر نتواند بطور برابر بازی یا شرکت کند.

۲ ـ افرادیکه از کودکی تحت مراقبت افراطی پدر و مادر خود قرار گرفته‌اند. واینها باز خود ممکن است بدو دسته‌ی کوچك تقسیم‌شوند ـ:

الف ـ کودکان ناز پرورده ـ کودکانی که مورد محبت زیادی قرار گرفته و باصطلاح «لوس» و «ننر» وعزیزدردانه ویکی یکدانه بارآمده‌اند.

ب ـ کودکان مقهور، یعنی کودکانی که مورد سخت گیری زیاد قرار گرفته همواره هر گاه، مثلا خواسته‌اند اظهار وجودی کرده باشند: ازبزرگترها توده‌نی خورده با خشونت مأمور بسکوت و گوشه گیری شده‌اند.

۳ - کودکان ناخواسته ـ کودکانی که در کودکی کمتر مورد توجه قرار گرفته همواره احساس کرده‌اند که در این دنیا گویا موجودی‌زیادی ، سربار، بی‌فایده ، ناخواسته و دوست نداشتنی‌هستند. مانند کودکان سر راهی ، کودکان روابط آزاد ، کودکان خانواده‌های آسیب دیده که با شخص نامهربان سومی مانند زن پدر ، شوهر مادر ، و نظیر آن باید زند گی کنند .

آدلر برخلاف آنچه تصور میرود **کاشف** عقده‌ی خود کم بینی نیست ، بلکه **شارح** آن است . میراث بزرگ وی در این مورد ، همانطور که قبلا اشاره کردیم ، بحث در باره‌ی علل پیدایش این عقده ، و راه مبارزه با آنست . از اینرو ویرا نمیتوان چنانکه برخی گفته‌اند ، مطلقاً پدر « عقده‌ی خود کم بینی » دانست . قبل از وی «**پی‌یرژانه** Pierre Janet» کارشناس‌نامی بیماریهای عصبی‌درفرانسه ، صریحاً سخن از یك «حس کم داشت» و نقیصه ، و عدم تکافو[1] و ارزش ، بعنوان صفت‌مشترك کلیه‌ی بیماران عصبی ، در اثر مشهور خود بنام «مشخصات مهم هیستری» بمیان آورده بود[2]. وآدلر خود باین حقیقت معترف است و اظهارات «**ژانه**» را با نتایج تحقیقات خود هماهنگ دانسته‌کارخودرا دراین‌باره دنباله و توسعه‌ی‌کار «ژانه» میداند[3].

1– Sentiment d'incomplêtude

2– P. Janet : Major Symptoms of Hysteria, ( Eng . trans . ) New York, 1907 , p 312

3– A . Adler : The Neurotic Constitution , Introduction , London, Messrs Routleg-Kegan Paul

**مکانیسم جبران**

بنا برنظر آدلر ، نخستین تجربه و مشاهده‌ی کودك، درمقایسه‌ی‌خود با جهان غیرازخود ، احساس‌زبونی، ناتوانی وبرخورد با موانع‌است . کودك‌ملاحظه میکند که افرادی مستقل و نیرومند در اطراف وی رفت و آمد میکنند . آنها قادرند بمیل خود همه‌کاری را انجام دهند ، پرستاری ، شیردادن ، غذا دادن ، بغل گرفتن ، از زمین‌بلند کردن ، **خوا**باندن ، بازی کردن، وخلاصه همه کار او بسته بلطف و مرحمت آنان است . وی برعکس حتی قادر نیست خود را سراپا نگاهدارد وحرکات خویش را دراختیار گیرد . تنها کوشش و آرزوی او اینست که مانند دیگران بتواند برسرپای خود بایستد، و گریبان خویشتن را از چنگ قدرت مطلق حکومت جهان ومردم ، و ناتوانی بی انتهای خویش برهاند . بعبارت دیگر **قدرت** وتوانائی درنظراو، نخستین «**خیر**» و ضعف‌و**زبونی** تنها «**شر**»مزاحم است. بدین‌ترتیب کوشش طبیعی و اصلی‌فرددر زندگی، چیزی جزتلاش برای رهائی ازضعف ودسترسی بقدرت نیست . بعبارت دیگر **جبران نقیصه** یا بقول **نیچه** فیلسوف آلمانی (۱۹۰۰ - ۱۸۴۳) ، «خواست توانائی» ، « اراده‌ی معطوف به قدرت » ، «برتری جوئی» یا «قدرت‌طلبی» ، بخاطر رهائی‌ازضعف و زبونی و صیانت نفس‌خودمختار و مستقل ،محور اساسی‌تکاپوی حیات بدنی و روانی است .

آدلر دراینجا بوضوح از **فروید** که **جنسیت** را عامل‌اصلی‌تکاپو و ناراحتیهای عصبی و روانی در کودك میداند ، جدا شده به **داروین** و **نیچه** نزدیك میشود .

کودك برای **جبران نارسائی**های خود، بنابرشرایط خانواده، اخلاق‌وسن‌ووضع مالی پدر ومادر واطرافیان‌وموقعیت‌خویش، شیوه‌های ویژه وقابل استفاده‌ای یافته آنها را بمرور تکمیل کرده بکارمی‌بندد. پس‌ازخانواده، **همسایگان**، وسپس محیط **مدرسه**، درتقویت وتکوین و تنوع شیوه‌های «**جبران**» کودك، نقش اصلی را بازی میکنند.

جبران نارسائی و زبونی، متأسفانه همواره به نحو مطلوب، بوقوع نمی پیوندد. کودك برای اینکه احراز مقام و قدرت و جلب توجه کند، وباصطلاح حرف خود را بکرسی بنشاند، گاه ممکن‌است خودرا به‌بیماری زده همواره تمارض کند، یا دورغ بگوید، ویا حتی بدامن بزه‌ها و تباهکاریهای بزرگتر وخطرناکتر، مانند دزدی، مردم آزاری، آدم کشی، پناهنده شود.درهرحال اینکه کودك دیگرچگونه «حب تشخص» وحس «قدرت طلبی» و «برتری جوئی» خویش را ارضاء کند، بستگی کامل به شرائط خانواده، محیط و همچنین وضع بدنی وی دارد.

**سبك زندگی**

یکی‌ازمیراث‌های روانشناسی آدلر، اصطلاح «شیوه» یا «سبك»یا «خط مشی زند گی»[1] است.

هر کس، بعقیده‌ی آدلر، دارای «سبك زند گی» مخصوص بخوداست.

منظور از «سبك زند گی» یك‌فرد، نوع مخصوص **واکنش** او در برابر**موانع** ومسائل‌زند گی است. همچنین نوع خاص وثابت تکاپوی هر کس‌را برای جبران زبونی‌ها و کسب‌قدرت، میتوان «سبك‌زند گی»

---

1– The style of life = The Life-style

اونادید. سبك زندگی **کودك ناخواسته** و مطرود، یا عکس‌العمل معمولی او نسبت بزندگی و اجتماع، گریز از مردم، و یا بدبینی و کینه‌توزی نسبت بجامعه است. سبك‌زندگی **کودك نازپرورده** ولوس یاتیپ «فوفول»، سعی‌در بکرسی‌نشاندن‌حرف‌خود، وانجام‌میل‌خویشتن است، حتی بوسیله‌ی گریه، قهر، ناز و اعتصاب غذائی‌ونظیر آن.

خشت نخستین بنای سبك زندگی‌هر کس، از **کودکی‌**وی، در کانون‌خانواده‌ی او، نهاده میشود. کودك، بنا باقتضای نیازمندیها و شرایط خانوادگی خود، طرق خاصی را برای اجرای مقاصد خویش پیدا میکند که کم کم دستخوش‌تغییرات‌لازم برای تکمیل شده صورت ثابت وعمومی بخودمیگیرد، تا جائیکه طبیعت ثانوی او میگردد.

شناخت‌سبك‌زندگی‌هر کس، یعنی شیوه‌ی معتاد ونسبتاً استوار واکنش او نسبت بمسائل زندگی و محیط، از ضروریات کار هرمربی مصلح، وهرروانشناس وروان‌پزشك است که با بیماران روانی و افراد کژخوی وطاغی، سروکاردارد.

یکی از اشکالاتی که گاه منجر به ناراحتی‌های عصبی و روانی میشود، باطل‌ماندن وخنثی شدن یکباره‌ی سبك زندگی است. برای مثال اگر کودکی را که با توجه به روحیات پدر و مادر خویش، خط مشی خاصی‌را برای‌خودانتخاب کرده‌است، یکباره ازمکانی بمکانی دیگرببرند، یا پدر ومادر اوفوت کرده وی درنتیجه، در برابرمحیط وافرادی اخلاقاً کاملا مختلف قرار گیرد، در اثر غافلگیرشدن و مجهز نبودن، در برابرموقعیت تازه بسهولت ممکن‌است، دچاریأس واستیصال

شود. چنین کسی اگر قادر نباشد که بزودی شیوه‌ای جدید برای زندگی‌خود، درموقعیت جدید اتخاذ کند، باحتمال قوی دراثر احساس شدید زبونی ونارسائی، دستخوش کابوسهای دهشتناك، وفرو کوفتگی های عصبی و روانی خواهد گردید.

**تظاهر بمردی**

ازقرنها پیش در تمدن‌ما، لفظ «**زن**» کنایه از موجود «**ضعیف**» و واژه‌ی «**مرد**» حاکی از «موجود صاحب قدرت» بوده است. معمولا اگر بکسی «زن» خطاب کرده نسبت «زنیت!» بوی دهند، قصد توهین باوداشته خواسته‌اندویرا فردی «ضعیف‌النفس»، «جبون»، غیرمستقل ونظیر آن معرفی کنند. صفت‌هائی از قبیل مکر، حسد، ترس، غیبت، گریه وزاری، اتکاء بغیر، جلوه فروشی، ونظیر آن، که همه حاکی از عدم شجاعت و ضعف‌نفس است، معمولا در عرف ما خوی و صفات «**زنانه**» محسوب شده عکس آنها را جلوه‌ی نهاد «**مردانه**» تلقی میکنند.

مفهوم‌قدرت وضعف که باواژه‌ی‌مردوزن‌توأم است، میراث‌قرنها **تلقین** نیاکان ماست، وحتی‌خواسته ویا ناخواسته، دانسته یا نادانسته، نه تنها مورد قبول مردان است، بلکه زنان نیز بدان اعتقاد میورزند. **پدر**، مظهر قدرت برای دختر است. دختر از کودکی، همواره ناظر بوده‌است که چگونه مادر وی باید از پدر او درانجام امور کسب اجازه کند، وپدرچگونه پیوسته نقش فرمانفرما و رهبر را درخانواده بازی‌میکرده‌است. ازاینروی‌چون «کسب قدرت» ـ بعقیده‌ی آدلر ـ نیازاساسی هرانسان اعم از زن یامرداست، واز آنجاکه درلفظ «مرد»

مفهوم «قدرت و برتری» مندرج است، یکنوع «تظاهر بمردی»، یکنوع «**نرینه‌گری**» یا «مردنمائی» و گریز از «زنانگی» و «**مادینه‌گری**» با چهره‌های مختلف، در تمام شئون زندگانی اجتماعی هر دو جنس ـ زن‌ومرد ـ دیده میشود.

«تظاهر بمردی» جلوه‌ی اشتیاق «قدرت طلبی» و فغان اعتراض آمیز وجدان ناآگاه ضعیفان، نسبت بزبونی و کم‌داشت خویشتن است. «تظاهر بمردی» یکی از جلوه‌های شگفت‌انگیز مکانیسم «**جبران**» در تمدن ماست.

در اجتماع انسان متمدن، چنین بنظر میرسد که هر زنی از «**زن‌بودن**» خود ناراضی است. در صورتی که در میان مردان، کمتر دیده میشود که کسی از «مردبودن» خود، ناخشنود باشد.

جنبش زنان درحقیقت نهضت «نرینه گری» است. شعار آزادی زن ازقیودواسارت گذشته، درحقیقت فرارزن از مفهوم کهن‌سال «زن‌بودن» بمعنی زبونی، و دعوی برابری با مرد، در واقع «تظاهر بمردی» و تصدیق ضمنی مفهوم‌قدیمی‌واژه‌ی «مرد» ـ مظهر قدرت وشجاعت ـ است.

کوتاهی ورزیدن زن نسبت به وظائف مادری، علاقه به انجام کارهای مردانه، پوشیدن و آراستن خود مانند مردان، و بالاخره عشق ورزی زن نسبت به زن یا «**عشق لسبی**» همه ممکن است از جلوه‌های مختلف «تظاهر بمردی» باشد.

خدا ـ مظهر قدرت‌پرستی بشر

تصور **خدا** ـ ذات قادر کامل فنا ناپذیر ـ در نظر آدلر، منبعث از احساس نقص و حقارت دائم بشر نسبت بخویشتن است. مفهوم **خدا** بعنوان مظهر **قدرت** و **کمال**،

درحقیقت ناشی ازحس **«قدرت پرستی»** انسان‌است؛ وستایش‌وعبودیت بمنظور برقراری رابطه با سر چشمه‌ی این قدرت مطلق سرمدی نیز وسیله‌ی « جبران » احساس حقارت اوست . بدین ترتیب هدف «وحدت صوفیانه‌ی خالق و مخلوق» و آرمان عرفانی **فناء فی الله** و **بقاء بالله** صوفیان ـ درنظر آدلر ـ چیزی‌جز ترجمان شوق بی‌انتهای بشر ، برای نیل به **کمال برتری** وقدرت محض نیست .

**حس اجتماعی**

تکاپو برای کسب قدرت ، دارای یك هدف اجتماعی است : اثبات شخصیت ، مقبولیت و سرشناسی درمیان دیگران . ازاینرو هدف‌کلیه‌ی تلاشهای‌فردی، ناچار اجتماعی‌است . بدین‌ترتیبِ اثبات شخصیت ، مقبولیت وسرشناسی بدون وجوددیگران مفهومی ندارد. بعبارت دیگرزندگی‌فرد بدون‌دیگران بی معنی و مهمل است . تنها درمیان دیگران است که شخص میتواند بهدف‌خود ـ قدرت و برتری بردیگران ـ نائل گردد .

از میل برتری‌جوئی یك « حس اجتماعی[1] » ـ میل به بودن در میان دیگران و زندگی با دیگران ـ منبعث میشود . آدلر در اینجا پس از تشریح جنبه‌ی نظری « حس اجتماعی » ، دستور عملی زیر را از آن نتیجه میگیرد که چون‌فرد بدون دیگران‌نمیتواند زندگی کند، ناچار بخاطر صیانت نفس خود باید بحال دیگران مفید باشد ـ : رفاه اجتماع بسته به علاقه‌ی هر یك از اعضای آن نسبت به رفاه دیگران است .

---

1– Social feeling = Gemeinschaftsgefuehl

مسائل زندگی و بهداشت روان

بعقیده‌ی آدلر کلیه‌ی مسائل زندگی قابل برگشت بسه مسئله‌ی اساسی است ـ زندگی با دیگران،کار، وعشق . «هر کس که بااین‌سه مسئله بتواند با مرفقیت نسبی کنار آید » ، آدلر تأکید میکند ، «هیچگاه دچار آسیبی جدی ، اعم‌ازعصبی‌یا روانی‌نخواهدشد»، بعبارت‌دیگرهر کس بخواهدباسلامت روان و آرامش خاطر ، یعنی با خوشبختی زندگی کند باید ـ :

۱ ـ تمرین کند که با دیگران دارای روابط دوستانه باشد .

۲ ـ بانتخاب‌شغلی پردازد که موجب اثبات شخصیت وی گردد .

۳ ـ برای‌خود همسری بر گزینند که میان آندو عشق دو جانبه برقرار و استوار شود .

# ۳

## انسان — موجود روانشی

ارتباط روح و بدن

از دیر باز در انسان ، دو جنبه‌ی مختلف ، بنام «بدنی» و «روانی» یا «جسم» و «روح ،» شناخته شده بوده است . گروهی اصولا روح را موجودی مستقل از بدن می دانستند ، و در اطراف **ازلیت**، **وابدیت** ، وچگو نگی ماهیت یا «**چیستی؟**» و«**هستی**» آن گفتگو میکردند .

یکی از مشکلات فلسفی گذشته همواره مسئله‌ی چگو نگی رابطه‌ی میان روح وبدن بوده است . عموماً برای کسانیکه معتقد به «**تجرد**» و «**استقلال**» روح بوده‌اند ، کیفیت رابطه‌ی روح با بدن ، اسرار آمیز جلوه میکرده است بدین معنی که آنان پیوسته از خود می‌پرسیده اند : ــ درصورتیکه روح موجودی کاملا غیر از بدن است،آیا

ارتباط میان این دو ، ونفوذ روح در بدن ، بچه نحو بوقوع می پیوندد ؟ بخش مهمی از مباحث «**روانشناسی فلسفی**» گذشته را گفتگو در باره‌ی پاسخ به همین مسئله ، تشکیل داده است .

**تکیه‌گاه سخن ما**

خود روح چیست ، آیا وجودی مادی است یا غیر مادی ، آیا قبل از بدن وجود داشته یا با آن بوجود آمده است ، وبالاخره آیابعدازمرگ بدن فانی خواهد شد ویا باقی خواهد ماند . . . اینها مسائلی است که بطور کلی خارج از موضوع بحث ماست . لیکن آنچه که از نظر علمی وتجربی غیر قابل انکاراست ، دو جنبه گی وجود انسان ، یعنی تشکیل او از یك جنبه‌ی بدنی و یك جنبه روانی است .

**نفوذ بدنیات در نفسانیات**

مسلم است که جنبه‌ی روانی و جنبه‌ی بدنی انسان ، در طول حیات او از یکدیگر مجزی نبوده وکاملا بهم مربوط اند ـ :

چند قطره **الکل** میتواند مارا بکلی از حال عادی خارج سازد . درحین مستی ممکن است اعمالی از ما سر زند که بجز از دیوانگان نمی توان انتظار داشت . همچنین «**تبی**» شدید بسهولت میتواند ما را دگرگون سازد . و به هذیان گوئی و « پرت و پلا بافی » بر گمارد . رؤیائی از «**احلام جوانی**» ، در اثر ترشح «**غده‌جنسی**» ، کودکی را بجوان تازه بالغی ، مبدل میگرداند . تغییر حالتی که دراثر «**داروهای مخدر**» در انسان روی میدهد ، از دیر باز شناخته شده بوده است . باچند پکی **حشیش** ، مردمان خودرا در **عالم خلسه وملکوت** احساس می کنند . **مسکالین** - یك داروی مخدر دیگر - جهانی هزاران بار

زیباتر ورنگین‌تر ازجهان واقع، درنظرشخص مجسم می‌سازد. استعمال تریاك، مرفین، هروئین، ته‌ئین، کوکائین، نیکوتین، وده‌ها «**-ئین**» و «**-تین**» دیگر، همه بخاطر تغییر حالت شگرفی است که در روحیه افرادمعتاد ایجاد میکند.

اینها، تنها نمونه‌ای مختصر از «**نفوذ دگرگونی‌های بدنی**» در حالات و «**کیفیات نفسانی**» است.

**نفوذ نفسانیات در بدنیات**

در این مثالها، ما تنها با یك جانب موضوع سروکارداشتیم - : نفوذ بدنیات در نفسانیات. لیکن این نفوذ یك جانبه نیست. نفسانیات نیز بخوبی میتوانند بدن را تحت‌الشعاع خود قرار دهند. یك دگرگونی در وضع روحی فرد، بسهولت ممکن استوضع بدنی او را برهم زند، وآنرادستخوش تغییر وتحول سازد. یك **انتظار** و نگرانی شدید غالباً اثری ناراحت کننده وآنی برروی معده میگذارد. **هول** وهراس یکباره ممکن‌است، شخص‌را **مفلوج**، **نابینا**، ویا **لال** گرداند.

**مرحله‌ی جدید**

توجه باین فعل و انفعال و تأثیروتأثر متقابل بدنیات ونفسانیات دریکدیگر، روانشناسی، **بهداشت‌روانی** وپزشگی‌را، وارد مرحله‌ی‌جدیدی‌ازتاریخ اکتشافات خود ساخته است.

امروز هیچیك از علوم نامبرده، دیگر بشر را مانند گذشته بدو عنصر مختلف، تقسیم نمی کنند. بلکه **انسان** بعنوان «**یك واحد**»، و «**یك کل**» که تنها دارای دونیمرخ، و دوجنبه‌ی مختلف‌بدنی وروانی است، مورد مطالعه قرارمیگیرد.

توجه باین خصوصیت «روانتنی» انسان در روانشناسی، ما را ناگزیر ساخته است که همواره با تحقیقات فیزیولژی بدنی آشنا و هماهنگ باشیم. و در پزشکی، بخاطر بهداشت و درمان آندسته از بیماریهای بدنی که دارای منشاء روانی هستند، شاخه‌ی جدیدی را بنام‌طب «پسی کوسماتیک» یا «پزشکی روان‌تنی» بوجود آورده‌است.

**پزشکی روانتنی**

هنگام **ترس**، احیاناً رنگمان می‌پرد، قلبمان بسختی‌می‌تپد، نگاهمان‌خیره میشود، نفسمان تنگی میکند، لرزه براندامامان می‌افتد، بزاق دهانمان از ترشح، می‌ایستد، موی براندامامان راست میشود ونظیر آن... هنگام **خشم** خون بمقدار بیشتری در سطح بدن بجریان می‌افتد، و درنتیجه چهره برافروخته و دیدگان سرخ رنگ میگردند. نفس بشماره می‌افتد، پرده‌های بینی فراختر می‌شود، رگهای پیشانی و گردن برجسته و و ستبر میگردد. ترشح برخی از غدد افزونی می‌یابد، دهان کف میکند و گاه زهرآگین میشود. و از همین روست که زخم انسان و حیوان‌خشمگین، خطرناك و زهرآگین‌است. زنان شیرده نیز هنگام خشم، بسهولت ممکن است، شیرشان زهرآگین‌شود، وطفل شیرخوار را مسموم سازد.

هنگامی که در اطاق **انتظار** دندان پزشک برای فرا رسیدن نوبت خود نشسته‌ایم‌از زمانیکه درانتظار ورود مسافری در فرود گاه بسرمی‌بریم وهواپیما تأخیر‌میکند، هنگامیکه در پشت اطاق امتحان درانتظاری‌جانسوز بی‌تابی میکنیم، تا نام مارا فراخوانند، ویا ده‌ها مورد دیگر که در «**بیم‌وامید**» و درانتظار شدید، بسرمی‌بریم، غالباً

یك نوع ناراحتی در اطراف معده و قلب خود احساس میکنیم. حرکاتمان نامنظم میشود، بابی‌حوصلگی باین طرف و آنطرف میرویم. پیوسته بساعت خود نگاه میکنیم، زمان بنظرمان طولانی‌تر جلوه می‌کند، و مانند آن...

اینها تنها نمونه‌های ساده و پیش‌پا افتاده‌ایست از آنکه حالات نفسانی‌ما بدن ما را تحت تأثیر قرار میدهد.

**ترس و خشم** ممکن‌است ما را بیمار و فلج سازد، ویا درصورت شدت منجر بمرگ و سکته‌ی آنی ما گردد. و انواع فراوانی از بیماریهای «**حاد**» و «**مزمن**» را سبب شود.

تشخیص و درمان این نوع **بیماریهای بدنی که دارای منشاء روانی هستند**، شاخه‌ای جدید را در پزشکی بوجود آورده‌است که بنام طب «پسی کوسماتیك» یا «**روان‌تنی**» خوانده میشود. پزشکی روان‌تنی، شدیداً به همکاری روانشناسی و روان پزشکی نیازمنداست.

**تاریخ پزشکی روان‌تنی**

ازقدیم کم و بیش پزشکانی یافت شده‌اند که با روشی‌خاص، غیرازروش‌پزشکی بمعالجه‌ی «**بیماریهای‌روان‌تنی**» دست‌آزیده‌اند ابن‌سینا و ابومحمد زکریای رازی - پزشکان وفلاسفه‌ی عالیمقام ایرانی - ازجمله نخستین مردانی هستند که بمعالجه‌ی بیماریهای روان‌تنی، پرداخته‌اند. داستانهای این معالجات در آثار فارسی ذکر شده‌است. **ابن‌سینا** از جمله یك جوان را که از **عشق** بیمار شده بوده است، و همه از تشخیص بیماری اوعاجز شده بوده‌اند و نیز دختری را که به **فلج روان‌تنی** مبتلا بوده است، و **زکریای‌رازی** نیز یکی از امراء را که به فلجی از نوع

روان تنی ، دوچار شده ، بوده‌است ، معالجه کرده‌اند که شرح آنها را در احوال آن دو بزرگ میتوان یافت .

لیکن توجه جدی و علمی به تشخیص و معالجه‌ی بیماریهای روان‌تنی از افتخارات قرن بیستم است .

جنگ جهانی اول ، بسیاری از پزشگان را با بیمارانی مواجه ساخت که تغییرات بدنی و بیماریهای آنها بهیچ روی دارای منشاء بدنی نبوده بیشتر از اختلال دروضع **عواطف** و برهم خوردن توازن و **تعادل روحی** آنها ، سرچشمه میگرفتند. تحقیقات درروی اینگونه بیماران، درسی‌ساله‌ی اخیر ، بسیاری از محافل پزشگی جهان مترقی را متوجه این‌نکته ساخت که تقسیم‌بندی قدیم «**تن پزشگی**» کلاسیك را باید مورد تجدید نظر قرار داده ازاین پس درباره‌ی انسان ، بعنوان یك «**واحد دو جنبه‌ای**» به پژوهش و بررسی پردازند. **آسیب‌شناسی** و تشخیص بیماری‌ها جنبه‌ی «**چند بعدی**» بخود گرفت . روح و بدن تنها **دو** جنبه از **یك** موجود شناخته شد .

**تعریف بیماریهای روان‌تنی**

بدین ترتیب بیماریهای روان‌تنی، آن نوع از بیماریهای بدنی‌تشخیص داده‌شد که در درجه‌ی اول نتیجه‌ی اختلال عواطف وبرهم خوردن وضع روحی بیمارمیباشند.

**انواع بیماریهای روان‌تنی**

در دسامبر سال ۱۹۴۹ میلادی ، در کنفرانس **«انجمن تحقیقات بیماریهای‌عصبی و روانی»** تحت عنوان «فشارزندگی‌وبیماریهای بدنی» ، هشت نوع مهم «بیماری روان تنی» تشخیص داده شد که در اثر فشارهای روحی بوجود می آیند.

از جمله‌ی این امراض ، بیماریهای زیر را میتوان نام برد ـ :

۱ ـ سردردهای عصبی و میگرنها

۲ ـ بیماری قند در اثر اختلال در میزان ترشح انسولین از لوزالمعده .

۳ ـ اختلال در رشد ، در اثر اختلال در ترشح غده‌ی رشد و ترشحات لازم دیگر

٤ ـ پاره‌ای از بیماریهای روان‌تنی چشم

٥ ـ آستما و بیماریهای دیگر دستگاه تنفس

٦ ـ پاره‌ای بیماریهای‌معده و دستگاه گوارش، استفراغهای هیستریك ونظیر آن

۷ ـ پاره‌ای ازحساسیت‌ها و بیماریهای پوست

۸ ـ بیماریهای روان تنی جنسی مانند ضعف قوه‌ی باءِ ، سرعت انزال یا ناتوانی از انزال ، . . .

در میان جهازهای مختلف‌بدن ، جهاز غده‌های‌درونی یا دستگاه شیمیائی بدن ، در واقع حد مشترك و مرکز اصلی تأثیر و تأثر متقابل بیماریهای روان تنی بشمار میرود . وما دراینجا مهمترین‌نکات مربوط به آنرا ، باختصار ، مورد گفتگوقرار میدهیم .

**دستگاه شیمیائی بدن**

در برابر جهازهای مختلف بدنی مانند جهاز هاضمه ، جهاز تنفس و جهاز گردش خون ، جهازدیگری نیز وجود دارد که میتوان آنرا دستگاه یا جهازشیمیائی بدن نامید .

دستگاه شیمیائی بدن، کارخودرا بوسیلهٔ ترشح موادی شیمیائی در بدن انجام میدهد. نمونه‌های بسیار آشکار این ترشحات که با آن آشنا هستیم، آب دهان، و اشك چشم است.

**تعریف غده**

دستگاه شیمیائی دارای مراکز و یاکانون‌های متعددی است که در قسمت‌های مختلف بدن، جای دارند. این کانونهای شیمیائی بدن که بمثابهٔ آزمایشگاههای تولیدی مواد شیمیائی بشمار میروند، «**غده**» خوانده میشوند.

**انواع غده‌ها**

غده‌ها را، بنا برطرزترشح آنها، بدو دستهٔ اساسی تقسیم کرده‌اند: غده‌های داخلی، یا درون‌ریز، وغده‌های خارجی یا برون ریز.

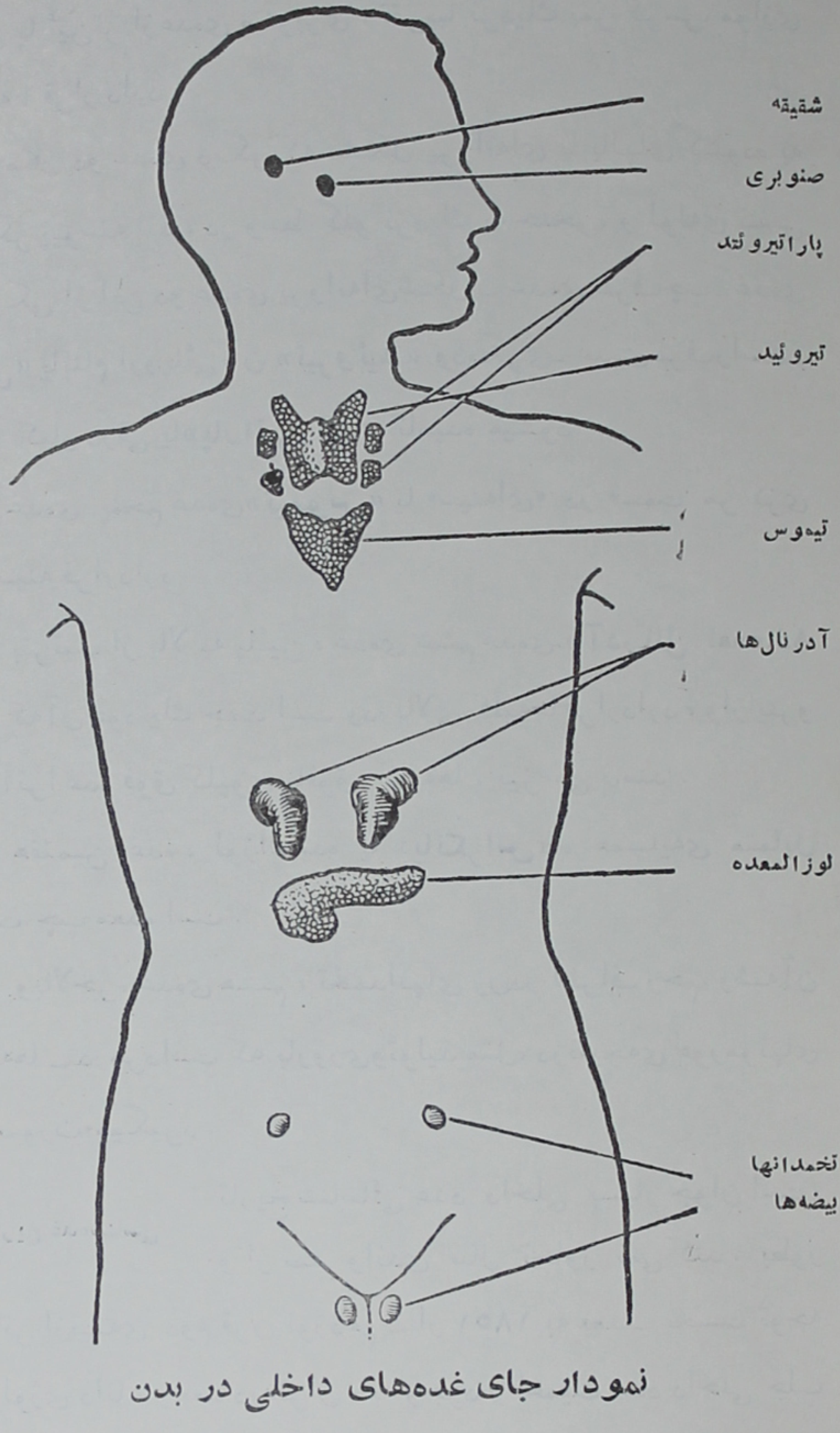
منظور از غدد داخلی یا درون ریز، غده‌هائی است که ترشحات خود را مستقیماً و بدون واسطه بدرون‌خون میریزند. غدد خارجی یا برون ریز، غددی هستند که ترشحات آنها درخارج از خون میریزد.

نمونهٔ غده‌های مترشح خارجی، غدد اشگ چشم و غده‌های آب دهان است.

ضمناً در بدن غده‌هائی یافت میشوند که دارای هر دو نوع ترشح داخلی‌وخارجی هستند. نمونهٔ این‌دسته ازغدد نیز، غدهٔ لوزالمعده یا پانکراس است.

**شماره وجای غده‌ها**

شمارهٔ مهمترین غده‌های داخلی هشت‌است. از این هشت عده، غدهٔ **صنوبری** و غدهٔ **شقیقه** ای، دردرون‌سرودرقسمت زیرین مغزجای دارند. غدهٔ‌شقیقه‌ای




نمودار جای غده‌های داخلی در بدن

اندکی پائین‌تر ازغده‌ی صنوبری ، تقریباً نزدیك بمرکزسر، موازی باشقیقه ، قرار دارد .

مکان دو غده‌ی دیگر که بشکل پروانه‌ای با بالهای گشوده به یکدیگر پیوسته اند ، در وسط گلو نزدیك به حنجره و لوله‌ی تنفس است. یکی از این دو غده‌ی پروانه‌ای‌شکل ـ غده‌ی طرف‌چپ ـ غده‌ی «درقی» یابنام اروپائی آن «**تیروئید**» ودیگری ـ غده‌ی‌طرف‌راست ـ غده‌ی کنار درقی یا«**پاراتیروئید**» نامیده میشود

غده‌ی پنجم غده‌ی«**تیموس**» یا «سینه‌ای» در قسمت مرکزی بالای سینه قراردارد .

بترتیب از بالا به پائین ، غده‌ی ششم غده‌ی «**آدرنال** Adrenal است، که‌آن‌خود یك جفت است ودربالای کلیه‌ها قراردارد ، وازاینرو جفت آنراغدد فوق کلیوی یافوق کلیه‌ها ، نیز می نامند .

هفتمین غده ، لوزالمعده یا «**پانکراس**» ، همسایه‌ی متمایل به سمت چپ معده است .

وبالاخره غده‌ی هشتم ، تخمدانهای زن‌در اطراف رحم، وشبه‌آن ـ بیضه‌ها ـ درمرداست که باروری‌وتولید مثل، درنتیجه‌ی هورمونهای آنها صورت میگیرد .

**تاریخ غده‌شناسی**

تاریخ شناسائی غدد داخلی بسیار جوان است ، و از صد واندی سال تجاوز نمی کند. بطور دقیق تر ازنیمه‌ی دوم قرن نوزدهم ـ از ۱۸۵۱ به بعد ـ نخست توجه فیزیولوژی دانا ، و بعد دیگران ، به وجود و اهمیت غدد داخلی جلب

شد . شناخت غدد داخلی ، و اهمیت‌کار آنها ، امروز خود یکی از رشته های تخصصی مهم بشمار میرود ، و پژوهش و اکتشاف در این زمینه با سرعت و جدیتی خاص ادامه دارد .

**غده‌ها و بهداشت روان**

در میان دو دسته‌ی اصلی از غده‌های بدن ـ داخلی وخارجی ـ آنچه که در ارتباط بدنیات و نفسانیات در درجه‌ی اول اهمیت قرار گرفته مورد توجه خاص روان پزشکی و **بهداشت روانی** است ، ترشحات ، و طرز کار غده‌های درون ریز است .

**اهمیت غده‌ها**

اهمیت زیاد غدد داخلی ، زمانی آشکارمیشود که اختلال درطرزکار وترشح آنها روی‌دهد . «پرکاری» یا « کم‌کاری» این‌غده‌ها هریك بیماریهای دشواروبدفرجامی را سبب میشود که هم جنبه‌ی بدنی ، و هم جنبه‌ی روانی دارند . برای مثال تنها کم‌کاری یکی‌ازغدد درون‌ریز ـ غده‌ی تیروئید ـ کافی است ، کودکی را بموجودی زشت‌اندام وبدقواره ، وهیولائی ابله وبیشعور ، مبدل گرداند .

بطورکلی ازکارافتادن ، یا خارج ساختن هر یك از غدد داخلی ، بسهولت ممکن است منجر بمرگ بیمار شود .

**ارزش‌درمانی‌هورمونها**

پزشکان ، هنگام کم کاری غده‌های درون ریز و کمبود هورمونها ـ ترشحات غدد داخلی ـ مواد مشابه را بطور مصنوعی برای بیمارتجویزمیکنند . در صورتیکه کمی هورمونهای لازم ، بزودی جبران شود ، معمولا آثار بیماری از میان میرود .

اهمیت تزریق وتلقیح مصنوعی «هورمونها» در درمان بیماریهای مختلف بحدی است که حتی امروزه امید آن میرود که در آتیه‌ی نزدیکی بتوانند، بسیاری از بیماریهای سخت بدنی - مانند سرطان - وبیماری‌های روانی‌را، با کشف هورمونهای جدیدتر، و یا ازترکیب آنها، درمان نمایند.

**هورمونها وخودشناسی**

کشف غدد داخلی و هورمونها، یکی از بزرگترین اکتشافات بشر در زمینه‌ی **«خودشناسی»**، و در نتیجه‌کامیابی او، در تلاش جانفرسای‌وی، برای بهتر زیستن بشمارمیرود.

**ارکان دستگاه شیمیائی**

درمیان هشت غده‌ای که برشمردیم، در جهاز شیمیائی‌بدن، پنج غده - شقیقه‌ای، تیروئید، پاراتیروئد، فوق‌کلیوی وجنسی - دارای اهمیت بیشتری‌بوده وبمنزله‌ی ارکان جهاز شیمیائی بشمار میروند. ازاینرو، وهمچنین ازنظراهمیتی که این غده‌ها درارتباط میان بدنیات ونفسانیات وهمکاری بایکدیگر دارند، ما بتوضیح بیشتری درباره‌ی‌کار هریك از این غده‌ها، به‌تنهائی می‌پردازیم.

**شاه غده‌ها**

در نظام شیمیائی بدن، یا بطوردقیق‌تر، درجهاز غده‌های داخلی، غده‌ی شقیقه‌ای جنبه‌ی سروری و رهبری سایرغدد را داراست. هورمونی که ازغده‌ی شقیقه‌ای مترشح میشود، سایر غده‌ها را بترشح و کار برمیگمارد. از اینرو اختلال درکار این‌غده، موجب اختلال درکار اکثر ازغده‌های دیگر میگردد.

غده‌ی شقیقه ای را ازنظر جنبه‌ی رهبری آن درخانواده‌ی غده‌ها، به رهبر یك ارکستر وسمفونی بزرگ ـ سمفونی حیات ما ـ تشبیه کرده اند. بدون این «رهبر»، نظام بدنی و روانی ما از هم پاشیده خواهد شد.

غده‌ی شقیقه‌ای، نه تنها غدد داخلی، بلکه غدد خارجی‌را نیز متأثر میسازد. بکار افتادن غده‌های مولد شیر در پستان مادر، پس از تولد نوزاد، در حقیقت در نتیجه‌ی تأثیر هورمون غده‌ی شقیقه‌ای برروی غدد مولد شیر است، بسیاری از خواص این غده هنوز شناخته نشده است.

غده‌ی شقیقه‌ای ـ ازنظر کالبد شناسی ـ خودمتشکل از دوغده‌ی بهم پیوسته است. وبدین ترتیب از زمره‌ی غدد «جفتی» بشمار میرود. اندازه‌ی آن در حدود یك نخود است ونزدیك به پنجاه هزار رشته‌ی عصبی داخل آن میشود.

برخی ازغده شناسان حتی معتقدند که انجام برخی از بزه‌ها وجنایات، باترشحات غده‌ی شقیقه‌ای ارتباط دارد، لیکن این‌امر هنوز مسلم نیست.

**هورمون‌رشد**

یکی از ترشحات قابل ذکر غده‌ی شقیقه‌ای بنام«**هورمون‌رشد**» خوانده شده است. در اثر تزریق این«هورمون» بیك موش، حیوان مورد آزمایش تادو برابر اندازه‌ی معمولی خود بزرگ شده است. برای تسریع در رشد «**کودکان دیررس**»غالباً ازتزریق مصنوعی‌این ماده، استفاده میکنند.

**غده‌ی تیروئید**

دومین غده از ارکان چهار گانه‌ی نظام شیمیائی بدن ما ، غده‌ی تیروئید است . مقدار هورمونی که این غده ترشح میکند - تیرو کسین Thyroxin - تنها به در حدود یك قاشق چایخوری درسال بالغ میشود لیکن جزئی‌ترین کمبود این ماده ، ممکن است کودك نو زادی‌را به « هیولای کوتوله »ی بد قیافه ، وابله بیهوش وبی استعداد ، وبی احساساتی تبدیل نماید .

بالا رفتن وپائین آمدن درجه‌ی‌فعالیت بدنی نیز ، بستگی کامل باافزایش یاکاهش مقدار هورمون آن دارد. اینکه فردی همواره تنبل، خواب‌آلود، و کسل ، ویا برعکس سرزنده وفعال وپر انرژی وسرحال باشد ، ارتباط زیادی باترشح تیروئید دارد .

باافزایش سن ،مقدارهورمون تیروئید،روبکاهش‌مینهد، و بهمین جهت است که افراد سالخورده‌حساسیت بیشتری دربرابر سرما دارند، چون بدن آنها بحد کافی ایجاد حرارت نمیکند .

کمبود هورمون تیروئید بسهولت در یك زن جوان - بجهت پائین آوردن فعالیت‌های بدنی و بویژه جهاز آبستنی - ممکن است مانع از آبستنی گردد .

در برابر جنبه‌ی کم کاری وتفریط تیروئید در ترشح هورمون ، حالت افراط یاپرکاری آن نیز ، قابل توجه است . دراین هنگام فشار خون بالا میرود،ضربان قلب شدید میشود، ومواد غذائی خیلی سریعتر از حد معمول بدل ما یتحلل میگردد ، وشخص به اشتهای بیماری آسا و«**مرض جوع**» مبتلا میشود .

ازنظر روانی افزایش تیرو کسین - هورمون تیروئید - در بدن

ایجاد ناراحتی‌های عصبی ، حساسیت زیاد و پریشانی خاطر مینماید .

**تیروئید و عواطف**

تیروئید آشکارا مؤثر در عواطف وخودنیز ، متأثر ازآنست . اختلال درکار تیروئیدموجب تغییراتی‌نامطبوع ، هم دربدن وهم در**شخصیت** میگردد. و ناراحتی‌های **عاطفی** نیز متقابلا درکار تیروئید ، تولید اختلال و آسیب میکند .

درتحقیقاتیکه در زمینه‌ی حساسیت تیروئید دربرابر ناراحتی‌های عاطفی، در آزمایشگاه ویژه‌ی تیروئیدشناسی جانزهابکینز[1] در امریکا ، بعمل آمده‌است، باثبات رسیده است که تقریباً کلیه‌ی قربانیان «هی‌پرتیروئیدیسم Hyperthyroidism یا پرکاری‌بیماری آسای‌تیروئید ، بیماریشان با ناراحتی و اختلال در تعادل «**حیات‌عاطفی**» آنها شروع شده‌است . یك بیماربانوئی بوده‌است که ناگزیر از متارکه‌ی باشوهر خویش میگردد . دیگری دشواریهائی در زندگانی زناشوئی داشته و بااندیشه‌ی **متارکه** دست بگریبان بوده‌است . سومی مادری بوده‌است که تاب‌تحمل جدائی ازفرزند را نداشته وپسرش دراثر عروسی ازوی جدا میشود .

تیروئید درمیان غدد درون نیز ، بهترین شاهد است که چگونه روانشناسی‌به آستانه‌ی «**تن روانی**» وپزشکی‌بمرحله‌ی «**روان‌تنی**» نزدیك میگردد .

**پاراتیروئید**

پاراتیروئید همسایه‌ی‌طرف راست‌تیروئیداست . پاراتیروئید خود متشکل ازیك‌خوشه است که ازچند غده‌ی کپسولی شکل بوجودآمده‌است .

پاراتیروئید عهده‌دار توازن‌کلسیوم در خون است. اختلال درکار

1- Johns Hopkins Thyroid Clinic

پاراتیروئید، موجب بهم خوردن توازن اندازه‌ی کلسیوم در خون میگردد. و تغییر در اندازه‌ی کلسیوم خون نیز با تغییرات ناگوار شخصیت توأم است.

سازگاری فرد در محیط خانواده، مدرسه و اجتماع و بینش او نسبت بدیگران باندازه‌ی کلسیوم وفسفر موجود در خون وی بستگی نزدیك دارد.

کسانیکه مبتلا به اختلال پاراتیروئید میگردند، نمی‌توانند با زندگی ومردم از در آشتی درآیند.

اخیراً کودکی با عصبانیت کتاب خود را بطرف آموزگار خویش‌پرت میکند. درچند روز بعد رفتاری مشابه آن‌نسبت بدیگران ازخود نشان میدهد. کودك کژخوی را در اثر توصیه‌ی مدیر دبستان ناچار بنزد روان پزشك میبرند. چندین معاینه، از طرف متخصصان مختلف،سرانجام‌منشاء ناراحتی ویرا‌نشان‌میدهد: غده‌ی پاراتیروئید کودك خوب کار نمیکرده و مقدار کلسیوم خون وی پائین آمده بوده است. درنتیجه، پزشك معالج مقداری قرص کلسیوم برای وی تجویز میکند. اندکی نمیگذرد که «کژخوئی» کودك رو به بهبودمی‌نهد، و کودك تندخو سلامت نفس از دست رفته را بازپس می‌یابد.

**غدد فوق کلیه‌ها**

غالب از غده شناسان، غدد فوق کلیوی یا «آدرنال» را، از نظر اهمیت، بعد از غده‌ی شقیقه‌ای مهمترین غده و رکن مهم دستگاه شیمیائی بدن میدانند. ازاین‌غدد هورمونهای‌مختلفی که هریك دارای اهمیت فراوانی‌است - ازجمله هورمونهای‌جنسی - ترشح میشود.

درمواقع ترس یا خشم ، غده فوق‌کلیوی تحت تأثیراین‌دوعاطفه شروع به فعالیت میکنند. هورمونی که در این هنگام ازاین غده در خون‌پخش میشود، موجب ازدیاد قدرت‌استقامت وفعالیت بدن‌میگردد. با توجه به ازدیاد نیروی بدنی، درمواقع لزوم ، دراثر ترشح هورمون غده‌های فوق‌کلیوی، آنها را غده‌های «**ستیز و گریز**» نیزنام نهاده‌اند.

کاهش ترشح هورمونهای غده‌فوق‌کلیوی ، موجب کمی اشتها ، ضعف‌عمومی ، وبی حسی وخواب‌آلود گی، حساسیت زیاد وفقدان میل جنسی میشود.

افزایش‌هورمونهای‌غده‌فوق‌کلیوی‌موجب« **بلوغ‌زودرس بدنی** » در پسر و دختر میگردد. یك پسر شش ساله ممکن است در نتیجه‌ی افزایش هورمونهای غده فوق کلیوی ، دارای پشت لبی باصطلاح کاملا سبز وسایر آثار بلوغ‌یك پسرچهارده ، پانزده ساله شود. دردختران ، پرکاری این غده ممکن‌است موجب ابتلای بعادت زنانه درسه ـ چهار- سالگی گردد.

صدای‌درشت‌وموی زیاد ، وپیدایش سایرصفات اختصاصی‌مردان، درزنان ، پس‌ازبلوغ ، ممکن است دراثر ترشح اضافی یکی‌ازغده فوق کلیه‌ها باشد. و بدیهی است که این تغییرات بدنی همواره با تغییراتی در روحیه‌ی صاحبان آنها همراه است.

زنی که در اثر پر کاری غده فوق کلیه‌ها ، بیشتر دارای صفات مردان است، بسهولت ممکن است که در زندگانی زناشوئی و روابط خود با شوهرش دچار اشکالاتی گردد. تمایل برخی اززنان‌درشت‌اندام

و «**مردنما**» ومردصفت، بمردان‌ظریف‌اندام و «**زن‌منش**» وبالعکس، احیاناً باوضع‌ترشح هورمونهای‌غده فوق‌کلیوی آنها ، بی‌رابطه نیست.

**غده های جنسی**

منظور از غده‌های جنسی- در درجه‌ی اول در مرد ، بیضه‌ها ، و در زن تخمدانهاست ، مرد دارای یك جفت بیضه وزن‌نیز دارای یك‌جفت تخمدان است. برعکس تخمدانهای زن که ، پنهان از دیدگان ، در اطراف رحم قرار دارند ، بیضه‌ها در مرد بخوبی مرئی هستند . وهمین دیدنی بودن غده‌ی‌جنسی مرد موجب شده است که خیلی بیشتر از سایر غده‌های درون‌ریز ، مورد توجه قرار گیرد .

**اختگی**

رسم «ازمردی انداختن» یا «اخته ـ» و «خواجه ساختن» غلامانی که در اندرون حرمسراهای سلطنتی و اشرافی به پاسداری زنان و نظارت امور داخلی اشتغال داشته‌اند ، از قرنها پیش معمول بوده است . ـ منظور از اخته کردن ، ازکار بازداشتن وقطع ودرآوردن بیضه‌ها در مرد است .

مسلمانان این رسم را از رومیان فراگرفتند ، و از آن پس در کشورهای اسلامی معمول گردید . در نتیجه‌ی این رسم غیرانسانی ، طبقه‌ی محرومی بنام «خواجه سرایان» ـ یعنی مردان تیره‌روزی که معمولا آنهارا بخاطر ارضاءِحس جاه‌پرستی وتجمل‌دوستی‌فرمانروایان و توانگران خودکامه‌ی ما ، اخته میکردند ـ بر سایر طبقات محروم اجتماع افزوده گردید .

دام‌پروران نیز ازقدیم بمنظور فربه ساختن یا اغراض‌دیگری ، به اخته کردن‌خروس یا گاو ، ویا سایر دامهای دیگر، می‌پرداخته‌اند.

**زبونی جنسی وخود کم بینی**

توانائی جنسی بطور کلی، دلیل بر کمال شخصیت، وبویژه درمردان، درطی قرون متمادی، نشانه‌ای از «مردی و مردانگی» بشمار رفته است. بسیاری از اجتماعات بشری - متأسفانه هنوز هم - به بینوائی که دچار ناتوانی جنسی است، بادیده‌ی، یکنوع، کوچك‌داشت، واهانت، ویاترحم، می‌نگرند. یکی ازنگرانی های معمول بسیاری ازجوانان ما، هنگام زناشوئی، آنستکه مبادا از «ازاله‌ی پرده‌ی بکارت عروس» عاجز شوند، و-باصطلاح - «پشت در!» بمانند. زنان منتظر رؤیت «خون‌بکارت» پشت در حجله‌ی زفاف که داوران سلامت دوشیزگی‌عروس محسوب میشوند، در خانواده های قدیمی ونیمه متجدد ما، دامادی‌را که «پشت در بماند»، گاه بشدت تمسخر و تحقیر میکنند.

بدین ترتیب، «**توانائی جنسی**» در عرف ما، یکنوع «**سمبل مردی**» و «**رجولیت**»، بشمار میرود. اینك بدیهی‌است که در برابر این نوع نظر ونگرش سخت گیر اجتماع، اگر کسی فاقد توانائی جنسی باشد، بسهولت ممکن است دستخوش عقده‌ی خود کم بینی و یأس گردد. حتی گاه کسانی یافت میشوند که در اثر «زبونی جنسی» به «خود کشی» اقدام میورزند. ما خود ناظر شواهدی‌چند دراین مورد، حتی درمیان طبقات تحصیل کرده‌ی اروپا دیده‌ی خود، بوده‌ایم.

خود کم بینی ورنج روحی، به سبب ناتوانی جنسی، پدیده ای است شایع که اختصاصی به جامعه‌ی ما ندارد. یك نگاه‌بعموم مجله‌های خارجی مربوط بمسائل جنسی، بویژه بخش پرسش و پاسخ آنها،

بخوبی نشان میدهد که چگونه ناتوانی جنسی، درجوامع مترقی غرب وامریکا نیز بفراوانی سبب رنجهای روانی وخود کم بینی‌های افراطی میشود. کلیه‌ی «**روانشناسان مشاور**» امور زناشوئی، وپزشکان متخصص امراض جنسی شواهد فراوانی ازارتباط ناتوانی‌های جنسی وخود کم‌بینی‌ها وناراحتی‌های روانی، در دست دارند.

**رنجهای روانی خواجگی**

افرادی که دچار ناتوانی جنسی میگردند، بزودی ممکن است حس خود کم بینی در آنها روبتزایدنهد، و کیفیتی جانکاه‌وآزار دهنده شود. خواجگان بسهولت دستخوش‌چنین‌احساسی میگردند. خود را زبون‌تر و کمتر ازدیگران احساس میکنند. بویژه که بر عکس کسانی که تنها دچار ضعف جنسی هستند ـ امید بهبودی در آنها وجود ندارد. خواجگان از نظر جنسی مردانی مأیوس ومحرو مند.

این یأس وحرمان و احساس زبونی و خود کم بینی، مقدمات عقده‌ی خطر ناکی‌را در خواجگان فراهم میسازد، و سلامت روانی آنانرا تهدید میکند، تاجائیکه ممکن‌است بصورتهای بیماری آسا وخطرناك گوناگونی در آنان جلوه گر گردد. زبونی جنسی‌احیاناً پاره‌ای از خواجگان‌را بمردمانی **سادیست**، کینه توز و سنگدل و انتقامجو و حسودنسبت بمردم، بویژه نسبت به زنان، مبدل‌میگرداند.

از اینجاست که علت روانی رفتار خشن و بیرحمانه‌ی بسیاری از خواجه سرایان‌را، در گذشته نسبت بکنیزان وسایر زنان‌زیر دست حرم، میتوان توجیه کرد.

**هدف اخته‌گری**

اخته گران ـ کسانیکه به‌اخته کردن انسان یا حیوان اشتغال دارند ـ بخوبی از گذشته متوجه برخی از تأثیرات غده‌ی نرینه یا جنسی مرد، و عواقب اخته ساختن آن، بوده‌اند.

منظور اساسی از اخته کردن «خواجه سرایان» این بوده‌است که میل جنسی و رغبت به زن را در آنان بکشند، وآنانرا از «**نرینگی**» خارج ساخته بموجودی بی رغبت و «**خنثی**» در برابر زن، تبدیل نمایند. و این‌کار کم و بیش با در آوردن و قطع بیضه بسهولت انجام می‌پذیرفته است.

**تفاوت اختگی و قطع آلت تناسل**

برخی از فرمانروایان خودکامه، هنگام‌غضب دستور میدادند که آلت تناسل مرد بینوائی را قطع کنند، بدون آنکه به بیضه‌های وی صدمه‌ای واردشود. این‌امر موجب میگشت که شخص تنها مقطوع النسل شده از نزدیکی با زن محروم گردد. ولی میل جنسی و رغبت به زن همچنان در وی پایدار بماند ـ برخلاف خواجگان که میل جنسی در آنان روبضعف و افول مینهد. بدین ترتیب در اختگی، و قطع آلت مردی يك تفاوت بزرگ موجود است و آن اینست که هردو فاقد توانائی از نزدیکی با زنند، لیکن در مرد اخته، رغبت جنسی نیز وجود ندارد، و در «مقطوع الالة» میل جنسی همچنان باقی و ملتهب و محروم از تسکین و ارضاء است.

درجلو گیری ازآبستنی بوسیله‌ی عمل جراحی، و عقیم‌ساختن مصنوعی زن‌ومرد نیز همین‌تفاوت وجود دارد. بدین معنی که مردان

و زنانی که بوسیله‌ی جراحی عقیم و نازا میگردند، تنها مقطوع ـ النسل میشوند، نه آنکه میل جنسی خودرا از دست بدهند.

نازائی بکمك جراحی

عقیم‌ساختن بوسیله‌ی جراحی معمولا درزنان بوسیله‌ی‌قطع‌لوله‌ی «فالوپ» ـ لوله‌ی‌واسطه‌ی بین تخمدان ورحم ـ و درمرد نیز بوسیله‌ی یك جراحی مشابه آن در قطع ارتباط لوله‌های هادی نطفه از بیضه‌ها، صورت میگیرد. عقیم ساختن بوسیله‌ی جراحی، بشرحی که گذشت، ضمناً دارای زیانها و عواقب اختگی نیست.

ضایعه هورمونی در اختگی

عواقب‌زیانبخش اختگی بیشتر از آنجا صورت میگیرد که غده‌ی جنسی مرد، علاوه برترشح ماده‌ی تولید مثل ـ نطفه ـ دارای ترشحات و هورمونهای دیگری نیز هست که برای سلامت بدن و «**بهداشت عواطف**» کمال ضرورت را داراست. اختگی موجب میشود که ـ علاوه برفقدان نطفه ـ کلیه‌ی ترشحات مفید دیگرغده‌ی جنسی نیز متوقف گردد.

آثار غدد جنسی

تکوین جنسیت، یعنی نرینگی و مادینگی‌زن و مرد، وتفاوت آندو در بدنیات ونفسانیات، بستگی مستقیم و کامل با هورمونهای غده جنسی دارد. اینکه ما مردیم یا زنیم، اندام و چهره‌ای مردانه یا زنانه داریم، چون مردان ویاچون زنان‌می‌اندیشیم، احساس و رفتار میکنیم، مربوط بآنست که کدامیك از دونوع هورمون جنسی ـ نرینه یا مادینه ـ درخون و بدن ما جریان می‌یابد.

روئیدن‌موی درچهره‌ی‌مرد، ونروئیدن آن درصورت زن، درشتی وبمی صدای مرد، ونازکی وزیری صدای زن، وتمایلات‌جنسی آنان،

کاملا بانوع ومقدار ترشح هورمون جنسی آندو بستگی دارد. خواجگان بی ریشند، و صدا و حرکاتی زنانه دارند. در زنانیکه هورمون جنسی مرد بانها داده شود، بزودی صفاتی مردانه مانند صدای خشن و رستن موی در چهره، ونظیر آن، ظاهر میشود.

تزریق وتجویز اندکی از هورمونهای جنسی، درسالخوردگان، درسلامت عمومی، برانگیختن اشتها، نشاط زندگی و رهائی ازضعف پیری، وطول عمر آنان، دارای اثری کاملا مشهود است.

**تست تعیین مقدار جنسیت**

در روانشناسی جدید، درمبحث «**شخصیت شناسی**» یکی از اقدامات مهم، مبتنی براین بوده است که سهم جنسیت - مرد بودن یازن بودن - را درنوع و مقدار اختلاف شخصیت افراد، تعیین نمایند.

تعیین این اختلاف بوسلهٔی تست مخصوصی انجام میگیرد. این تست باعتبار موضوعی که کشف آنرا عهده داراست، «**تست نر-مادگی**» یا «**تذکیر و تأنیث**» و باعتبار نام مبتکرین آن - دکتر لویس ترمان Lewis Terman و دکتر کاترین کوکس مایلز Catharine Cox Miles باسم «تست ترمان - مایلز[1]» خوانده شده است.

این تست را ما، بفارسی، «تست تعیین **مقدار** جنسیت» یا «تست ترمان-مایلز» خواهیم خواند که باتستهای پزشکی مربوط به «تعیین جنسیت جنین» قبل ازتولد، اشتباه نشود.

**روحیهٔی نرینه ومادینه**

فکر اساسی و اندیشهٔی زیر ساز تست تعیین مقدار نرینگی و مادینگی یا جنسیت ترمان - مایلز اینستکه - :

---

1 – Masculinity–Femininity Test, or Terman–Miles Test

۱ - بینش وطرز جهان بینی و احساس و ادراك بشر ، ویا بطور خلاصه ، روحیات و روانشناسی او ، مانند بدن وی ، بدو نوع مشخص «**نرینه**» و «**مادینه**» تقسیم میشود .

۲ - روحیه ، یا زمینه‌ی واکنش روانی «**نرینه**» بیشتر در **مردان** و زمینه‌ی واکنش روانی «**مادینه**» بیشتر در **زنان** غلبه دارد .

۳ - لیکن هر مردی دارای روحیه‌ی صد در صد مادینه نیست . بلکه هر **فرد انسان** زائیده‌ی آمیزش یك **مرد** با یك **زن** است . و از هر دو صفاتی را بارث میبرد . این **صفت‌ها** معمولا هم **بدنی** و هم **روانی** است .

سهم ارثی افراد از خصوصیتهای بدنی و روحی پدر و مادر خود همواره **یکسان** نیست . برخی بیشتر ، صفاتی را از **پدر** خود ، وبرخی دیگر بیشتر صفاتی را از **مادر** خود بارث می‌برند . بدین ترتیب هر کس حامل مقداری صفات و «**روحیه‌ی نرینه**» و مقداری صفات و «**روحیه‌ی مادینه**» با خویشتن است .

تست تعیین جنسیت ترمان-مایلز ،میکوشد که این **مقدار نرینگی** و **مادینگی** را در هر فرد ، تعیین کند .

**هورمون جنسی و نرینگی و مادینگی روانی**

درمقدار این نرینگی ومادینگی روانی افراد ، اندازه ونوع هورمونهای جنسی ، نقشی عمده را بازی‌میکنند . بدین معنی که شخصی ممکن است ، از نظر بدنی ، **مرد** ولی در اثر اختلالی **در** ترشح هورمون‌های جنسي، ازلحاظ رواني بیشتر متمایل به **مادینگی** باشد ، و برعکس

و در نتیجه اشکالات مربوط به «**ناخود پذیری**» را بوجود آورد (رك : گفتار **۲٤** ، ص **۷۰ـ۱٦٤** همین کتاب) .

**نوسانهای نرینگی و مادینگی روانی**

آزمایشهای فراوان ، بوسیله‌ی «تست تعیین مقدار جنسیت ترمان ـ مایلز» ، ضمناً نشان داده است که مقدار نرینگی و مادینگی روانی درافراد ، همواره ثابت نیست و بموازات تغییرات و رشد بدنی ، در نرینگی و مادینگی روانی نیز تغییراتی رخ میدهد . بدین معنی که بینش و واکنش روانی زن و مرد ، گاه بیشتر بجانب مادینگی ، و گاه بجانب نرینگی متمایل میگردد .

دختران درسالهای اولیه‌ی دبیرستان بحد اعلای اوج «**مادینگی روانی**» خود ، و برعکس درسالهای دانشجوئی بکمال فراز نوسان «**نرینگی روانی**» خویش ، میرسند . پسران نیزدر سالهای میان سیزده تابیست، نیرومند ترین روحیه‌ی **نرینه** را ازخودنشان میدهند . وسپس بیشتر آثار رشد جنبه‌ی «**مادینگی روانی**» در آنها مشاهده میشود .

**اثر هورمون جنسی در جنین**

جنین در درون رحم تا حدود هفته‌ی دهم از حیات خویش ، دارای جنس مشخصی نیست . ازهفته‌ی دهم به بعد است که تحت تأثیر قوانین توارث، غده‌ی جنسی نرینه ـ بیضه ـ یا مادینه ـ تخمدان ـ درجنین رو به رشد نهاده شروع بکار میکند . و از همین هنگام نیز سرنوشت جنسی آینده‌ی وی، کم و بیش آشکار میگردد .

برای درمان و جلوگیری از برخی از ناراحتی‌های مادران ،

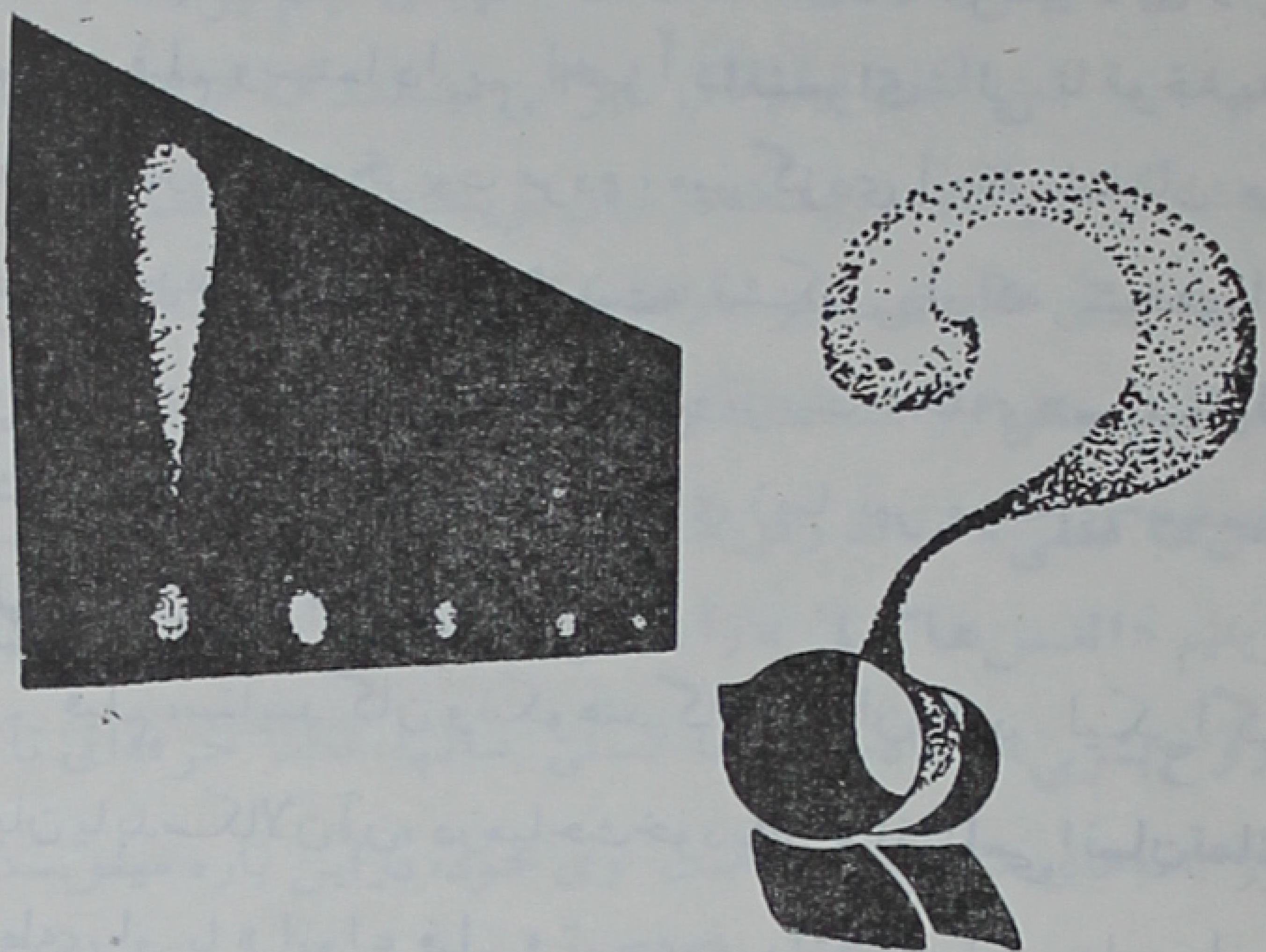
پزشگان تلقیح مصنوعی هورمون جنسی مردرا به آنان تجویز میکنند. درتاریخ معالجات پزشکی ملاحظه شده است که این تلقیح به زنان باردار، درسر نوشت جنسی کودکان آنها بی تأثیر نبوده است. این تلقیح گاه ممکن است سبب تولد نرزاد دو جنسی گردد، بطوریکه احیاناً جراحی وتلقیح مصنوعی هورمون جنسی مرد یازن لازم باشد تابتوان کودکرا دوباره بصورت مرد یازن کاملی درآورد.

پایان سفر

سفر ما در جهان هورمونها، در اینجا به پایان میرسد ـ هرچند که گفتنی هنوز در بارهٔ آنها بسیاراست. لیکن ما با همه کوتاهی و اختصار کوشیدیم، خواننده را دراین مقاله، بدون تحمل رنج فراوان در، درك اصطلاحات نامأنوس فنی، بامهمترین نکات برجستهٔ «**زیست شناسی**» و «**روانشناسی هورمونی**»، آشنا سازیم. و دور نمائی انگیزنده از پیشرفت «**شیمی حیاتی**» در عرصهٔ «**خودشناسی**» بدست دهیم.

خواننده اینك دیگر بخوبی میداند، برای آگاهی بیشتر، راه خویشتن را شخصاً چگونه باید دنبال کند.

## ٤



### انسان تماشاگر ...

**پیش در آمد**

ایران ، اگر چه هنوز در ردیف کشورهای صادر کننده‌ی فیلم ، بعنوان یك فراورده‌ی بازرگانی و وارد کننده‌ی ارز، درنیامده‌است، لیکن اثرات نفوذ فیلم و سینما هم اکنون در اغلب از شئون زندگی آن مشهود است. سینما اکنون در اغلب از شهرهای ما راه یافته است. ضمناً باید توجه داشت که نفوذ فیلم درایران، تنهامحدود به‌محیط سینماهای شهرها نیست. زیرا انواعی چند از فیلم‌های آموزش کشاورزی و بهداشت، و آموزش و پرورش ، توسط بخشهای مختلف اداره‌ی آموزش بهداشت

همگانی ، و اداراتی مشابه آن،وهمچنین فیلم‌های انجمن‌های فرهنگی بریتانیا ، وامریکا بوسیله‌ی سینماهای سیار، در بسیاری از روستاهای کشور ، بطور متناوب نمایش داده میشود . همچنین ما اینك چند شرکت فیلم‌برداری،باز گردانی‌مکالمات فیلیمی به فارسی،ومجله‌های مخصوص فیلم وسینما داریم. اخیراً **دانشسرای‌عالی** با توجه به اهمیت نفوذ فیلم درتعلیم و تربیت مردم ، میز گردی از کار شناسان مختلف ، تحت عنوان«**سینماو تعلیم و تربیت**» تشکیل داد که نتیجه‌ی ارزنده‌ی آن، در«شماره‌ی‌مخصوص‌سینماو‌تعلیم‌و‌تربیت»مجله‌ی«**سپیده‌ی‌فردا**»[1] منتشر شده‌است . اداره‌ی کل هنرهای زیبا نیز مجله‌ای مخصوص بنام «**فیلم وزندگی**» منتشر میسازد .

فیلم ،ستایندگان ونکوهندگان‌فراوان دارد . لیکن‌اگر خوب گویان یابدسگالان‌آن، درمباحث‌خودبه«**روانشناسی انسان‌تماشاگر**»، ورابطه‌ی‌او با « انواع فیلم » توجه میداشتند ، از بسیاری از بیهوده گوئیهای زیانبخش، وسوء تفاهم‌های مزاحم در باره‌ی فیلم، پیشگیری میگردید . برای مثال چندی پیش ، «**چیارامونت**» در یك ماهنامه‌ی مشهور انگلیسی ـ Encounter ـ به مقایسه‌ای ـ بزیان فیلم ـ بین «**فیلم**» و«**رمان**» می‌پردازد ، وفیلم را بطور کلی یك باره محکوم میکند . و حال آنکه فیلم انواعی‌دارد، و«**چیارامونت**» در مقایسه‌ی خود بین فیلم و رمان ، احیاناً بدون آنکه خود متوجه باشد ، تنهانوع خاصی ازفیلم‌را درنظر دارد[2] . فقدان‌بینش روانشناسانه ونتایج پر زیان

۱ ـ سپیده‌ی فردا ، ش ۱۰ ـ ۹ ـ سال دهم ، خرداد ـ تیر ۳۹

۲ ـ برای آگاهی کامل به‌نظر «چیارامونت» ر ك : ـ چیارامونت : یادداشتی درباره‌ی سینما ، ترجمه‌ی‌ایرج‌پزشك‌نیا ـ مجله‌ی سخن ، ش ۲ ، خرداد ۳۹ ، ص ۴۸ ـ ۱۴۴

آن ، در بیانات پاره‌ای‌ازتهیه کنند گان‌فیلم‌ایرانی،درشماره‌ی مخصوص «سینما وتعلیم وتربیت» ، منعکس است که چگونه آنان به تبعیت از یك روانشناسی سطحی واعتماد به تماشاچی شناسی ناقص خود که تنها متکی‌برحدس و **پیش‌داوری**است، دست به‌تهیه‌ی فیلم‌میزنند[۱] .

تنها تهیه کنند گان فیلم‌های ایرانی نیستند که از «روانشناسی انسان تماشا گر» بی‌اطلاعند،بلکه درمیان نویسند گان وناقدان بزر گ سینمائی و نمایشی خارجی نیز بارها با قضاوتهای شگفت انگیزی در اثر فقدان این بینش روانشناسانه روبرو میشویم . در اینجا برای مثال ما «**الدس‌هاکسلی** 2 »ناقد ونویسنده‌ی نامی انگلیسی زبان معاصررا برمیگزینیم.«**الدس‌هاکسلی**» را دراثر تحلیلات‌دقیقش،لقب« **آشنای بدقایق‌روح بشری**» داده‌اند . هاکسلی سالها ناقد حرفه‌ای تآتر ، برای روز نامه‌های مشهور بوده‌است. وی خود، دراین باره مینویسد ـ : «زمانی، در دوره‌ای از زند گی بد گذشته ، سرنوشت‌من بود که سالیانه ، نزدیك به دویست و پنجاه‌بار ، به تاتر بروم . البته نیازی‌نیست اضافه کنم ، که تنهابخاطر حرفه‌ام . . . »[۳] .

**تعجب آ ای هاکسلی**

هاکسلی ، طی مقاله‌ای بنام «راز نهفته‌ی تآتر» در کتاب مشهور خود ـ **درطول‌راه**[4] ـ از به‌تآتررفتن‌مرتب یك‌دسته ازمردم، اظهارشگفتی میکند . وی شگفتی

---

۱ ــ دراین‌باره ك به‌بحث«اکثر تماشاکران ایرانی‌به‌چه‌نوع فیلمی‌جلب‌میشوند وچرا» مجله‌ی سپیده‌ی‌فردا ، شماره‌ی نامبرده ص ۲۲ ــ ۱۱

2– Aldons Huxley

3– A.Huxley: Along The Road,Ghatto and Windus,London, 1948, p. 253

4– Ibd.,p. 253–59

خودرا، از آنچه که نام «راز نهفته‌تآتر» بدان داده است، طی صفحاتی چند تقریر مینماید که خلاصه‌ی آن اینست ـ :

تعجب اینجاست که غالب این آقایان یا بانوان، بطور معمول هیچگاه رمان یا نمایشنامه‌ی مبتذلی را نمی‌خوانند، وچنین آثاری را مادون ذوق واطلاعات، وموجب اتلاف وقت خویش میدانند؛ لیکن از مشاهده‌ی نمایشهای کم‌مایه ومبتذل که از لحاظ ادبی و هنری‌وغیر آن، بی‌اندازه بی‌ارزش‌اند، چندان ابائی ندارند، ودر هفته‌یکی دو باری ـ که من درسال هم حاضر نیستم ـ ساعتی چند را بدیدن چنین نمایشهای بی‌مایه‌ای وقت میگذرانند.

خواننده‌ی اثر **هاکسلی**، بهیچوجه ضرورتی ندارد که چون او ـ بگفته‌ی ستایشگرانش ـ **«آشنای بدقایق روح بشری!»** باشد تا از تعجب بیجای **هاکسلی** دچار شگفتی گردد. بلکه تنها آشنائی مقدماتی به **روانشناسی** ودقت در وضع اثر تآتر وفیلم درتماشاچیان، خود کافی است معلوم دارد که چرا کسانیکه درمواقع عادی نسبت به نوشته‌ای دارای **حس انتقادی** شدیدی هستند، زمانیکه همین نوشته‌ها، وامثال آنهارا، بصورت نمایشنامه درصحنهٔ تآتر و برروی‌پرده‌ی سینما، به‌بینند، کمتر بآن بادیده‌ی انتقاد مینگرند.

**امتیاز فیلم نسبت به تآتر**

تآتر و سینما در تأثیر خود در روح تماشاچیان از لحاظ **کیفیت** بی شباهت نیستند. لیکن از لحاظ **کمیت**، فیلم بمراتب قدرت تأثیرش، بطور نسبی، بیشتر ازتآتر است. بد نیست قبل از ورود بهر بحث دیگری، باجمال، خصوصیات فیلم را که موجب‌وجه امتیاز آن، نسبت به تآتراست، از مدنظر بگذرانیم. این خصوصیات عبارتند از :

۱ ـ تسریع یا انقباض زمان
۲ ـ کشش یا انبساط زمان
۳ ـ استقلال از زمان
٤ ـ تسلط برمکان

**انقباض زمان در فیلم**

در اثر خصوصیت تسریع زمان، مثلاممکن است، درظرف مدتی کمتر از ده ثانیه، بازشدن گلی، یاشکوفه کردن درخت میوه‌ای تاتبدیل شکوفه‌ی آن به گل، وبالاخره رسیدن میوه‌ی آنرا که درواقع هفته‌ها وقت لازم دارد، ملاحظه نمود.

**انبساط زمان در فیلم**

در اثر خصوصیت کشش یا تطویل زمان در فیلمهای مشهور به «**آهسته‌رو**»، میتوان با کاستن سرعت حرکت یك گلوله یایك اسب، تمام‌جزئیات حرکت آنها را مطالعه کرد.

**استقلال فیلم از زمان**

ودرنتیجه‌ی خصوصیت استقلال فیلم از زمان، میتوان بجوانی زود گذر و زیبائی افسونگر ستاره‌ای، عمر ابدی‌بخشید، وبگذشته بازپس‌نگریست. ویا جریان واقعه‌ای‌رابطور وارونه، از انتها بطرف آغاز، دنبال کرد. با استفاده از همین خصوصیت است که گاه بطور مسخره آمیز می‌بینیم مردم و وسائط نقلیه عقب، عقب راه میروند.

**سلطه‌ی فیلم برمکان**

وبالاخره تسلط فیلم برمکان است که‌فیلمهائی از نوع «**تله‌ابژکتیف**» را بوجود می‌آورد. مسافتهای زیاد، همه در برابر دیده‌ی حساس دوربین، ناچیز میشود. ستارگان‌جهان‌بزرگ، وجانداران صغارجهان کوچك، همه‌بسهولت،

دراثر تسلط فیلم برمکان واستقلال نسبی آن اززمان ، در برابر دیده‌ی ما قرار میگیرند .

اختلاف فیلم و نوشته

آنچه که ما باجمال برشمردیم ، در حقیقت خصوصیات کلاسیك فیلم است . لیکن بهیچوجه شامل تمام آنها نمیشود . همچنین در اینجا نیز از «**خصوصیات مشترك**» آن ، باتآتر ، سخنی نرفته است .

بدون شك انسانی که در برابر این پرده‌ی افسونگر ومجهز قرار میگیرد ، کاملا وضعش مساوی باانسانی که دور از این صحنه و خارج از میدان نفوذ این «**جادوگر قرن بیستم**» قرار دارد نیست .

این یك اصل روانشناسی است که ـ **واکنش روانی یك فرد ، در دوموقعیت مختلف ، یکسان نیست** . مثل کلاسیك برای توضیح این اصل ، رفتار یك فرد در هنگام خرید و فروش است . واکنش و عکس‌ـ العمل روانی یك فرد بعنوان **خریدار** درموقع خرید معمولا اینستکه : هرچه ممکن است بیشتر بگیرد و کمتر بپردازد . در صورتیکه همین شخص درهنگام **فروش** رویه‌ای کاملا عکس رویه‌ی اول را اتخاذ میکند ، بدین معنی که مایل است حتی‌المقدور کمتر بدهد و بیشتر بگیرد . تعجب **هاکسلی** بیشتر ناشی از عدم توجه بهمین اصل ساده است. تآتر و فیلم وسائلی دراختیار دارند که یك نوشته‌ی ساده ، آنهارا در اختیار ندارد . و همچنین شخص تماشاچی در هنگام مشاهده‌ی یك فیلم یا نمایش، درحالتی غوطه وراست که درغیر آن و ازجمله درحال خواندن یك کتاب یا مقاله نیست ـ هرچند که این فرد همچنان همان فرد واحد باشد .

**روانشناسی فیلم**

همین ملاحظات ساده است که روانشناسی‌فیلم و تآتر و یا «روانشناسی انسان تماشا گر» را بوجود آورده‌است. روانشناسی‌فیلم میکوشد که در یابد، درهنگام مشاهده‌ی یك فیلم، در درون یك تماشاچی و یا جمع تماشاچیان چه میگذرد. وی در برابر فیلم و انواع مختلف آن، چه عکس‌العملی ازخود نشان میدهد. فیلم ونفوذ آن با **جنسیت، سن، پایه‌ی تحصیلات، شغل** ووضع **خانواده**‌ی تماشاچی، چه رابطه‌ای دارد. وبالاخره تأثیر فیلم بر روی رفتارجنسی، اخلاقی، اجتماعی، جنائی یا سیاسی تماشاچی خودچیست.

**دو نوع روانشناسی فیلم**

این مطالعات ممکن‌است از نظر **بازرگانی** یااز نظر **تربیتی**، یعنی بقصد خالی کردن بهتر و بیشتر جیب تماشاچی - روانشناسی‌تبلیغاتی فیلم - و یا کشف امکانات تربیتی - روانشناسی تربیتی فیلم - او انجام گیرد. درجهان مترقی‌این هردو شیوه در تحقیق فیلم، دست در کارند. **هولیوود** و کمپانی‌های بزرگ فیلم‌برداری آن، روانشناسان وجامعه‌شناسان زیادی را بهمین منظور در اختیار خود دارند، و سرمایه‌های فراوانی را در کشف روانشناسی تماشاچی بکار برده و میبرند. بدیهی است، هدف اساسی هولیوود، بیشتر جنبه‌ی تجارتی موضوع و یافتن نقاط ضعف تماشاچی است. لیکن دربرابر این دسته، مؤسسه‌های آزاد روانشناسی‌وجامعه شناسی وابسته بدانشگاههای بزرگ و یا بطور مستقل، بخاطرخود موضوع و یا کشف امکانات تربیتی آن نیز، دست درکارند. وهم‌اکنون آثار و رساله‌های ارزنده، و در نتیجه اطلاعات گرانبهائی در مورد روانشناسی فیلم و سینما و یا انسان تماشا گر، دردست است.

**تفاوت تماشاچی و خواننده**

در مورد تماشاچی فیلم یا تآتر ، بطور عموم قبلا باید در نظر داشت که وی معمولا بطور منفرد در سینما یا تآتر قرار نمیگیرد بلکه وی در میان جمع یا توده‌ی تماشاچی واقع شده‌است . از اینرو وی ناگزیر از رعایت نکاتی است که در غیر آن صورت ، چندان ضرورتی ندارد . ازجمله‌وی ،مثلانمی‌تواند بطوردلخواه سرخودرا باطراف بر گرداند، از جای خود بلند شده اندکی قدم زده در اطراف موضوع لحظه‌ای بیندیشد و باطرافیان‌خودسخن بگوید ، وبعد دوباره نشسته بمشاهده‌ی بقیه‌ی داستان ، بپردازد . چنین عملی بدون تردید موجب مزاحمت دیگران شده کم وبیش، درصورت‌ادامه‌ی آن، باحتمال‌قوی‌سبب‌اخراج وی از سینما یا تآتر میگردد . همچنین تماشاچی را در برابر حدوث وقایع چندان اختیاری نیست ؛ وی اگر اندکی از مشاهده‌ی‌فیلم غافل شود ، قسمتی را ندیده و در نتیجه رشته‌ی مطلب از دستش بدر خواهد رفت ، و حال آنکه در حین مطالعه‌ی کتاب این محدودیتها موجود نیست . خواننده معمولا هر گاه مایل‌باشد کتابی را میخواند، وهر گاه نخواهد آنرا بسوئی می‌نهد .

**روانشناسی توده و تماشاچی**

ما متأسفانه در اینجا نمی‌توانیم درخصوصیات «روانشناسی توده» یا جماعت وتفاوت‌واکنش روانی **فرد** درمیان **جمع** ،وبطور **انفرادی** - که از زمان انتشار کتاب کلاسیك «**گوستاو لوبون**» بنام **روانشناسی توده**[1] ، در آخرین سالهای قرن گذشته موجب بحث و تحقیق فراوان

---

1- G: Le Bon : Psychologie Des Foules, 1895

شده است ـ وارد شویم . لیکن بطور خلاصه کافی است به نتایج این تحقیقات ـ هنگام توجه خود به روانشناسی فیلم ـ نظر داشته باشیم که : **استقلال فکری فرد درمیان جمع کمتر ، واستعداد تلقین پذیری در میان آن بیشتر است** .

درروانشناسی فیلم وتماشاچی ما معمولا با «**فرد درمیان جمع**» سر و کار داریم ، و در نتیجه نیز وی کم و بیش تابع اصل اکتشافی روانشناسی توده خواهد بود .

**تشدید زمینه‌ی انفعالی**

روانشناسی فیلم وتآتر ، یا روانشناسی انسان تماشاگر ،عموماً بحث‌خودرااز«**تلقین پذیری**» تماشاچی و قدرت نفوذ فیلم و تآتر در وی شروع میکند .

تضعیف جنبه‌ی «**فاعلی**» (آکتیویته) و فعالیت دماغی و تشدید جنبه‌ی «**انفعالی**» (پاسیویته) تماشاچی در برابر فیلم ـ صرف‌نظر از ملاحظات روانشناسی‌توده ـ خود امروز دیگر کم و بیش مقبول عموم محققان روانشناسی فیلم است .

**تجسم وضع تماشاگر**

فرض کنیم اینك بدورن سالن سینمائی وارد میشویم . حال تنها در محیط ظاهری ما چه دگرگونگی رخ میدهد ـ خصوصاً اگر اندکی پس از شروع نمایش داخل شویم ! ؟ ما اینك در جهان سربسته‌ی تاریکی قدم نهاده‌ایم . کم و بیش با سکوت و بآهستگی و احیاناً پاورچین ، پاورچین بروی صندلی خود میخزیم ، تا مگر از چپ و راست مورد حمله و اعتراض دیگران قرار نگیریم . ـ دقت شود ، از همینجا ما یك وضع **دفاعی** ، یك حالت **انفعالی** و پاسیو ، نه یك وضع **تجاوزی** و آکتیو بخود

میگیریم . پس از نشستن در محل خود ، دیگر کمتر باطراف خویش مینگریم . بلکه سر ما بطرف بالا ، و دیدگانمان خیره بروی پرده‌ی سحار فیلم دوخته میشود . پرده‌ی سینما تقریباً تنها نقطه‌ی **درخشان** در محیط ماست . اطرافمان را **تاریکی** فرا گرفته است . ـ باز تقریباً درست حالتی که با شرائط بدنی و فیزیکی شخص **هیپنوز** شونده برابر است . ما اینك چون سایه‌ای هستیم در میان سایه‌ها . تضادی شگرف است ! انسانهای زنده و واقعی چون اشباحی خاموش و غیر متحرك ، در برابر یك سلسله تصاویر قرار گرفته‌اند ـ که با وجود علم به **تصویر** بودن آنها ، در مقابل ما مانند خود **واقعیت** ـ جدی ، جاندار ، متحرك ، پرتکاپو و پرماجرا جلوه میکنند .

**سینما و هیپنوتیسم**

این نخستین دگرگونگی فیزیکی است که سینما در تماشاچی خود ایجاد میکند . و این مقدمات ـ چنانکه اشاره کردیم ـ کم و بیش عین مقدماتی‌است که برای آماد گی به **خواب هیپنوز** وتشدید **تلقین‌پذیری** و حالت قبول و**تسلیم** محض و **انفعال** ، از طرف عاملیں هیپنوز بکار میرود .

**فیلم و واقعیت**

صرف نظر ازاین مقدمات خاص فیزیکی فیلم ، همچنان یك تفاوت بزرگ دیگری میان مشاهده‌ی فیلم و ملاحظه‌ی یك منظره یا اجتماع ساده وجود دارد که با فیزیولژی سلسله‌ی اعصاب و تفسیر و ادراك ذهنی این دونوع مدرك ـ فیلم وواقعیت ـ رابطه‌ی مستقیم دارد . بدینمعنی که درفیلم همه‌چیز بیشتر ازواقعیت چاشنی دارد . کوشش هنری و فنی و علمی که درفیلم میشود تا واقعیت «**خوب دیده شود**» به فیلم جنبه‌ی « سور رئالیستی »

می‌بخشد. یعنی سبب میشود که‌فیلم «**بیشتر از واقعیت**» گردد. همچنین درفیلم شیوه‌ی **انتخاب** والتقاط دست درکاراست. بدین معنی که در فیلم، بما تنها آنچه‌را که از واقعیت خواسته اند به بینیم، نشان میدهند، نه تمام آنرا. واقعیت‌را دیگر ـ اعم از مطلوب ونا مطلوب ـ دیدگان‌ما نمی‌تواند به بیند. و باز سایه و روشنهای آنچه را هم که بما نشان میدهند، با واقعیت تفاوت بسیار دارد. فیلم بطور کلی بهر چیز که بخواهد بیشتر جلب توجه کند، با کمك **نور، وموسیقی، نقاشی** وسایر تزئینات «**آکسنت**» وبرجستگی میدهد: نیمرخی‌را بیش از حد واقع جالب و برجسته می‌سازد، و نیمرخ دیگررا ـ در صورت مطلوب ـ کان کم یکن میگرداند؛ و همچنین است رفتار آن‌با بدن نیمه عریان ستاره‌ای و یا قسمتهای مخصوص ساختمانی،صحنه‌ای، باغی، و غیر آن.

متمرکز **ومحدودساختن واقعیت** ـصرف‌نظر ازتمام‌محدودیتهای برشمرده‌ی دیگر ـ خود دریك سطح هندسی مانندمربع‌مستطیل‌نسبتاً کوچکی، بعنوان‌پرده‌ی‌سینما، موجب میشود که‌آنچه دیده میشود، باشدت و نفوذ بیشتری بروی پرده‌ی چشم افتد. دراین صحنه‌ی «بیشتر ازواقعیت»، فیلم با کمك‌نور،موسیقی،معماری، نقاشی وغیر آن، تشکیل یك سمفونی، یك نظام هماهنگ مسحور کننده میدهد که بطور منظم و موازی،حتی‌المقدور حواس‌رئیسه‌را توأماً باشدت هرچه بیشتری، تحت تأثیر قرار دهند ـ : درحالیکه افسونگریهای سایه و نور، بچهره‌ی‌ستاره‌ای‌جلوه‌ی‌بهشتی‌می‌بخشد، موسیقی‌نرم وجان‌بخشی نیز همگام بااین گیرائی مدهوش کننده‌ی **دیده** نواز، بمشابه‌ی ورد

مسحور کننده‌ی جادوگری چیره‌زبان، به‌تسخیر عرصه‌ی **ادراک‌سمعی** بیننده نیز اشتغال دارد.

در «واقعیت» این‌چنین تعاون وهمدستی عوامل پرنفوذ، بندرت روی میدهد. در واقعیت بیشتر برخوردهارا تصادف ایجاد میکند؛ واز اینرو کمتر تمهید ومقدمه‌چینی برای آنها شده است. در حالی که برای تهیه‌ی فیلمی ازمدتها، مغزهای مختلفی برای تنظیم آن می‌اندیشند، وازهروسیله جهت تهیه‌وتجهیز آن، حتی‌المقدور، بهترینش راانتخاب میکنند. برخی از صحنه‌ها ـ بنا بدلخواه ـ تنها در حدود بیست ثانیه وبرخی دیگر حتی، تا چندین دقیقه، دیده‌ی مارا تحت‌الشعاع قرار میدهد. نزدیکی و قرب آنچه که از آن فیلم برداشته‌اند ـ بر اثر تسلط بر شمرده‌ی فیلم بر اصل مسافت و مکان ـ گاه نسبت به اصل، ده‌ها برابر میگردد. همه تنها بخاطر آنکه: آنچنان را، آنچنان‌تر جلوه دهند.

**دستکاری واقعیت در فیلم**

«مونتاژ» و «برش» فیلم بمنظور حذف زوائد وانتخاب قسمتهای مطلوب و از «**نوسازی**» یا«**بازسازی**»واقعیت، همچنین مثال دیگری برای‌شناختن طبیعت «**سوررئالیست**» یعنی «**بیشتر از واقعیت**» فیلم و مجهز بودن آن بیك وسیله‌ی افسونگر دیگر، برای تسخیر حواس ماست. مارا در انتخاب وتصرف در این صحنه‌ها ـ چنانکه می‌بینیم ـ یارائی نیست. وظیفه‌ی تماشاچی ـ خواسته یا ناخواسته ـ تنها همین است که آنچه‌را که بوی عرضه میدارند، درك وهضم کند.

بدین ترتیب آشکار میشود که حواس ما در هنگام مشاهده‌ی

یك فیلم از لحاظ تمرکز ، تناسب ، وضع ، و غیر آن ، بمراتب بیشتر تحت تأثیر قرار میگیرند ، تا در مواقع عادی که بمطالعه‌ی یك **کتاب** یا مشاهده‌ی یك منظره از **اجتماع** یا **طبیعت** می‌پردازیم.

**وضع روحی تماشاچی**

نکاتی را که تا کنون خاطر نشان ساختیم ، بیشتر مربوط به جنبه‌ی فیزیولژی و وضع بدنی ، در برابر فیلم بود. اینك بجاست که وضع و زمینه‌ی روحی تماشاچی - یعنی جنبه‌ی روانشناسی او را - نیز ، هنگام ورود بسالون سینما ، در نظر گیریم.

در میان کسانیکه ازقدیم بمجالس روضه‌خوانی رفته و هنوز هم میروند ، نظیر این کلمات بسیار شنیده میشود که : «دلم خیلی گرفته. بیا برویم یکی دو آخوند گوش کنیم ، وقدری گریه کنیم !» . همچنین بتجربه میدانیم که بسیاری از زنان داغدیده یا مصیبت کشیده، بروضه خوانی میروند، تا باصطلاح باریختن چندقطره اشکی ، «دلشان وا بشود». برای اینگونه افراد ، بنا بمثال مشهور «مدینه گفتی و کردی کبابم»، شنیدن نام «علی اکبر» یا «علی اصغر» و غیر آن ، تنها بهانه‌ایست که بغضشان بترکد، و کمتر توجه باصل مضمون گفتار روضه‌خوان دارند. هنوز مطلب وی شروع نشده آنها تنها با بلند شدن صدای مخصوصی که عنوان پیش‌درآمد گریز بصحرای کربلا را دارد ، فغان و شیون و گریه را سر میدهند.

وضع بسیاری از کسانی که امروزه مرتب سینما میروند، بی‌شباهت بوضع این مشتریان پروپا قرص مجالس روضه‌خوانی نیست. دسته‌ای بسینما میروند تا یکی دو ساعتی را بخندند ، و دشواریهای

زندگی را فراموش کنند. و گروه دیگری هستند که برای باز شدن دلشان به سینما میروند و از ریختن، اشگی‌هم‌درمواقع مقتضی، درحین مشاهده‌ی فیلم‌هائی خاص ابائی ندارند.

**حس کنجکاوی و سینما**

سابقاً اشاره کردیم که یك تفاوت مهم میان ماجراهای‌واقعی حیات، وماجراهای‌روصحنه، در اینستکه گروه نخست پیش‌بینی نشده، و گروه دوم پیش بینی شده و انتخابی است. این تفاوت در وحله‌ی اول بیشتر براثر خواست تهیه کننده‌ی‌فیلم بوجودآمده‌است. لیکن‌اگر از نقطه‌ی نظر تماشاچی بخواهیم تعیین اختلاف کنیم، آن بدین صورت خواهد بود که وی در برابریك امرپیش‌بینی نشده واتفاقی کمتر آمادگی دارد وبویژه چون قبلا از حدوث آن بی‌اطلاع است، طبعاً نسبت بآن نیز دارای حس کنجکاوی نیست. در صورتیکه درحین رفتن بسینما کاملا با یك حس کنجکاوی - که بمثابه‌ی اشتهای قبلی است که بر اثر اطلاع بچیدن سفره‌ی رنگین پیشاپیش انگیخته شده - پا بدرون سینما میگذارد.

**تلقین‌پذیری تماشاچی**

این حس کنجکاوی ما هنگام ورود به سینما که به‌بینیم فیلم چیست، و در آن چه رخ میدهد، خصوصاً زمانیکه با میلی‌شدیدبه استفاده‌ی‌تفریحی‌یاتسکینی‌از مشاهده‌ی فیلم‌توأم‌شود، **مقدمات‌روانی** تشدید و **فزونی تلقین‌پذیری** را در تماشاچی فراهم میسازد. مردمان بطورکلی کمتر برای **انتقاد** به سینما میروند. همین «زمینه‌ی‌انفعالی» را با زمینه‌ی انفعالی یکفرد که بقصد **خرید**و یا بقصد **فروش** به بازار میرود، اگر مقایسه کنیم، بخوبی متوجه خواهیم گشت، که تنها همین، که کسی باصطلاح‌روزی

ازدنده‌ی‌چپ بلندنشده قصدانتقاد نداشته‌باشد، وروزدیگرغیرآن‌باشد، چه‌تفاوت فاحشی‌ممکن است درمیان‌قضاوتهای دوروزوی ایجاد کند.

انسانی که بسینما میرود از این قاعده مستثنی نیست. رفتن بسینما برای بسیاری از افراد، تنها برای **تفریح** و یافتن تنوعی در زندگانی خسته کننده ویکنواخت روزمره‌ی آنان است ـ بویژه کسانی که در شب ویا در اواخر هفته پس از اتمام کار روز یا هفته بسینما میروند. بعبارت دیگر عامل «**خستگی روحی**» باز خود نقش مهمی در **تلقین‌پذیری**، بازی می‌کند.

**عادت و تماشاچی**

عامل چهارمی که علاوه برعوامل برشمرده‌ی بالا، در مورد بسیاری از تماشاچیان سینما و تآتر صدق میکند، عامل روانی «**عادت**» است. یعنی همانطور که عده‌ای به‌سیگار، دسته‌ای بمشروبات الکلی و گروهی دیگر به قمار وغیر آن خو گرفته‌اند، دسته‌ای هم برفتن مرتب بسینما یاتآتر برای وقت گذرانی وامثال آن خو میگیرند. بطوریکه میدانیم زمانیکه امری عادت شد، دیگر شخص کمتر در برابر آن رویه‌ی انتقادی داشته وضعش بیشتر بحالت **تسلیم** شبیه میشود.

اینها ویك‌سلسله عوامل‌دیگرهمه نکاتی هستند که اگر شخص درنظر گیرد، دیگر چون‌آقای«**هاکسلی**»از سینما یاتآتر رفتن منظم بسیاری ازمردم هوشمند، دچارشگفتی نخواهد شد ـ حتی هراندازه‌هم که موضوع فیلم یا نمایش بنظر **مبتذل** جلوه کند.

خستگی ذهن و تماشاچی

ما بارها در ضمن این مقاله وضع تماشاچی‌را باوضع شخص **معمول هیپنوز** و تلقین پذیری وی تشبیه کرده‌ایم. دراینجا باز اضافه میکنیم - بطوریکه قبلا نیز اشاره کردیم - بسیاری از افراد در **شب**، و یا در اواخر هفته یعنی در مواقعی که بیشتر خسته بوده و کمتر آماد گی برای فعالیت فکری و دماغی دارند، بسینما میروند. این شرط باز خود یکی از شرائطی است کـه در مورد معمول هیپنوز حتی‌المقدور رعایت میگردد. زیرا درمواقع خستگی ذهن، بطور کلی شخص برای تلقین پذیری و تسلیم آماده تر است.

تهیه کنندگان و روانشناسی فیلم

بدیهی است برای تهیه کنند گـان بسیار جالب و ضروری است که بر نیازهای روحی مشتریهای خود اطلاع حاصل کنند. برای آنانکه خواستار خنده اند، خنده و برای آنانکه دوستدار گریه و زجر دیده‌اند، گریه وزجرتولید نمایند. افراد «**سادیست**» Sadistدر فیلم‌های مخوف و خونین برای ارضاء «**حس تعدی**» خود تسکین و ارضاء می‌یابند. و افراد «**مازوخیست**» M.sochist یعنی عکس سادیست - درهمینگونه فیلم‌ها که گاه چون سوهانی برای روح و اعصاب بشمار میروند، و براثر ایجاد هول و هراس، نفس‌را بشماره می‌افکنند، درحقیقت شلاقی برای روح‌رنج پرست‌و«حس شکنجه‌جوی» خویش می‌یابند.

**تمایل روانی تماشاگر**

بشر در میان دو قطب فاعلیت و مفعولیت ، سادیستی و مازوخیستی، یا «**میل به آزار**» و «**شکنجه پذیری**» در حرکت است . افراد عادی نیز بسهولت بر اثر حوادث و ماجراهائی ، گاه بیکی از این دو قطب بیشتر متمایل میشوند . لیکن تماشاچی معمولا بیشتر بطرف قطب «**انفعالی**» یا «**مازوخیستی**» متمایل است ـ یعنی حداقل، تا مدتی که وی درسینما یا تآتر است ، وضع روحی او بیشتر متمایل به قطب انفعالی و حالت غیر انتقادی و تحملی است .

**منطق فیلم**

در بحث خود درباره‌ی فیلم و انسان تماشاگر ، ضروریست عطف توجه به زبان خاص ، یا شاید بهتر گفته شود ، به منطق مخصوص فیلم ، نیز مبذول داریم .

مدیر سابق مجله‌ی «**فیلم و زندگی**» ـ شاءِالله ناظریان ـ در سرمقاله‌ی نخستین شماره‌ی مجله ـ «**سینما درخدمت بشر**» ـ نکاتی را یادآورمیشود که پیش درآمد مناسبی برای بحث کنونی ما بشمار می‌رود ـ :

«اگرهنرراجنبه‌ی جهانی دهیم ، هنرسینما ازاین‌لحاظ ، جامع‌تر است . سینما دارای زبان کامل بین‌المللی است . و اگر آنچه که پیشقدمان و هنرمندان واقعی‌سینما معتقد بوده وهستند ، کاملا مورد توجه قرار گیرد و **تصویر**، هرچه بیشترجای گفتار را در فیلم اشغال کند ، میتوان‌باین موضوع اطمینان زیادتری‌داشت.

« . . . تنها مشاهده‌ی چهره‌های مختلف که معرف‌عشق، عاطفه و دوستی واحساسات بشری است ، مناظر مختلف ،کلبه‌ها ، عمارات ؛ شهرها و زندگی روزمره‌ی کشورهای گوناگون ـ بدون آنکه کوچکترین بیانی بدنبال داشته باشد ، بدون آنکه داستانی

در آن نهفته باشد، خود سبب نزدیکی و تفاهم میشود.

این خدمت بزرگ در یك طریقه‌ی ساده، هرگز از عهده‌ی هیچ واسطه‌ی علمی و هنری دیگری غیر از سینما ساخته نیست...»

با وجود آنکه وصف ناظریان از جنبه‌ی جهانی فیلم بیشتر متوجه نوعی چند از فیلم، مانند «**فیلم مستند**» و «فیلم خبری» و نظیر آن میشود، با این وصف بیان وی، ذکر یکی از صفات عمومی فیلم بشمار میرود. در تأیید این سخن یادآوری واقعه‌ای مربوط به فیلم و نقش آن در تسهیل تفاهم بین‌المللی، خالی از فائده نیست.

در «**دارمشتات**» - یکی از شهرهای آلمان باختری - در سال **۱۹۵۳** انجمنی بین‌المللی از جامعه شناسان و علمای آموزش و پرورش تشکیل گردید. موضوعی را که این انجمن برای گفتگو برگزیده بود، عنوان «**فرد و تشکیلات**» داشت. شرکت کنندگان این انجمن را افرادی از خود آلمان، فرانسه، اسپانیا، سویس، یوگسلاوی، و امریکا تشکیل داده بودند. اداره کنندگان انجمن می‌اندیشند که چگونه، و بچه وسیله افراد شرکت کننده را برای ورود به بحث، با وجود اشکالات مربوط بعدم زبان واحد و تکلم به زبانهای مختلف، آماده گردانند. دراین میان نمایش فیلمی از «**رنه‌کلر** René Clair» بنام «**آزادی از آن ما** Anous La Liberté» پیشنهاد میشود که بسیار مفید واقع میگردد.

بدیهی است عواطف و نظرهائی که در نتیجه‌ی مشاهده‌ی این فیلم برانگیخته شده بوده‌است، در تمام افراد که به فرهنگ و ملیتهای گوناگونی تعلق داشتند، در اثر اختلاف در **میدان تداعی خاطرات**،

بهیچوجه واحد و یکسان نمی توانسته است باشد. لیکن هدف کار گردانان ازنشاندادن فیلم ـ موضوع معینی برای بحث کـه هر کس بداند سخن ازچه در میان است ـ بطوری که جریان مباحثه نشان میدهد، بخوبی حاصل میگردد[1].

اینك نکته‌ای‌را کـه میتوانیم از مقدمات بالا، بطور خلاصه نتیجه بگیریم اینستکه: درفیلم ـ برای تفهیم و تفهم ـ «**زبان**» و گفتگو نقش اول‌را بازی نمیکند، بلکه بیشتر «**تصویر**» عهده دار آنست.

این نکته همچنین هنگام مقایسه‌ی «**فیلم**» با «**تآتر**» درمورد «دوبله کردن»، یعنی «واگردان کردن مکالمه‌ی فیلم از زبانی به‌زبانی دیگر»، بخوبی آشکار میشود. مکالمات اصلی فیلم‌را میتوان «پاك» کرد، وبجای آن به زبان دیگری مکالمات‌را ترجمه وتنظیم وضبط نمود. درصورتیکه این امر درتآتر، میسر نیست. بعبارت دیگرزبان اصلی فیلم‌مرکب از**کلمات**نیست، بلکه مرکب از **تصاویر** است.

امروزکار شناسان فیلم، ترقی و تعمیم جهانگیر آنرا بیشتر در این میدانند که فیلم حتی‌المقدور، برقدرت «**تعبیر تصویری**» خود بیفزاید، و از توضیحات زبانی، مانند مکالمات، درطول صحنه‌ها و توضیحات مقدماتی در پیش درآمدها، بکاهد.

1– Egon Vietta : Der Film als Mittel der Voelker–verstendingung, Der Film in EuroPa, Offenburg in Baden–1955, S. 27–32

**تعبیر تصویری**

«**فیلم گنگ**» در واقع برمبنای اصل «تعبیر تصویری» تهیه گردیده است. از این رو تفهیم و تفهم بوسیله‌ی آن، وصدور آن ازنظر اقتصادی بکشورهای دیگر در آغاز اشکال چندانی‌را بوجود نمی آورد. فیلم‌های صامت «**چارلی چاپلین**» شاهد گویائی برای این سخن بشمار میروند.

لیکن تهیه و کشف «**فیلم گویا**» یاناطق، وقفه‌ای درپیش رفت «تعبیر تصویری» وجنبه‌ی اقتصادی و فروش فیلم دربازارهای جهانی، بوجود آورد. تا جائیکه برخی از کارشناسان‌را دوچار تردید ساخت که - آیا اصولا میتوان، فیلم‌های ناطق‌را با استفاده از اصل تعبیر تصویری،تهیه ساخت. یا اینکه«**گویائی لفظی**» و «**تعبیر تصویری**» درفیلم دو اصل متنازع و **آشتی ناپذیر** ند. پیشرفتهای بعدی در زمینه‌ی تهیه‌ی فیلم نشان داد که «تعبیر تصویری» زبان اصلی فیلم‌است، و فیلم و سینما **کمال** خودرا بطور کلی، دراجرا و تحقق آن می جوید.

ازفیلم هائی که اخیراً براساس آرمان «**تعبیر تصویری**» تهیه شده‌است،ودر حقیقت یکی از شاهکارهای اندیشه وهنر خلاق درجهان سینما بشمارمیرود، فیلمی است فرانسوی بنام «**بالون‌سرخ**» که در آن حتی یك واژه هم بکار نرفته‌است. «بالون‌سرخ» بدون هیچ زحمت و نیاز به «دوبله کردن»در کشورهای غیر فرانسوی زبان عیناً بمثابه‌ی فرانسه، باموفقیت و تفهیم کامل بمعرض نمایش گذارده شده است. نویسنده خود سه بار ناظر نمایش این فیلم در آلمان، در انگلستان، و در ایران، و شاهد اثر مسحور کننده و اعجازآمیز آن، درتماشاگران

آلمانی ، انگلیسی و ایرانی بوده است . «**بالون‌سرخ**» در ایران نخستین بار بوسیله‌ی انجمنی هنری در تالار اداره‌ی کل‌هنرهای زیبا، نه در سینماها ، به تماشا گران معرفی شده است .

**منطق فیلم و منطق عادی**

دراثر استفاده ازاصل «**تعبیر بوسیله‌ی تصویر**» در فیلم ، برخلاف ادبیات ، تحولی در منطق عادی و منطق فیلم ملاحظه میشود . در «**منطق عادی**» جهت حرکت فکر بدین‌ترتیب‌است که آن«**از- جزئی- به‌کلی**» ، «**از-ذات-به‌معنی**» یا «**ازعینی - به -ذهنی**» میگراید،وازمصداق‌وتصویر، به‌انتزاع‌مفهوم مجرد ، می پردازد . در صورتیکه درفیلم ، عکس این تکاپو را ملاحظه می نمائیم .

در فیلم‌های بزرگ و برجسته همت بیشتر براین استوار است که مفاهیم مجرد وفلسفی را ، حتی‌المقدور، عینی ومشهود ، ودرضمن صحنه و تصویر ، محسوس گردانند. فیلم با «**زبان تصویری**» خود ، متمایل به «**سمبلیسم**» ، یعنی زبان رمز و کنایه است که تا حدامکان ، مانندعلائم قراردادی راهنمائی‌ورانندگی ، جنبه‌ی‌جهانی و بین‌المللی داشته باشد .

منطق فیلم در اختیار شیوه‌ی تعبیر بزبان تصویری ، درواقع بزبان اولیه‌ی بشر - زبان کودکان و زبان اقوام وحشی - نزدیک می گردد .

**زبان‌فیلم ورؤیا**

زبان‌فیلم وزبان رؤیا نیزبی شباهت به یکدیگر نیستند . درحالیکه زبان معمولی-بویژه‌جنبه‌ی مترقی آن، یعنی زبان فنی وعلمی -عموماً منطقی‌است، ودرقالب‌مفاهیم

مجرد ، به اندیشه‌و تفهیم و تفهم می‌پردازد ، **زبان رؤیا** ، بر عکس ، دوراز آستانه‌ی مفاهیم‌مجرد و قیاسهای انتزاعی منطقی، بیشتر چون زبان کاریکاتوری ، بصورت مصور و مشهود ، ادای مقصود میکند. بطوریکه‌بخش بزرگی از محتویات رؤیاها را ، تصاویر ، نه‌اندیشه‌ها، تشکیل میدهند. بعبارت دیگر جنبه‌ی **بصری** رؤیا ، برتمام جنبه‌های دیگر حسی آن می‌چربد.

نظریه‌های گوناگون **روانشناسی رؤیا** ، برای تعبیر و درك زبان‌خواب، درحقیقت کم وبیش همه ، پنداشته‌ها و فرضیه‌های مربوط به توضیح **سمبلیسم** یا **زبان رمزی رؤیا** ، بشمار می‌روند.

**همسانیهای دیگر فیلم ورؤیا**

اشتراك وشباهت زیاد زبان فیلم و منطق رؤیا ، درشیوه‌ی **«تعبیر بوسیله‌ی تصویر»** ، خصوصیات همسان دیگری را در آندوبوجودآورده‌است که باختصارازچهار وجه مهم آن ، میتوان در اینجا یادآور شد -:

۱ - در فیلم نیز ، مانند رؤیا ، راه تعبیروتفسیرهای گوناگون بازاست . وبستگی زیادی با اطلاعات افراد . بینش و زمینه‌ی انفعالی‌و واکنش روانی ، ومیدان تداعی فردی و قومی‌آنها ، دارد. و از همین خصوصیت‌است که در **روانکاوی** - چنانکه بعداً خواهیم‌دید - بعنوان یك **تست برون‌فکن** در تشخیص نوع شخصیت ، و ناراحتی‌های روانی افراد ، از فیلم و بازگوئی داستان آن ، استفاده شده‌است.

۲ - خیلی از نکته‌ها که در فیلم بصورت رمز و تصویر بیان میشود ، عیناً مانند بسیاری از محتویات رؤیا ، برشماره‌ی زیادی از

افراد پوشیده ونامفهوم وغیر مدرك میماند .

۳ - چون شیوه‌ی منطق فیلم با اسلوب منطق عادی تفاوت دارد ، از اینرو محتویات فیلم ، بویژه اگر قبلا روی آن مطالعه نشود ، وبعداً نیز در پیرامون آن به بحث نپردازند ، ناچار بطور مستقیم در دسترس «**منطق نظری**» واقع نمیشود ، واز همین‌رو در برابر «**نیروی انتقاد**» تماشاگر ، نسبت بیك نوشته یا کتاب ، مصونیت بیشتری را دارا خواهد بود . بعبارت دیگر موضوعات فیلم ، عموماً نخست همه محسوس ، و مصور وعینی هستند . وبرای آنکه تحت بررسی و **نقد** «**منطق نظری**» قرار گیرند ، قبلا ذهن باید آنهارا ، پس از درك وهضم ، بمفاهیم مجرد تبدیل نموده از زبان تصویری به‌زبان اندیشه‌ای ترجمه کند ، تا فکر تحلیلی بتواند در باره‌ی آنها به‌تکاپو پردازد . این ترجمه و انتقال - بویژه با توجه به‌شرایطی که مردم تحت آنها به تماشای فیلم وتآتر میروند ، مانند خستگی ، گرفتگی خاطر و نیاز به تفریح و انصراف طبع - برای غالب ازآنان بسیار دشواراست . خصوصاً که تندی جریان حدوث وقایع در فیلم ، فرصتی برای یك‌چنین «**سرعت انتقال**» و فعل وانفعالی‌را در اختیار هر مغزی بسهولت نمی گذارد .

بدین‌ترتیب مادراینجا ، بایك عامل جدید روانی دیگر - اشکال واگر دانی زبان تصویری به‌زبان فکری - که مانع از سرعت انتقال بیننده نسبت به‌خواننده وموجب تضعیف قدرت انتقاد انسان تماشاگر است ، آشنائی حاصل میکنیم . دراین‌مورد‌هم مقایسه‌ی توده‌ی تماشاچی باوضع انسان ، در حال خواب تلقینی یا هیپنوز ، بی‌وجه نیست . چون

در هیپنوز نیز قدرت فکر انتقادی **واپس زده** میشود. عامل خواب تلقینی کم‌و بیش به «تخدیر وجدان‌ظاهر» می پردازد، و مانند رؤیا، با استفاده از منطق تصویری به تشدید زمینه‌ی تلقین پذیری شخص معمول مبادرت میورزد.

٤ ـ باوجودآنکه بسیاری ازنکات فیلم، احیاناً برای پاره‌ای از افراد ـ چنانکه دربالا(ش۲) یادآورشدیم ـ نامفهوم وغیر مدرك‌میماند، زبان فیلم برای مردم واضح‌تر از زبان نوشته و تقریر **جلوه** میکند. زیرا معمولا صورت سازی وترسیم وتجسم افکاررا که معمولا ذهن پس از در یافت ودرك افکار مجرد، باید با تکاپوی فراوان‌انجام دهد، فیلم و تآتر پیشا پیش، بکمك صحنه پردازی، واشخاص، انجام داده اند. و بدین ترتیب از تماشا گر توقع فعالیت دماغی چندانی‌را برای هضم موضوعات خود، ندارند. بهمین سبب بسیاری از افراد که از لحاظ فکری غالباً خسته‌اند، هنگام تماشای جدی ترین فیلم‌ها، حتی بسهولت گاه احساس تفریح و انبساط میکنند. در صورتیکه شاید در آن وضع وموقع بهیچ وجه روحاً یارای مطالعه‌ی یك کتاب را نداشته باشند.

اینها تمام از جمله نکات فراوانی است که آقای **«هاکسلی»** متأسفانه هنگام تعجب خود از آنها، ظاهراً بکلی، غافل بوده است.

**نفوذ فیلم** تا کنون‌هم ما بیشتر براین مصروف بود که تنها جنبه‌ی انفعالی وغیرفعال روان انسان تماشا گر را نشان بدهیم. اینك بیمورد نیست شمه‌ای نیز بذکر انواع تأثیر فیلم،

جادوگر سحارقرن بیستم، برلوح **پذیرا** و منفعل روح بشر، و **تنوع** نفوذ آن، در افراد مختلف، بپردازیم.

**فیلم سازنده‌ی سلیقه و مد**

همه دیده‌ایم برش جدیدی ازلباس یك‌هنرپیشه، و آرایش تازه از موه‌ای زیبای یك ستاره‌ی محبوب، چه بسرعت درسراسر دنیا، یعنی بهر کجا که فیلم راه دارد، شایع میشود. این تنها نمونه‌ی ساده‌ایست از نفوذ فیلم در تغییر مد و سلیقه‌ی بشر. یك دوشیزه‌ی هفده ساله‌ی انگلیسی، درپاسخ پرسشنامه‌ای مربوط به نفوذ فیلم در رفتارانسانی، چنین نوشته است ـ :

« هیچ فیلمی تاکنون مرا در موضوعات مهم زندگیم، تحت تأثیر قرار نداده‌است، بلکه نفوذ آن بیشتر مربوط بموارد کوچکی‌مانندطرزلباس، وشیوه‌ی راه رفتن ونظیر آن بوده‌است. من میدانم که هیچگاه بزیبائی **وی وین‌لی** ـ ستاره‌ی فتان و فراموش نشدنی فیلم برباد رفته ـ جلوه نخواهم کرد، لیکن‌هیچ موجبی‌هم در دست نیست که من طرز ره پیمودن دلربا ویاشیوه‌ای راکه وی‌برحسب آن‌سربن خویش را حرکت میدهد، تقلیدنکنم. من میدانم که هیچگاه نخواهم توانست مانند **گریر گارسون** بازی کنم، ولی با این وصف میکوشم که چون او بخندم یا تبسم نمایم. برای گرفتن سیگاری در دست، بدون شك، یك روش‌زشت و یك روش‌زیبا و دل‌انگیز وجود دارد. ستارگان معمولا بهترین طرز آنرا در روی صحنه انتخاب میکنند. ومن هرگاه بخواهم سیگار بکشم، سعی میکنم که چون **کاترین هبورن** در فیلم **داستان فیلادلفی** سیگار بکشم.» 1

---

1 – J. P. Mayer : Sociology of the Film and British Cinemas and their Audiences Faber - 1946–9

باتقسیم‌بندی **رفتار و ادراك** به **آگاه‌وناآگاه**از زمان **فروید** به بعد، برای‌ما اینك دیگرزیاده‌شوار نیست که به بررسی در پیرامون تأثیر و **نفوذناآگاه** فیلم در رفتار و شیوه‌ی زندگانی مردم امروز بپردازیم. غالب از مردم بدون آنکه خود متوجه باشند تحت تأثیر شدیدبسیاری ازاندیشه‌ها، آرمانها و وضع رفتار و گفتارنویسندگان و ستارگان فیلم و تآتر قرار میگیرند. دوشیزه‌ی مورد بحث که هم اکنون به نقل گفتار وی دربالا مبادرت ورزیدیم، تنها متوجه نفوذ واضح و ظاهر فیلم و سینما، در روی خویشتن است. او می‌پندارد که نفوذآن در وی بهمینجا پایان پذیرفته است. ودیگرآنچه راکه خود از آن آگاهی ندارد، و غالباً نفوذش به تدریج در تغییر بینش و رفتار انسان تحقق می‌پذیرد، بی‌اثر تلقی میکند. لیکن درمیان پاره‌ای از افرادکه بیشتر به **خودکاوی** و تحلیل اثر و نفوذ عوامل‌خارجی در روح خود می‌پردازند، کسانی یافت میشوند که به نفوذ ناآگاه فیلم، در اعمال و بینش خویش نیزتوجه دارند، و یا حتی‌المقدورامکان‌آنرا انکار نمی کنند. در پژوهش **مایر**، محقق انگلیسی، که شاهد بالا را ازوی نقل کردیم، دوشیزه‌ای دیگربدونوع تأثیرفیلم -آگاه وناآگاه یاحاد و مزمن- درخود اشاره میکند. این دوشیزه که دختر خانمی هیجده ساله است درپاسخ پرسشنامه‌ی **مایر** چنین نوشته است-:

«پس از مشاهده‌ی هر فیلم من خودم را می‌بینم که آگاهانه یا ناآگاهانه یعنی بدون آنکه خود متوجه باشم، طرز حرف زدن و آهنگ صدا، راه رفتن، لباس پوشیدن و رفتار پاره‌ای ازستارگان‌را تقلید میکنم. لیکن این امردیری نمی‌پاید،

مگر آنکه بحدی دقیق باشد که من خود دیگر بر آن آگاهی نداشته باشم . . . »

فیلم و رؤیاسازی

**هولیوود** - بزرگترین شهرسینمائی جهان- بکرات **«کارخانه رؤیاسازی»** نامیده شده است - تشبیهی که زیاد عاری از حقیقت نیست . فیلم معمولا - وغالب از فیلم‌های هولیوود خصوصاً - بیشتر نیمرخ زیبای زندگی را ، باتکیه و **آکسنت** بر روی ثروت ، لباسهای فاخر ، خانه‌ها ، مناظر و حوادث پرشکوه وفریبا ، با نمکی نسبتاً همه پسند ، خیال‌انگیزو پروسوسه از زندگانی عاشقانه وجنسی ، مورد توجه قرارمیدهد . - آیا دلی پر امید و سودائی ، و سری پرشور و رؤیائی از زندگی غیر از این چه می‌خواهد ؟

پرسش‌های دقیق ومکرر ازصدها هزار تماشاگر ، و تحقیقات روانشناسی وجامعه شناسی فیلم ،نشان‌داده‌است که یکی از فونکسیون های مهم فیلم در امروز ، ساختن جهانی رؤیائی و شیرین برای مردم است - جهانی که بکام دل آسان میگردد ! بسیاری از تماشاگران ، صحنه‌ها و حوادث طلائی و خیال‌انگیز فیلم را تجسم آمال خویش می‌بینند. فیلم‌در نظر آنان، بمشابه‌ی **«وهم‌مجسم»** و **«هالوسیناسیون»** چون‌خود **واقعیت** جلوه میکند پاره‌ای از افراد تماشاگر ، خویشتن و اطرافیان خودرا گاه بکلی فراموش میکنند ، و چون افرادی که در جذبه‌ی‌عمیق زهرهای تخدیری مانندحشیش ونظیرآن‌فرو رفته باشند، خود را در صحنه‌ها و حوادث فیلم شریك ، و حتی بفراوانی ، بجای قهرمانان ظاهراً خوشبخت آن، احساس می‌نمایند. از این کیفیت غالباً

بنام «**همسانی**» ، «**هوهویت**» ، «**عینیت**» ، « این همانی » و بالاخره «**یکتاگرائی من و تو**» در «**انسان تماشاگر**» و «**انسان بازیگر**» ، یاد کرده‌اند . .

رؤیا سازی زن درسینما

احساس وحدتی صوفیانه ، تحت تأثیر جادوی فیلم از طرف **تماشاگر** با **بازیگر** ، اگر چه اختصاصی به زنان یا مردان ندارد ، لیکن با این وصف ، فراوانی آن در میان زنان ملاحظه شده‌است . پژوهشهای آماری نشان داده‌است که زنان بیشتر هوادار فیلم‌های عشقی و رؤیا انگیز هستند[۱]. دوشیزه‌ای درپاسخ‌پرسشنامه‌ی **مایر** ، محقق‌انگلیسی، در باره‌ی نفوذ فیلم ، که در گذشته نیز از وی شاهدی ذکر کردیم ، چنین می‌نگارد ـ :

« غالب از فیلمهائی که من دیده‌ام ، در حقیقت ماده‌ی اصلی برای خیالات رؤیائی من گشته‌اند . من پس‌ازدیدن اینگونه فیلم‌ها که محبوب من‌اند ، ساعتها را بروی تختخواب خود در از کشیده غرق درخیالات طلائی پرافسون میشوم ، وخود را درمیان صحنه‌های آن مشاهده‌میکنم . پس‌ازدیدن یك فیلم‌خوب ، خصوصاً زودتر از هروقت دیگربه رختخواب میروم که در آن از تنهائی و تاریکی بیشتر استفاده کنم ، تا بدون هیچگونه مزاحمی رؤیاهای زیبا در تخیل من به جلوه‌گری و فعالیت پردازند » . 2

---

۱ ـ دراین‌باره همچنین رجوع کنید به تحقیقات‌گرانمایه‌ی محقق آمریکائی ـ لئوانجل ـ که به پیشنهاد کمپانی معروف فیلم‌برداری «مترو ـ گلدوین ـ مایر » به پژوهش درباره‌ی‌اثر فیلم‌های امریکائی در تماشاگران خود پرداخته است :

Leo A. Angel : Hollywood Iooks at its Audience, 1950

2– J. P. Mayer : Ibd.

در پژوهش. «**مایر**» ، یکدختر خانم بیست ویکساله‌ی دیگر انگلیسی می‌نویسد - :

موسیقی ، فیلم‌ونوشتن تنها چیزهائی هستند که میتوانند واقعاًمرا بیك‌جهان زیباتر و پرسعادت‌تری ، سوق دهند . خواندن معمولاًمرا، بیشتراز آنچه که هستم، جدی کرده به‌تفکر برمی‌انگیزد وتاحدودی بمن کمك می کند که از نگرانیها ودشواریهای زندگی فاصله بگیرم . لیکن زندگی امروز خیلی سطحی‌تر ودر عین‌حال دشوارتر ازآنست که تنها باخواندن بتوان آنرا جبران کرد . از اینرو برای چاشنی این‌زندگی من‌میکوشم ، حتی‌المقدور موادی راکه فیلمها می‌توانند در اختیار من بگذارند ، از آنها بدست آورم . »

**فیلم وجنسیت**

چنانکه سابقاً اشاره کردیم ، زنان بیشتر از مردان، دراثر نفوذفیلم، دستخوش حالت‌جذبه‌ی رؤیائی و خلسه‌ی «**خوددرصحنه بینی**» ، یا «**خودبازیگر بینی**» میگردند . کیفیت‌شگفت‌انگیزی در مورد زنان که نظر پژوهندگان **روانشناسی فیلم**را جلب کرده است ، اینستکه بسیاری از آنان که بمشاهده‌ی فیلم‌های عشقی مشتاقند ، نه از آن جهت است که مرد و قهرمان ایده‌آل خودرا در آن می‌یابند ، بلکه بیشتر از آنروست که خودرا بجای هنرپیشه‌ی زن میگذارند ، وحتی از لذت معاشقه‌ی آنان **لذت‌جنسی** می‌برند . اینکه زنان در سینما همچنان از بدن برهنه و زیبای ستارگان‌زن متمتع میشوند واحساس رقابت‌وحسادتی نمیکنند درواقع بیشتر ناشی ازهمان کیفیت «خودبازیگربینی» است که کم و بیش‌درتحت‌نفوذ پرافسون وخیال‌انگیزفیلم ، حجاب «**منی-و-توئی**»

از میان **تماشاگر** و **بازیگر** برداشته می‌شود، و اصل «**هوهویت**» و «**همسانی**» در میان آنها برقرار میگیرد. **لئو انجل** محقق آمریکائی، در اثر ارزنده‌ی خویش - **هولیوود به تماشاگران خود مینگرد** - که در پاینویس بحث «**رؤیاپرستی زن در سینما**» از وی یاد کردیم، پاسخ دو تن از زنان را در مورد علت عشق ورزیدن آنها به ستارگان زن، بعنوان نمونه بدست میدهد. بانوی نخستین اظهار میدارد - :

«وقتی من **اینگرید برگمن** - ستاره‌ی فیلمزنگهای برای که بصدا درمی‌آیند - را می‌بینم، وی را ایده‌آل زن بودن خود می‌یابم، و آرزو می‌کنم که چون او باشم.»

وبانوی دیگر در پژوهش **انجل** میگوید - :

«هر زنی آرزومنداست که صفات گیرنده‌ی ستاره‌ی محبوب خود را داشته باشد. وطبعاً هیچ زنی نمی‌تواند یك هنرپیشه‌ی مرد را بعنوان ستاره‌ی مدل محبوب برای خویش اختیار کند. من این زنان زیبای سینما را می‌پرستم، وآرزو میکنم که مانند آنها باشم»

بدون شك این خصوصیت بی‌رابطه با کیفیت عمومی «**حیات جنسی زن**» و تفاوت آن با «**حیات جنسی مرد**» نیست. بطور کلی نظریه‌ی مقبول در محافل «**جنسیت شناسی**» اینست که محرك «**رفتار جنسی زن**»، بیشتر جنبه‌ی **بدنی** داشته تحت تأثیر عوامل فیزیولژی است، و محرك «**رفتار جنسی مرد**»، بیشتر **روانی** است، و شدیداً تحت نفوذ فعل و انفعالهای نیروی خیال و تداعی روحی است. نتیجه‌ی تحقیقات «**کینسی**» وهمکاران او، درباره‌ی «**رفتار جنسی زن و مرد**» درامریکا، بویژه توجه به اختلاف زن ومرد درمسئله‌ی **استمناء** و **استشهاء** همچنین مؤید این نظریه است.

است ، دیده‌باشند. فرانك‌سیناترا که بنا برمعروف، خود واقعاً معتاد به هروئین بوده‌است ، دراین فیلم نقش یك‌معتاد به هروئین‌را به بهترین وجه بازی می کند. درتهران از روی این فیلم نمایشنامه‌ای بعنوان **«مرفین»** تهیه وبمعرض‌نمایش گذارده شد که‌باشرائط محیط‌ساز گارتر بود ، و مورد توجه فراوان قرار گرفت . تهیه کنندگان وهنر پیشگان **«مرفین»** مایل بودند با کمك وزارت بهداری ، بنام مبارزه باموادمخدره ، برای‌فیلمبرداری‌ازنمایشنامه‌ی مرفین کمك بگیرند. ازاین‌رو مراجعات ومذاکراتی نیز در **کمیته‌ی بهداشت‌روانی** بهمین مناسبت بوقوع پیوست . نویسنده از نظر مسئولیت اداری وحرفه‌ای خود ، در این مورد به تحقیق درباره‌ی اثر فیلم **«مردبازوطلائی»** و **«مرفین»** روی تماشاگران ایرانی پرداخت . نتیجه متأسفانه نشان داد که فیلم ونمایشنامه‌ی **ظاهراً** ضد هروئین ومرفین ، خود یکی از **علل شیوع** هروئین ومرفین در بسیاری از جوانان ماشده‌است . نقل عکس‌العمل و نظر یکی از افراد که در اثر دیدن فیلم **«مردبازوطلائی»** بنا به اعتراف‌خود ، هراسش ازاعتیادبه هروئین‌زائل شده بود ، شاهد گویائی برای بیان ماست . این فرد ضمناً یکی از کاردانان مؤثر در صنعت فیلمبرداری‌وسینمادرایران بشمار میرود . وی‌چنین‌اظهارداشته‌است :

«چون کارم زیاد بود ، وناگزیر بودم شبهارا غالباً بیدار بمانم ، یکی از رفقا هروئین‌را بمن تجویز کرد ، و براصرار و وسوسه‌ی خود افزود . مدتی من در نگرانی وتردیدبسر می بردم تا فیلم **مرد بازو طلائی** را دیدم . در این فیلم بر خلاف ادعای تهیه کنندگان آن ، هیچ‌چیز که دلیل بربدی هروئین باشدنیافتم .

مردمعتاد ، در فیلم ، هر گاه‌هر وئینش دیر میشد ، دچار حمله‌های جانفرسامی گشت . لیکن هروقت هروئین خودرا بموقع در یافت می کرد با نیروئی خارق‌العاده وما فوق انسانی به بازی و شب زنده‌داری می پرداخت ودر قمار ازهمه می برد . در اندیشه فرو رفتم که‌چه فرق است بین این منبع نیرو وانرژی وسایر ویتامینها وموادغذائی . فقدان‌ویتامینهاهم ایجادیك سلسه‌امراض وناراحتیها دربدن می کنند، وهروقت‌به بدن برسند، بدان نیرو می بخشند . پس زیان هروئین بعد از اعتیاد ، تنها نرسیدن به بدن است . در واقع اجتماع‌ودولت باید سعی کنند ، این‌داروی انرژی بخش را به‌افرادی که دیگر رشید وبالغ‌اند واحساس نیازبدان می کنند برسانند . نه‌آ نکه‌آنرا ازآنها دریغ دارند . بدین ترتیب بدون هیچگونه‌دغدغه ونگرانی ، بدامن‌هروئین‌پناهنده شدم ...»

بدیهی است این‌منطق‌ازنظر دانش پزشگی‌محکوم ونا سالم‌است .

لیکن این منطق‌باهمه سستی ونا درستی ، منطقی‌است **زنده** و بانفوذ که خواه و ناخواه در توده‌ی خلق پیروان فراوان دارد . منظور ما از «**بینش روانشناسانه**» که پیوسته روی آن تکیه کرده‌ایم ، همین است که در تحقیق در باره‌ی علل رفتار ، و هنگام پیش بینی وا کنش‌های روانی مردم ، حتی‌المقدور از حدود چهار چوبه‌ی محدود و ظاهری **استدلال منطقی**پافراتر نهیم . در ماورای وجدان آ گاه که عرصه‌ی حکومت منطق ارسطوئی است ، به غواصی و روانکاوی دراعماق روح ووجدان نا آ گاه ، ومکانیسم‌های‌نیرو مندآن بپردازیم.درغیر اینصورت جز بهت وحیرت وغافل گیر شدن‌دربرابراعمال غیر منتظره وشگفت

انگیز انسان ، این طرفه معجون ناشناخته ، نصیبی نخواهیم داشت .

ماسابقاً اشاره کردیم که **منطق فیلم** بیشتر جنبه‌ی **تصویری** دارد. همچنین نیز یاد آور شدیم که ترجمه و نقل زبان تصویری فیلم به «**منطق فکری**» ، برای بسیاری ازمردم عادی دشوارست ، وازهمین‌رو گاه بخش مهمی ازمحتویات فیلم‌برای آنان نامفهوم باقی می‌ماند ✡ . اینك اگر این دشواری ویژه را ، هنگام تماشای فیلم ، درنظر گیریم ، بخوبی در می‌یابیم که چرا «**توطئه**» و «**هدف**» یا «**نتیجه گیری**» به اصطلاح «**اخلاقی**» بسیاری‌ازنمایشنامه‌ها درفیلم‌وتآتر ، برای‌شماره‌ی انبوهی ازتوده‌ی تماشا گر،نامفهوم ودرك‌ناشده باقی میماند . تماشا گر در بسیاری‌از موارد، دربرابر صحنه‌های پرافسون و رؤیائی‌فیلم ،چنان دچار حالت جذبه وبیخودی می‌شود که مانند **سعدی** سرمست وبیخبر از یاد « تحفه‌ی اصحاب » ، در گلستان دامن اختیار از کف میدهد . و ارمغان مطلوب و خواسته را با خود برنمی گیرد . بویژه اگر این ارمغان جنبه‌ی یك درس اخلاقی غیر مستقیم را داشته با انواع لطائف الحیل به تحریك شدید غریزه‌ی جنسی و حس کنجکاوی تماشا گر نیز پرداخته باشد .

**خود برتر بینی و نتیجه‌ی اخلاقی فیلم**

همچنین علاوه‌بر عوامل‌فوق ، در بسیازی‌ازموارد عامل «**خودخواهی**» و «**خود بر تر بینی**» افراد، درخنثی کردن اثرمثبت اخلاقی‌فیلم‌ها ، مزیدبر علت‌میگردد . **خود بر تر بینی** غالباًمانع‌از آنست که مااز‌اشتباه‌دیگران

---

✡ - ر ك ص ۹۷ — ۲۹۱ همین کتاب

عبرت گیریم. بویژه اگر حس کنجکاوی و علاقه‌ای شدید نسبت به چیزی در ما برانگیخته شده باشد. در چنین مواقع بسیاری از افراد تماشاگر دستخوش وسوسه‌های «حس خودبرتربینی» شده می‌اندیشند «تبهکار ناکام فیلم» دراثر کمی‌دقت یامهارت‌وزیرکی، شکست‌خورده است. لیکن آنان - البته بگمان‌خودشان- بالاتراز آنند که‌دوچارچنان لغزش‌وخطائی گردند. پند وعبرتی که ممکن‌است‌تماشاگر ازشکست تبهکار ناخوش فرجام فیلم بگیرد، گاه تنها محدود به این می‌شود که از بی‌احتیاطی و اشتباهی که مجرم درحین ارتکاب جرم مرتکب شده است، احترازجوید. تا باصطلاح رازش فاش نگردد.

**اعتقاد به شانس و نتیجه‌ی اخلاقی فیلم**

بسیاری از تماشاگران، ناآگاهانه، به **شانس** وبخت و اقبال، بمراتب بیشتر اعتقاد می‌ورزند تا به «**اصل علیت**». شیوع قمار، بخت‌آزمائی‌ها وشرط بندیها، در مترقی‌ترین کشورهای‌جهان، خود دلیل آشکاری‌بر این سخن است. از اینرو افراد زیادی، در میان توده‌ی تماشاچی‌یافت می‌شوند که شکست‌تبهکارفیلم را بیشتر حمل‌بر **طالع نحس و بخت بد** وی حمل میکنند، تا بر**مکافات** طبیعی ومنطقی عمل او. بدین‌ترتیب شکست تبهکاردرنظر آنان، بیشتر به **باخت‌احتمالی** درقمارشبیه‌تراست تا به یك **شکست ضروری**. -آیا کم‌اند کسانیکه ،حتی با احتمال‌قوی به باخت‌درقمار، تنهابه یك امیدبسیارضعیف برد، ویا ارضاء نیازمند-یهای دیگری به بازی تن در میدهند؟ تجربه نشان داده‌است که طبایع ضعیف و شخصیتهای متزلزل مخصوصاً ناتوانی و شیفتگی خاصی برای

طبق تحقیقات «**کینسی**» ، بیش ازصدی نود ازمردانی که باستمناء اشتغال دارند ، درحین عمل ، عموماً صورت یك معمول وشریك جنسی یا قسمتی ازبدن اورا ، ناچاردرنظرخودمجسم می‌نمایند ، وعیناً مانندیك **نزدیکی** واقعی ، با معشوق خیالی ، به معاشقه ومغازله تا سرحد ارضاء جنسی، می‌پردازند. درصورتیکه درمیان زنانی که به «**استشهاء**» یعنی ارضاء جنسی بوسیله‌ی خود ، مبادرت کرده‌اند کمتر کسانی نیازمند بوده‌اند همچنان چهره واندام یا قسمتی ازبدن «فاعلی» را درحین عمل درنظرمجسم‌نمایند* . بعبارت دیگر درمردان برای ارضاءجنسی علاوه برتماس بدنی ، وحتی بیشتر و قبل از آن ، تحریك **تخیل** ، یعنی عامل روانی، ضروری است . درزنان- درصورت عدم‌نگرانی وپریشانی خاطر بطورکلی - تحریك مداوم نقاط جنسی آنهاکافی است . - بدیهی است که این کیفیت، اولاخالی از **استثناء** نیست، وثانیاً **نسبی** است.یعنی آنطور نیست که درحیات جنسی زن، عامل روحی بهیچوجه مؤثر نباشد .

بطور خلاصه سینما برای زن بسبب تأثیر مستقیم نور و تصویر بر روی پرده‌ی چشم ، و موسیقی در گوش ، و داستانهای رؤیا انگیز جاندار و کمك به تحقیق میل «**خودبازیگربینی**» ، بویژه نیز اگر مردی در کنار وی نشسته تماس بدنی نیز حاصل باشد ، محیط مناسبی جهت جمع عوامل فیزیولوژی و بدنی لازم برای تحریك جنسی فراهم

---

* - برای اطلاع بیشتر در اینباره رجوع کنید به بخش استمناء از گزارش کینسی در باره‌ی رفتار جنسی زن - :

A . Kinsey : Sexual Behavior in the Human Female , Phil adelphia, 1953

می‌آورد. وهمین علت کافی است که زنان، چنانکه پژوهشهای فراوان نیز نشان داده است، مشتری پرو پا قرص ترسینما، بویژه فیلمهای عشقی باشند.

در اینجا، چون سخن ازارتباط فیلم و جنسیت بمیان آمد، بیمورد نیست یادآورشویم که طبق تحقیقات مختلف، بویژه پژوهش **لئوانجل**، محقق نامبرده‌ی امریکائی، در کشورهای اروپا و امریکا، درحدود دو سوم ازسینماروندگان، **زوج**‌های متشکل از زن ومرد هستند، وقسمت اعظم از این زوج‌های سینمارو نیز عموماً، عاشق ومعشوق، نامزد ویا زنان وشوهران جوان میباشند که درروابط نزدیك وعاشقانه بایکدیگر بسرمی‌برند. بسیاری از عشاق جوان، سینما را بی درد سرترین، بی مزاحم‌ترین، و ارزان‌ترین **خلوت** می‌دانند که دست کم دو ساعتی را در کنار هم نشسته به معاشقه پردازند. ازاینرو درخیلی ازمواردبرای چنین جفتی، زیاد تفاوت نمی کند که محتوی فیلم چیست، آیا ارزش زیادعلمی وادبی وهنری دارد یانه. آنها تنهامحیطی سربسته وتاریك، وسر گرمی اندکی برای **وصال** خود میخواهند.

بدین‌ترتیب سینما و تآتر درجهان مترقی - و در ایران ما هم - دارای فونکیسون‌دیگری بعنوان **خلوتگه عشاق** است. وهمین عامل دیگری است که اگر آقای «**هاکسلی**» در نظر می گرفت، نیازی به اظهار شگفتی نداشت. فیلم‌وتآتر در اثر صحنه‌سازی، وتحریك‌سمعی و بصری وخیالی شدید تماشا گر، بمراتب دارای چاشنی **جنسی** خوش آیندتر و نیرومندتری از **کتاب** اند که **هاکسلی** تعجب میکندچگونه

مردم آنرا رها کرده سینما وتآتر «**مبتذل!**» را بر آن ترجیح میدهند.

**فیلم و بزه**

آیا فیلم و بزه دارای ارتباطی با یکدیگر هستند ؟ در آثار مربوط به روانشناسی و جامعه شناسی فیلم و سینما ، تا کنون چهار نوع پاسخ بدین سؤال داده شده‌است که ما نخست آنها را باختصار برشمرده سپس به تحلیل هریك جداگانه می‌پردازیم :

۱ ـ فیلم دارای تأثیر سوءِ نبوده افراد را وادار به بزه وجنایت نمی کند .

۲ ـ سینما نه تنها موجب جنایت نیست ، بلکه یکی ازموانع مهم آن بشمار می‌رود .

۳ ـ فیلم وسینما یکی از عوامل مهم شیوع تبهکاری است .

۴ ـ سینما **میل** به جنایت را در کسی ایجادنمی کند ، بلکه تنها طریقه‌ی ارتکاب بدان راتعلیم میدهد . ـ واینك توضیحی بیشتردرباره‌ی هر یك از چهار نظریه‌ی فوق ـ :

**فرضیه‌ی عدم تأثیر بد فیلم**

غالب از کسانیکه دارای منافعی در تهیه‌ی فیلم هستند ، خواه وناخواه ، در جبهه‌ای دفاعی نسبت به فیلم ، بسرمی‌برند . دکتر **گوستاوموِرف** روانشناس سوئیسی که اینك در کانادا بسر می‌برد ، اخیراً در شماره‌ی ماه مه ۱۹۶۰ مجله‌ی آلمانی زبان سوئیسی «**روانشناس**» ، بمناسبت ارتباط وقوع بزهی در کانادا با یك فیلم ، طی مقاله‌ای باین دسته از هواداران فیلم که

مطلقا منکر اثر سوء فیلم هستند ، اشاره می کند . دکتر **مورف** می‌نویسد ـ :

« ... استدلال اساسی تهیه کنندگان فیلم و سایر وسائل تفریحی در امریکا که پیوسته آنرا تکرار می کنند اینستکه در سینما و تلوزیون هیچگاه یك جنایت خوش فرجام ، و جانی کامکار به تماشاچیان عرضه نمی‌شود . تبهکار همواره محکوم پنجه‌ی عدالت می گردد . از اینرو چنین عرضه داشتهائی بشر موجب عبرت است ، تا جنایت . زیرا **جنایت مثمر ثمر نیست** » 1

این منطق، چنانکه دکتر **مورف** نیز بدان تصریح میکند، از نظر روانشناسی کاملا سست و نادرست است . زیرا تمام افراد بشر از نظر هوش ، مافوق یا نزدیك به **حد وسط** نیستند که بتوانند فرجام اندیش بوده طبق منطق و نمونه‌ی استدلال سوداگران فیلم به تعقل پردازند ، و از مکافات عمل انسان تبهکار ، در پایان کار ، درس عبرت گیرند . بسیاری از افراد در جهانی مادون **منطق ارسطوئی و استدلال برهانی** زندگی می کنند . آشنایان به الفبای **روانشناسی آبنورمال** یا **روانشناسی آسیبی** بخوبی بامنطق غیرعادی و واکنش های غیر منتظره و دور از خرد بسیاری از افراد بشر ، در برابر حتی منطقی‌ترین موقعیت‌ها ، بخوبی آشنا هستند .

بسیاری ازخوانندگان ماشایدفیلم « **مرد بازو طلائی** » را که هنرپیشه‌ی مشهور امریکائی «**فرانك سیناترا**» نقش اول آنرا عهده‌دار

---

1– G. Morf : Hintergruende einer Kindesentfuehrurg , – Der Psychologe , Bern , Mai 1960 , S. 172

کارگردان ایرانی سرانجام علت تأکید و تکیه‌ی خود را در روی تفاوت «**میل به بزه**»، و شیوه‌ی ارضاء آن، ـ که بیشتر منبعث از نگرانی یك کارگردان از محدودیتهای حرفه ایست، تا مبتنی بر بینش روانشناسانه ـ چنین بیان میدارد ـ :

«من می‌ترسم که با گفتن جملاتی از قبیل: سینما وادار به آدم کشی میکند، بعضی‌ها و بخصوص افرادی که صلاحیت تشخیص فیلم را ندارند، و به **دقایق علم روانشناسی** واقف نیستند، نتایج نادرستی بگیرند، و ممنوعیتها و **محدودیت** های زیادتری برای فیلم سازها، ایجاد کنند»[1]

فیلم طبق این نظریه، که کارگردان ایرانی آنرا اظهار میدارد نقش کلاغ راهنما را درافسانه‌ی **هابیل وقابیل** بازی‌میکند. بنا براین افسانه، قابیل برادر خود هابیل‌را در اثر حسادت میکشد. لیکن نمی‌داند جسد مقتول را چه کند، از اینروی آنرا روی دستها گرفته سرگردان بدین سوی و آنسوی میرود. سرانجام کلاغی‌را می بیند که با کلاغی دیگر مشغول نزاعی خونین است. کلاغ بر رقیب پیروز شده اورا میکشد، و آنگاه بامنقار خود گودالی‌را کنده قربانی‌خویش را در آن در خاك پنهان میکند. قابیل نیز به تقلید از کلاغ، جسد برادر را بخاك می‌سپرد. بعبارت دیگر ـ اگر بزبان **ارسطو** تعبیر مقصود کنیم ـ بگمان کارگردان ایرانی و سایر هم اندیشان اروپائی او، فیلم موجب میشود که استعدادی از مرحله‌ی **قوه به فعل** درآید. شاهداین مدعا نیز بیان خود کارگردان ایرانی است که میگوید: در ایران

---

۱ ـ مجله‌ی سپیده فردا، ش ۱۰ ـ ۹ ص ۷۷

سابقه‌ی دزدی با کامیون و نقاب و هفت‌تیر و دستبرد به بانك نبوده ، است بلکه - بزعم وی - این بزهها «روی مطالعه‌ی دقیق دزدی‌هائیست که درفیلمهای خارجی دیده میشود» . دراینصورت مجملا میتوان پرسید آیا وسیله‌ای که **ماری خفته** و میلی خطرناك و سر کوفته را بیدار و رها کند ، خود خطرناك نیست ، و استعمالش نباید محدود شود ؟

بدین ترتیب ملاحظه میکنیم که استدلال کارگردان ایرانی ، هر چند هم که فرضاً درست باشد ، برای رفع نگرانی وی ، و انصراف مربیان از کنترل شدید فیلم کافی نیست .

اینك برای دقت بیشتر در تحلیل این نظریه که : سینما میل به جنایت را در کسی ایجاد نمیکند ، بلکه تنها طریقه‌ی ارتکاب بدان را تعلیم میدهد ، موضوع را از دو لحاظ مورد بررسی قرار میدهیم - :

۱ - از لحاظ مفهوم بزه وجنایت .

۲ - از لحاظ مصونیت یا عدم مصونیت انسان اخلاقی در برابر جرم و جنایت .

**مصداق جرم نسبی است**

آنکه معتقداست فیلم کسی را وادار بجرم وجنایت نمیکند، نخست بایدمفهوم خودرا ازجرم وجنایت، بدست دهد. جرم وجنایت عموماً امری نسبی است. بدینمعنی که ممکن است دست آزیدن بکاری دریك جامعه و نظام حقوقی ، جنایت و گناه محسوب شود ، و در جامعه و حقوقی دیگر بهیچوجه گناه و تبه تلقی نگردد . «**چندهمسری**» و تعدد زوجات ، دراسلام وحقوق مدنی ایران ، گناه وجنایت نیست ؛ در صورتیکه در حقوق مسیحی و اروپائی گناه و تبه

است . «**روابط جنسی مرد با مرد**» اینك در انگلستان ، دیگر جنایت وجرم بشمار نمی رود ، در حالیکه هنوز در بسیاری از کشورهای جهان ، بزهی سنگین وسزاوار تعقیب و کیفر محسوب میگردد . قتل فاسق یك زن و حتی خود وی ، در حین ارتکاب به **زنای محصنه** ، و یا در صورت ثبوت آن بوسیله‌ی شوهر ، در اسلام و حقوق ایران جرم و جنایت‌نیست . درصورتیکه در حقوق اروپا و امریکا درحکم **قتل نفس** و در خور تعقیب و کیفر است . ازاله‌ی بکارت دختر بعد از شانزده سال در اکثر از نظامهای حقوقی کشورهای اروپا و امریکا و استرالیا ، البته اگر با عنف و با قهر و غلبه توأم نباشد ، جرم‌محسوب نمیشود . درصورتیکه درحقوق ایران‌جرمی‌سزاوارتعقیب و کیفر بشمار میرود . ازدواج یك زن بادو مرد ، در زمان واحد،درایران و کشورهای‌اروپائی وامریکائی جرم‌است. درحالیکه در قسمتی از **تبت** و پاره‌ای از جوامع دیگر ، رسم معمول و مقبول اجتماع است .

برای توجیه مفهوم اعتباری و مشروط و نسبی جرم و جنایت ، با مراجعه به **حقوق‌مقایسه‌ی جزائی** ملل ، فهرستی شامل یك کتاب بسیار مفصل میتوان بدست داد . لیکن ما بذکر همین شواهد اکتفا می کنیم .

غالباً افراد غیر متخصص می پندارند که منظور ازجرم و جنایت در درجه‌ی اول ، تنها همان «**قتل نفس**» و «**سرقت مسلح**» است که کم‌و بیش ، در تمام جامعه ها مردود است . توجه بمفهوم مختلف ملل از قتل نفس نیز بخوبی سطحی بودن این پندار را آشکار میسازد .

**سقط جنین** ، در بسیاری از جامعه‌ها ، در حکم قتل نفس بشمار میرود . در صورتیکه اینك در **ژاپن و هندوستان** بجهت جلو گیری از **تراکم جمعیت** و ازدیاد زیان بخش **نفوس** ، عملی رسمی و قانونی است . وبیمارستانهای زنان و کلنیك های مربوط کشورهای نامبرده حتی موظفند که در انجام تقاضای مراجعان خود کوتاهی نورزند . کوتاهی آنها در انجام تقاضای مراجعان ، بخاطر سقط جنین ، درواقع خود جرم محسوب میشود .

نگاهداشتن یا آسوده ساختن بیماران غیرقابل درمان که پیوسته رنج می برند ، و تقاضای مرگ میکنند ، اینك در جوامع و محافل مختلف ملل مترقی مورد بحث است که آیا باید آنرا درحکم‌قتل‌نفس و یا آخرین کمك‌جهان پزشگی ، بیك انسان رنجور ، بخاطر رهائی و تسکین **آلام** وی از پنجه‌ی قهار شکنجه های جانکاه‌تر از مرگ ، محسوب داشت .

بدین ترتیب بخوبی ملاحظه میشود که‌اگرمفهوم جنایت وبزه بعنوان **انجام عمل‌خلاف قانون** ،در **فرهنگهای‌حقوقی** معلوم است ، مصداق‌آن در دو نظام حقوقی ، و حتی در یك نظام حقوقی ، لیکن در دو زمان مختلف ، همسان و یکتانیست . ازاینرو ـ صرف‌نظر ازیك‌فیلم بومی و داخلی که میتواند، تنها نماینده‌ی بینش‌مقبول حقوقی و سلیقه وجهان بینی‌خاص یك طبقه ازاجتماع،نه تمام طبقات آن‌باشدـ فیلمهای کشورهای مختلف ، مانند فیلم‌های‌امریکائی،اروپائی و ژاپونی و نظیر آن که در ایران نشان داده میشود ، ممکن است تماشاگر را تحت

کارهای بخت آزمائی که دربرابر احتمال برد، امکان باخت آنها بمراتب بیشتر است، ازخودنشان میدهند. نیازی گنگ واسرارآمیز بهریك از آنان نهیب میزند که باحتمال قوی تنهاوی نفر برنده خواهدبود. کیست که انعکاس نوای پروسوسه وفرمان آمرانه‌ی این نهیب گنگ واسرار آمیز را در درون خودبکرات نشنیده و در موارد گوناگون باطاعت کورکورانه‌ی آن نیز تن درنداده باشد، افراد خویشتن‌دار که تحت دسیپلین و نظامی سخت اخلاقی خوی گرفته‌اند، ممکن است عموماً تحت تأثیر هیچ فیلم و نوشته‌ای به جنایت دست نیالایند ـ هر چند که این نکته را نیز بطوریکه بعداً اشاره خواهیم کرد، نمی‌توان مطلقاً پذیرفت ـ لیکن اکثریت از توده‌ی مردم در چنین سطحی از تربیت اخلاقی و استواری شخصیت قرار ندارند.

**فرضیه‌ی سینما مانع از جنایت است**

در تخلیص خود از نظریه‌های مربوط به ارتباط فیلم و بزه ملاحظه کردیم که گروهی ـ گروه دوم ـ معتقدند سینما نه تنها موجب جنایت نیست بلکه یکی از موانع مهم آن نیز بشمار میرود با نفوذترین نماینده‌ی ایندسته «**سرسموئیل‌هور** Sir Samuel Hoare **لردتمپل‌وود** Lord Tempelwood کنونی انگلیسی است که هنگام تصدی وزارت کشور، دربرابرپارلمان آن کشور در دفاع ازسینما، اظهارمیدارد ـ :

«بهترین کارشناسان ومشاوران با تجربه‌ی من در وزارت کشور معتقدند که **سینما** بیشتر مانع از وقوع جرم می‌شود تا سبب ارتکاب بدان. سینما، پسران‌را از بدسکالی و رفتار ناهنجار دور نگاه می‌دارد، وآنانرا برمی‌انگیزد که در این باره اندیشه

کنند. عقیده‌ی وزارت کشور براین‌است که اگر سینما نبود، شاید جرم وجنایت بیشتر از آنچه که هست اتفاق می‌افتاد ...» 1

شك نیست که سینما دراثرجذب بسیاری از افراد، مانع بزرگی برای ولگردی، و وسیله‌ی نیکوئی برای جلوگیری ازخیابان گردی وپرسه زدنهای بیهوده و عواقب زیان‌بخش آن بشمار می‌رود. لیکن آیا تنها بصرف جذب‌وجمع کردن یك عده ازتبهکاران‌بالقوه، و کسانی که در غیر صورت وجود سینما ممکن بود دراثر بیکاری و ولگردی، مرتکب جرم وجنایت گردند، دیگرکار تمام است و محتویات فیلم یا نمایشی که بآنها عرضه می‌شود، فاقد هر گونه اهمیت است؟

هیچکس امروزه ـ اگر فرزند زمان خویشتن باشد ـ منکر فایده‌ی‌سینما نیست. ولی کدام سینما؟ سینمائی که درآن فیلمهائی‌مفید و آموزنده نمایش داده شود، یا سینمائی که مکتب انواع و سوسه‌های جنائی و زیان بخش بشمار می‌رود؟ فوائد سینما را، بعنوان یك کانون اجتماعی که مانع از ولگردی است، بهیچوجه نمی توان بحساب هر نوع فیلمی برشمرد.

**نظریه‌ی فیلم عامل تبه‌کاری**

بسیاری از گزارشها و مقالات در دفاع ازفیلم و مدح سینما، در واقع واکنش و پاسخی است به این‌نظریه‌ی شایع که بسیاری از فیلمها، باشرح انگیزنده‌ی جزئیات تبهکاریها، موجب فساداخلاق جوانان، ومکتبی جنائی بشمار می‌روند. در این مورد ما تنها بذکر بیان منصفانه‌ی دو

---

1– R. Manvell : The Film and the Public, Penguin Books' 1955, p. 225-6

نویسنده‌ی انگلیسی - **آتور کولین - وراپول** 1 - که متفقاً آنرا در کتاب محققانه‌ی خود - **این کودکان ما** - 2 اظهار داشته‌اند، می‌پردازیم - :

«در اینجا قصد آن نیست که وارد گفتگوهای متضاد فراوان درباره‌ی نفوذ سینما در کودکان و بستگی آن با مسئله‌ی بزهکاری جوانان شویم. بدیهی است دسته‌ای جداً استدلال می کنند که بسیاری از فیلمها آشکارا، محرك جوانان تازه بالغ و تلقین‌پذیر، در ارتکاب بزه بشمار میروند، و گروهی دیگر این ادعا را بی اساس تلقی می نمایند درهر حال اثر فیلمهائی که امروزه در سینماهای ما نشان داده میشود هرچه باشد، در این نکته کمتر توان تردید ورزید که فیلمهائی که همواره برجنبه‌ی طلائی زندگی، با توجه شدید به ثروت، لباسهای فاخر، و موضوعات عشقی و جنسی تکیه می کنند، ناچار بطور اجتناب ناپذیر در همسازی و حیات اجتماعی کودکان تازه جوان، نفوذی بی‌قرار و انگیزنده دارند» 3

بطور خلاصه هر کس که معتقد به نفوذ کلی فیلم در بشر است، منطقاً نمی‌تواند منکر نفوذ فیلمهای بد در افراد گردد. سینما و فیلم، و اخلاق و تربیت بطور کلی، هنوز **واکسن** و وسیله‌ای بدست نداده‌اند تا بشر تنها تحت نفوذ **محاسن** فیلم قرار گیرد، و در برابر **مفاسد** و زیانهای آن، مصونیت داشته باشد. از اینرو سینما در برابر محاسن و اشاعه‌ی

1 – Arthur Collin – Vera Poole

2 – These Our Children

3 – Quoted by R. Manvell : Ibd., 223

درباره‌ی کیفیت رؤیا سازی فیلم و زیانهای آن برای انسان تماشاگر، از نظر یك محقق مردم شناسی، رجوع کنید به کتاب پرارزش هولیوود - کارخانه‌ی رؤیا سازی - :

H. Powdermaker : Hllywood – The Dream Factory, Secker – Warburg, 1951

نکات مثبت خود ، بدون شك عامل مؤثری در شیوع بسیاری از بزهها نیز بشمار می‌رود . البته هنوز جای بحث است که آیامحاسن یامعایب فیلم ، کدام یك بیشتر است . لیکن نفی مطلق یك جنبه ، بسود تمام جنبه‌ی دیگر ، دور از شیوه‌ی یك محقق بی غرض است .

فرضیه‌ی :« فیلم‌میل به تبه‌را برمی‌انگیزد »

نظریه‌ی چهارم در باره‌ی رابطه‌ی فیلم و بزه ـ سینما میل بجنایت را در کسی ایجاد نمی کند ، بلکه تنها طریقه‌ی‌ارتکاب بدان‌راتعلیم‌میدهد ـ بیش از هر نظریه‌ی دیگر ، نیاز مند به تجزیه و تحلیل است . زیرا ظاهراً ازهر سه نظریه‌ی مورد بحث، بی‌غرض‌تروجامع‌تر بنظرمیرسد . این نظریه ، از زبان آقای فرخ غفاری ، کار گردان ایرانی ، در سومین میز گرد سینما وتعلیم و تربیت ، چنین تقریر شده است ـ :

« . . . میخواستم مطلبی‌عرض کنم ، وآن موضوع زیان بخش یا خوب بودن فیلم است . . .

. . . فیلم بهیچوجه وادار به قتل نمی‌تواند بکند . در اروپا در نتیجه‌ی مطالعات عمیقی به این نتیجه رسیده‌اند که فیلم قتل یا دستبردرا میتواند بیاموزد ولی هیچوقت آدمکشی را ترویج نمیدهد .

آمار دقیقی دراین‌مورد هست ودر شماره‌های ۱٤و۱۵ مجله‌ی‌بین‌المللی فیلمولوژی ، مسائل‌جالبی راجع به این‌موضوع نوشته شده است . چند فقره دزدی که اخیراً در ایران انجام شده است ، روی مطالعه‌ی دقیق دزدی‌هائیست که در فیلم‌های‌خارجی دیده میشود . در ایران سابقه‌ی دزدی باکامیون ونقاب وهفت‌تیر ودستبرد به بانگ نبوده است . پس نتیجه میگیریم که طریقه‌ی سرقت‌را از فیلم‌آموخته‌ایم . اما خود میل به سرقت‌را فیلم درما ایجاد نکرده است .»

تأثیر عقاید و سنتهائی قرار دهند که در سرزمین اصلی فیلم، اخلاقی و در عرف تماشاگر ایرانی، غیراخلاقی وحتی جنایت بشمار روند.

برای مثال یك فیلم تبلیغاتی ژاپونی را در نظر میگیریم. این فیلم، بخاطر جلوگیری از زیانهای تراکم جمیعت وبالا بردن‌قدرت تربیتی و عاطفی و اقتصادی خانواده، لزوم وفوائد سقط جنین را تبلیغ میکند. محتویات فیلم برخلاف عقیده‌ی «هرآنکس که دندان دهد، نان دهد» با اتکاءِ به فکری نظیر به شعار «سپاهی لشکر نیاید به کار - یکی مرد جنگی به ازصد هزار»، به مادر ژاپونی تلقین می کند که اگرشماره و **کمیت** فرزندان وی محدود باشد، اوبمراتب بهترمیتواند برخوبی و **کیفیت** وجودی فرزندان خویش بیفزاید. اینك اگر این فیلم در ایران نمایش داده شود، در یك مادر ایرانی که صاحب هفت فرزند است، وازتربیت آنان‌نیز بستوه آمده‌واینك بازحامله شده‌است، چه تأثیری ممکن است داشته باشد؟ این فیلم از جمله ممکن است، اندیشه‌ی سقط جنین را در وی تولید، یا بیدار کند، هراس و نگرانی او را درارتکاب‌بدان‌عمل زایل‌سازد، وویرا به انجام آن تشجیع نماید.

**فیلم‌های تربیتی و بزه**

اصولا بسیاری از فیلم‌های تربیتی و فیلم‌هائی که‌آرمان‌های‌جدیدانسان‌دوستی‌و روانشناسی و جامعه شناسی را ترویج میکنند، در اثر تغییر عقاید و دگرگون ساختن آداب و رسوم کهنه و فرسوده و سنت‌های دیرین بشر، بمعنی وسیع‌کلمه، مردم را - اگربا موازین حقوقی ملل مختلف بسنجیم - احیاناً گاه بجنایت برمی‌انگیزند:

ملتی طبق آداب و رسوم قدیم‌خود ، **«کودکان‌روابط آزاد»** را محکوم بمرگ ، و کسانی را که به **زنای محصنه** تن درمیدهند ، محکوم به فنامیدانند . اینك‌فیلمی از کشوردیگر با **دراماتیزه** کردن موضوع ، مردم را به تفاهم بیشتر برای این‌قربانیان جهل وتعصب ، و به تجدیدنظر درعقایدسابق خود ، دعوت وتوصیه میکند . حال ممکن است‌تمام افراد این‌جامعه جهانبینی وفلسفه‌ی‌اخلاقی‌جدید رانپذیرند ـ چون‌افکاراصولا اندك‌اندك شیوع پیدامیکند ـ ولی گروه یا تنی چنداز تعالیم فیلم سرمشق والهام بگیرند .

این مسئله را ممکن‌است بطرف مسائل وتربیت و **بینش‌جنسی** جدید کشانید وبا حوصله‌ی بیشتری‌بدان نگریست . دراین باره ذکر شاهدی از تجربیات شخصی خود، درتوضیح مقصود خالی ازفایده‌نیست.

دراکثراز کتابهای روانشناسی مربوط به دوران بلوغ ومسائل جوانی، میل‌به **جنس مخالف** را ـ که ضمناً شایسته است **جنس‌مکمل** نامیده شود ـ یکی از نشانه‌های **سالم** و پدیده‌های **لازم** زمان **بلوغ** میدانند . بطوریکه در بسیاری از جوامع مترقی ، مانند امریکا ، اگر پسر یا دختر تازه بالغی تمایل به **جنس‌مکمل** نشان‌ندهد، پدر ومادر و سایر اولیاء تربیتی وی در اندیشه فرو رفته نسبت به **سلامت روح** جوان نگران میشوند . واحیاناً ازروانشناسان و روان پزشکان مشاور طلب راهنمائی و کمك میکنند .

**مك گروهیل** ، کمپانی مشهور امریکائی کتاب 1 ، دارای یك سلسله فیلم‌های آموزشی و تربیتی است که از جمله ، سری مربوط به بلوغ و جوانی آن ، دراینجا مورد بحث ماست . از این سری یکدوره اینك در اداره‌ی کل تربیت‌معلم ، وزارت فرهنگ ، وجود دارد که طی زمستان گذشته بوسیله‌ی نویسنده در برنامه‌ی «**بهداشت‌روان**» ، در تلوزیون ایران بفارسی ترجمه شده مورد استفاده قرار گرفت . اشکال فراوان ما در نمایش این فیلم‌ها و ترجمه متن مکالمات انگلیسی آنها بفارسی ، بیشتر مربوط به آموزش مسائل جنسی آنها بود . برای مثال دریکی ازاین فیلم‌ها ـ آشنائی به نیازمندیهای‌جوانان 2 ـ درحینی که پسر و دختری ، دیر، هنگام شب که تمام اهل‌خانه بخواب‌رفته‌اند ، از **رانده‌ووی**خود بازمیگردند، برای خداحافظی یکدیگر را درآغوش گرفته **بوسه**‌ی طولانی و **لب‌گزی** بعنوان‌شب بخیربهم تقدیم میدارند، ناطق با تأ کید وتفاهم ، اظهارمیدارد : «بله ، پسر بدختر ، و دختر به پسر احتیاج دارد» . اینك در ایرانی که ا کثر از مردم‌هنوز تابع این سنت دیرین‌اند که ـ :

پسر چون ز **نه** بر گذشتش سنین ـ
ز نامحرمان گو فراتر نشین ،
بر پنبه آتش نشاید فروخت ،
که تا چشم برهم زنی خانه سوخت ـ

---

1– Mc Graw–Hill Book Company , New York .
2– Meeting The Needs of Adolescents

دراین ایران ، آیا تنها نشان دادن چنین فیلمی خود ، در نظر بسیاری از محافل ، جنایت محسوب نمی‌شود ؟

این گونه فیلم‌ها ، بدون شك ، از طرف جوانان با استقبال و تقلید تمام روبرو میشوند . چون آنها همان چیز را عرضه میدهند ، و همان چیز را ضروری و مفید محسوب میدارند که جوانان بدان نیازمندند وعشق میورزند . لیکن برعکس ، نسل کهن ، طبق سنت دیرین ، آن را محکوم ومردود میداند . زیرا جوانان تحت تأثیر اینگونه فیلم های تربیتی احیاناً دست بکارهائی میزنند که بزرگترها در ایران آنها را عموماً جنایت تلقی میکنند .

بدین‌ترتیب این ادعا که «فیلم کسی را وادار بجنایت نمیکند» ، سخنی است بسیار سطحی ، و فاقد هر گونه بینش حقوقی ، روانشناسی و جامعه شناسی . وفورمولی است فریبنده وسودجویانه که بیشتر تنها همان از هراس یك کارگردان میتواند برانگیخته شود .

**مصونیت اخلاقی در برابر فیلم ؟**

کسانی که معتقدند فیلم انسان را وادار بجنایت نمی کند ، خواه و نا خواه ، به نفوذ ناپذیری و **مصونیت اخلاقی** انسان ، در برابر وسوسه‌های پرافسون و بزهکارانه‌ی فیلم ، اعتقاد می‌ورزند .

- آیاواقعاً یك انسان ، یك **انسان اخلاقی** ، باتربیت وشخصیتی استوار ، دربرابر تلقین‌هائی خلاف اصول اخلاقی و پذیرفته‌ی خود ، دارای مصونیت تمام است ؟

پاسخ باین سؤال را در بخش دیگری از روانشناسی ، یعنی در **هیپنو تیزم** میتوان جستجو نمود .

**مصونیت اخلاقی درهیپنوز**

در خواب عمیق تلقینی یا هیپنوز ، زمینه‌ی انفعالی و تلقین پذیری شخص معمول ، بطور شگفت انگیزی ، بالا میرود . **معمول** غالباً تحت فرمان بیچون و چرای **عامل** خواب در می‌آید . بطوریکه اگر مثلا به معمولی که در خواب تلقینی عمیق فرو رفته بگوئیم وی **سگ** است ، او ممکن است فوراً روی چهار دست و پا راه برود ، و چون سگان حرکاتی از خود نشان بدهد . در بسیاری ازصحنه‌ها ، توسط هیپنوتیست‌های شارلاتان ، برای خنداندن وتفریح تماشاچیان ، ازهمین خصوصیت که مادون شئون انسانی‌است ، بکرات سوءِ استفاده شده است .

تلقین پذیری شدید در هیپنوز ، بزودی این مسئله‌ی اخلاقی را مطرح ساخت که ـ :

ـ آیا میتوان بوسیله‌ی هیپنوز **معمول** را قربانی شهوات و هوسهای نا بجا گردانید ، و ویرا به انجام اعمال جنائی و منافی عفت ، بر گماشت ؟

ملاحظاتی چند منتهی باین پاسخ موقت شد که تلقین پذیری در هیپنوز نیز دارای**حدودی**است، ویك **عامل** نمیتواند همواره هرچه را که بخواهد به **معمول** تلقین کند ، و از او انتظار قبول و اجرای بیچون و چرای آنرا داشته باشد . بویژه اگر تلقین صریحاً مخالف تربیت اخلاقی شخص معمول باشد . شاهد کلاسیك این نظریه ـ عدم

اطاعت از تلقین مخالف با حیثیت و تربیت اخلاقی ـ داستانی است که در کلاس درس **شار کو** Charcot ـ روان پزشك نامی قرن نوزدهم فرانسه ـ اتفاق افتاده است . این واقعه چنین است که روزی دختری هیجده ساله در سر درس **شار کو**، بمنظور تدریس ، تحت هیپنوز قرار میگیرد.شار کو بمناسبتی ناگزیرمیشود که کلاس درس‌را ترك گوید. وی از اینرو تدریس‌را بیکی‌از دستیاران خود واگذار میکند.دستیار جوان دچار اغواو وسوسه میشود ، وبدختر دستور میدهد که لباسهای خودرا از تن درآورد . دختر با شنیدن این فرمان یکباره از «**خلسه**» بخود می‌آید وبا حالتی شرم زده دستهارا بروی دیدگان خود گذارده دوان ، دوان از تالار درس خارج میشود .

این داستان مدتها بعنوان ضرب‌المثل در کتابهای مربوط به هیپنوتیزم نقل شده است،و با ملاحظه‌ی نظایر دیگری شبیه‌آن موجب بیان **اصل‌مصونیت اخلاقی معمول** میگردد که در بالا از آن یاد آور شدیم . این فرض تا همین اواخر امری مسلم شمرده شده بود . لیکن آزمایشهائی فراوان در سالهای اخیر نشان داده‌است که ـ هرچنداصل نامبرده بکلی فاقد ارزش نیست‌ـضمناً متأسفانه‌قطعیت وعمومیت مطلق نیز ندارد.بااتخاذ شیوه‌هائی‌خاص‌واستفاده‌ازخصوصیات‌دیگرهیپنوتیزم، حتی استوارترین افرادرا میتوان باعمالی که درحال عادی کاملا خلاف شعور و پنداراخلاقی آنهاست ، بر گماشت .

کیفیتی که بوسیله‌ی‌آن میتوان بزیان‌اصل«مصونیت‌اخلاقی در

هیپنوتیزم» ، سوء استفاده کرد ، «**وهم موجب**» یا « **هالوسیناسیون مثبت** »1 ، وعکس آن «**وهم‌سلبی**» یا «**هالوسیناسیون منفی**»2 نام دارد . منظور از « وهم موجب » آنستکه **معمول هیپنوز** یا شخص «**خوابگیر**» در اثر تلقین «**خوابگر**» یا عامل ، چیزهائی را احساس میکند ، و یا صداهائی را می‌شنود که در واقع **وجودندارند** . مثلا به وی گفته میشود فلان دوست تو اینك وارد اطاق شد ، او فوراً به وی سلام میکند ، و نظیر آن . در «**وهم سلبی**» یا منفی ، بر عکس «وهم موجب» ، «**خوابگیر**» در اثر تلقین ، چیزهای **واقعی** را که در اطراف خود **وجوددارد** ، دیگر احساس نمی کند .

اینكَ با استفاده‌ازاین دو کیفیت_ «وهم موجب» و «وهم‌سلبی»_ ممکن است محیطی برای **معمول** ایجاد کنیم که انجام فرمان غیر اخلاقی ما ، دیگر در نظر او غیراخلاقی جلوه نکند . بدین‌ترتیب که مثلا به وی‌تلقین کنیم او اینك درحمام است _ وهم موجب_ وهیچکس در اطراف او نیست و اوکاملا تنهاست _ وهم سلبی _ ، در نتیجه برای استحمام به آسانی میتواند لباسهای خود را درآورد ، و باید درآورد . و یا آنکه او اینك در اطاق خواب خود ، با همسرخویش تنهاست و میتواندخلوت کند ، و نظیرآن . . .

این آزمایشها بخوبی نشان میدهد که اصل «مصونیت اخلاقی» درافراد ، کیفیت ثابتی نیست ، و بخوبی میتوان آنرا دستخوش تغییر

1- Positive hallucination
2- Negative hallucination

وتبدیل گردانید. ضمناً بدیهی است که آنچه در مورد **معمول** هیپنوز حکمفرما است، بخوبی در بارهٔ **انسان‌تماشاگر** نیز صادق است. زیرا دراینجا ما با یك کیفیت عمومی «**سرشت انسانی**» سروکارداریم، نه با افراد و وضعی ویژه و بی نظیر ـ : انسان اخلاقی نیز تلقین پذیر است، حتی تلقین‌های سوء را!

اصولا ما میدانیم که محیط، شنیده‌ها، دیده‌ها و تلقین‌ها، همه در نوع واکنش‌های روحی ما، در وازدن و **سرکوبی** امیال وهوسها، در تصعید و اعتلاجوئی، و فرازه گرائی آنها، ویا در تحریك وترغیب و تسهیل تحقق آنها بهمان صورتی که خواسته شده‌اند، مؤثراند. یك فرد با زمینه‌ی انفعالی و تلقین پذیری شدید، تحت‌افسون‌یك فیلم وعرضه داشت‌های انگیزنده‌ی‌آن، بخوبی ممکن است عنان اختیار را بدست تحریکات فیلم سپارد، و واکنش روحی وی ـ تحت تأثیر نوع خاص عامل محرك ـ بجای‌تضعیف، یاواخوردگی و سرکوبی، طریق نزول و انحراف اخلاقی در پیش گیرد. بدیهی است تنها یك فیلم نمی تواند زمینه‌ی انفعالی دائمی برای بیننده ایجاد کند. لیکن‌درتکوین این زمینه و نوع آن بخوبی ممکن است سهیم و مؤثر واقع شود. یعنی نه تنها موجب شود «**سرشت جنائی**» ـ اگر اصولا چنین سرشتی وجود داشته باشد ـ از «**قوه**» به «**فعل**» درآید، بلکه در بنیاد سرشت جنائی نیز نقش **سازندگی** را عهده‌دار گردد ـ هر چند که برخی از تحقیقات‌آماری و تحلیل‌های سطحی پرسشنامه‌ها، تاکنون نتوانسته باشند، این کیفیت را بدرستی نشان بدهند.

**پایداری در برابر فیلم**

سخنانی که ما تا کنون در باره‌ی روانشناسی فیلم و جنبه‌ی **انفعالی** انسان تماشاگر بیان داشتیم ، شاید در برخی از خوانندگان این تصور را ایجاد کند که بنابراین ـ :

فیلم تنها یك وسیله‌ی **تخدیر** مردم است . تماشاگران را بردگانی تابع و منقاد می‌پرورانند . و چون گله‌ای از گوسفندان ، آنان را بهرطرف که بخواهد ، به پیش می‌کشاند و میراند .

برخلاف این پندار ، قدرت نفوذ فیلم فروتر ازاین حد ، وتوانائی استقامت انسان برتر از این مرحله است . همان عوامل ـ خستگی ، میل به تفریح ، تنوع‌جوئی ، تمایل به ارضای جنسی ، منطق تصویری ونظیر آن ـ که سبب میشود انسان تماشاگر غالباً کمتر با **دیده‌ی انتقاد** وخریداری به فیلم ومحتویات آن ، بنگرد ، همان عوامل نیز در عین حال وسیله است که بسیاری از محتویات فیلم **جدی** تلقی نشده در ذهن نقش بندد ، و غیر مدرك باقی بماند ، و بشرچون رمه تحت نفوذ مطلق قرار نگیرد .

بشر حتی ، درهنگام **تقلید دانسته** وآگاه خود از فیلم ، در آن **«دخل تصرف»** میکند ، و از نیروی **«ابتکار»** و **«آفرینندگی»** و **«اجتهاد»** خویش‌دراین **تصرف** ، یاری‌میجوید. درپژوهش **مایر** محقق انگلیسی ، دختر خانم هیجده ساله‌ای که ما قسمتی از اظهارات ویرا دربحث خود درباره‌ی **نفوذفیلم** نقل کردیم ـ ص **۳۰۰** همین کتاب ـ بوضوح باین نکته تصریح میکند ـ :

«... درست استکه من اظهارداشتم طرز لباس پوشیدن ستارگان را **تقلید** میکنم، لیکن این تعبیر کاملا **رسا** نیست. من در حقیقت طرز لباس آنها را مورد توجه قرار میدهیم. و بعد با فکر خود نوعی را در میان نقطه‌های ضعف و برجسته‌ی لباس ستارگان، **انتخاب** مینمایم».

بعبارت‌دیگر، دخترخانم انگلیسی ازسینما، برای بکارانداختن نیروی **ابتکار خلاق** خویش، فکر و مایه و الهام انگیزنده میگیرد.

نفوذ فیلم بطورکلی، بستگی زیادی با نوع شخصیت، زمینه‌ی انفعالی و واکنش روحی، **برون گرائی** یا **درون گرائی**، اطلاعات، تجربیات، ورزیدگی‌ها، اعتیادات، آمادگی‌روحی، خستگی یا نشاط درحین تماشا، وبسیاری دیگر ازحالات بدنی ونفسانی **انسان‌تماشاگر** دارد. بشر **سازنده** وپردازنده‌ی‌فیلم‌است، ناچارمنقاد و **برده‌ی‌محض** آن نیست. **بی‌اعتنائی** نسبی انسان به **انتقاد** در برابر فیلم، غیر از **آمادگی** اوبرای **پذیرش** محض و قبول انقیاد است. همین که فیلم‌در افراد مختلف دارای تأثیر یکنواخت و یکسان نیست، و با جنسیت، قومیت، سن، مذهب وبسیاری از عوامل دیگر بستگی نزدیك دارد، خودحاکی از آنست که تأثیر فیلم **اصیل** نیست. بلکه **تابع متغییری** از یك سلسله عوامل دیگر، و نوع زمینه‌ی انفعالی و واکنش روحی بشر است. **انسان** در برابر فیلم، **بزاخفش** نیست.

***

**فیلم و روانکاوی**

ما، تا کنون طی گفتار خود در باره‌ی **انسان تماشاگر** بارها به همسانی‌هائی میان فیلم و **هیپنو تیزم**، و فیلم و **رؤیا**، مستقل از هر پژوهش و منابع دیگری، اشاره کرده ایم. اخیراً در **روانکاوی** نیز به خصوصیات و مکانیسم‌های همسان فیلم و رؤیا، تصریح شده است که در این مقام شایسته میدانیم برجسته‌ترین یافته‌های آنرا بخوانندگان خود عرضه کنیم. روانشناسی، این **برابرنهی** و پژوهش را به رئیس بخش روان پزشگی رشته‌ی ما فوق دکتری ـ دانشکده‌ی ملی مکزیك، دکتر **آلفونسو میلان** Alfonso Millân مدیون است ۱.

دکتر **میلان** یاد آور می‌شود که از خاطرات بر جای مانده‌ی بیماران از داستان فیلم‌ها و نمایشهائی که دیده‌اند، عیناً مانند گزارش آنان از محتویات رؤیاهای خویش، برای **روانکاوی** و کشف عقده‌ها می توان سود جوئی کرد.

بعقیده‌ی «**میلان**»: هرچیز که، به نحوی از انحاء، بازندگانی بیماری که در تحت درمان به‌شیوه‌ی روانکاوی قرار دارد، همبسته است، بدون شك برای روانکاو، می تواند مفید و پراهمیت باشد. این حکم کلی بویژه زمانی به واقعیت وسود عملی نزدیك تر است که باچیزهائی از مظـاهر تمدن جدید بستگی داشته باشد که هیچ کس، از هر گروه و دسته، نتواند از تماس و نفوذ آنها بر کنار ومصون بماند. دراین بیان

---

۱ ــ گزارش دکتر میلان در این باره، در سال ۱۹۵٦ در مجموعه‌ی گزارشهای تحقیقات روان‌پزشگی «انجمن روان‌پزشگی امریکا» منتشر شده‌است: برای این قسمت وسایر اظهارات دکتر میلان که بدان اشاره خواهیم کرد مارك ـ:

Psychiatric Research Reports of the American I sychi tric Association, No: 2, Washington, 1956, P. 15–29

توجه ما بیشتر به کتاب ، سینما ، تآتر ، رادیو ، و اخیراً نیز تلویزیون است . در تمام این موارد ، مردم کم و بیش با فرآورده‌های هنری ، با گزارشها و مباحثی که باداستانها وچاشنی‌های دلفریب ادبی‌و روح‌افزا توأم‌اند ، روبرو هستند . از اینرو روانکاو ، به موازات بررسی زندگی گذشته و محتوی رؤیاهای بیمار خود ، همچنین باید به کاوش وتحلیل فیلم ، نوشته‌ها ، وسایر آثار هنری که بیمار راتحت تأثیر قرار داده‌اند بپردازد .

دکتر میلان تحقیقات خودرا درباره‌ی اثرفیلم ومحتویات‌آن در روحیه‌ی بیماران ، درسال ۱۹۴۹ آغاز کرده‌است . وی پنج سال بعد در بهار سال ۱۹۵۴ ، که برآورد کار خودرا دربرابرانجمن‌روان پزشکان در «**مکزیکوسیتی**» قرائت می کند ، نخست اظهار می‌دارد ـ:

> کاوش ما دراین زمینه هنوز بسیار جوان‌است . درزمان حاضر ، غیر ممکن بنظر میرسد که بتوانیم باظهار در باره‌ی نتیجه‌ی قطعی ونهائی رابطه‌ی‌فیلم وبیماران روانی،و **روانکاوی** آن نائل گردیم .

دکتر میلان در ترتیب عملی وشیوه‌ی کار خودمی‌نگارد ـ :

> «من ، بویژه زمانیکه مواد دیگری مانند**رؤیا** ومحتویات آن در دست نیست ، وبیماران **تداعی** جدیدی ندارند ، ازآنان میخواهم که داستان فیلم یانمایشی‌راکه اخیراً دیده اند ، یاکتابی را که خوانده اند ، وبیش ازهر چیز آنهارا تحت تأثیر قرار داده‌است ، برایم بازگو کنند . . . **سپس** به آنها میاموزم که همان شیوه‌راکه مادرتعبیروتحلیل رؤیاها بکار می بریم ، مورد استفاده قرار دهند. منظورم از این جمله آنستکه ما داستان بازگفته‌ی بیمار را عیناً مانند محتویات یك رؤیا مورد مطالعه قرار میدهیم . برای‌نیل‌باین

مقصود ، بیمار ومن‌هردو بدواً میکوشیم ، به‌بینیم آیا فیلم‌یانمایش اصولادروی‌اثری برجای گذارده وعاطفه‌ی‌خاصی‌را دراو برانگیخته است ، یانه . در این مورد بویژه لازم است دانسته شود که کدام قسمت ازفیلم یا نمایش دارای نفوذ و انگیزش بیشتری در بیمار نسبت به‌قسمتهای دیگر بوده است . پس از این ،کار ما اینستکه یافته‌های جدید خودرا ازداستان بازگفته درپرتو دانسته‌های قبلی وخصوصیات شناخته شده‌ی شخصیت بیمارتوجیه وتعیین کنیم . »۱

پس‌ازتوجیه اثرداستان وسایر محتویات فیلم یا نمایش در بیمار ویافتن ارتباط آن با واکنش‌های عاطفی و وجدان آگاه و ناآگاه بیمار - بعقیده‌ی دکتر میلان - قسمت دوم کار **روانکاو** برای بررسی بیشترجهان‌درونی‌بیمار، بااستفاده‌ازقسمتهای‌مختلف داستان‌بازگفته‌ی او ، به‌شیوه‌ی انگیزش **تداعی آزاد** وگسترش **همخوانی خاطرات** آغاز می گردد - :

« برای این منظور ، داستان بازگفته که دقیقاً ثبت‌شده است ، نخست به‌قسمتها واجزاء کوچکی تقسیم می‌شود . سپس هر قسمت برای بیمار قرائت می‌شود . و بیمار این هنگام موظف‌است هرچه‌را که دراثرشنیدن آن قسمت‌بیاد می‌آورد، وبذهنش متداعی می‌شود ، اعم از منطقی یا غیر منطقی ، مربوط یا نامربوط ، به «**شیوه‌ی تداعی آزاد**» ، بی‌هراس و بی‌پروا ، بازگو کند . **روانکاو**همچنان این گفته‌هارا نیزیادداشت می کند . این‌شیوه که عیناً درمورد تحلیل **رؤیا** بکار بسته می‌شود ، گاه تنها یافته‌های گذشته‌را در مورد شخصیت بیمار تأیید می کند ، و گاه نیزپرتو جدیدی برروی زوایای‌وجدان‌مغفول ومحتویات‌آن وامیال‌مطرود و **خواستهای وازده‌ی** وی می‌افکند ، و اطلاعات روانکاو را نسبت به علل ناراحتیهای بیمار تکمیل وعمیق می‌سازد . »

1– Ibd. , 15

دکتر میلان شواهد چندی‌را در تأئید و توضیح گفته‌های خود نقل میکند. ازجمله وی معتقداست که‌یك‌فیلم‌واحد، درشرایط مختلف ممکن‌است اثرهای گونا گونی درروی‌بیمار باقی گذارد. دکترمیلان موردی‌را شاهد می‌آورد که بیماری‌در اثر مشاهده‌ی یك فیلم دوچار هیجان ونگرانی می گردد. کاوش‌های بعدی نشان میدهد که وی قبل ازشروع بیماری خود دوبار دیگر نیز آن‌فیلم‌را دیده بوده است. ولی در هیچیك از این دو مورد، فیلم در وی چنین هیجان و اضطرابی را برنینگیخته بوده است: ۱

۱ - چیارامونت‌در اثر فقدان تجربه و بینش ورزیده‌ی روانشناسانه، برخلاف دکترمیلان، انسان را در برابر فیلم مانند یك نوار ضبط صدا می‌پندارد که همواره هنگام مشاهده‌ی مکرر آن عیناً همان آهنگ ضبط شده و واکنش‌را از خود ظاهر می سازد. وی دراین باره نگارد -:

«... می‌توان فیلم‌را بار دیگر تماشا کرد و باز آن احساس نخست را در خود بیدار ساخت، اما چیزی که مسلم است، نمی‌توان بر آن احساس چیز تازه‌ای اضافه کرد: دیدار مجدد فیلم چیزی جز یك نوع تکرار نیست، و اثری‌که نخستین‌بار در ذهن ما مانده‌است، هر چه که هست، اصیل‌ترین اثرهاست: اما این موضوع در شعر، موسیقی و نقاشی به هیچ روی‌درست‌نیست. اگر کانتوی بیست وپنج دوزخ دانته‌را چندبار بخوانیم، باآنکه چیزی جزنوعی احساس ستایش در ما پدیدار نمی‌شود، ولی سرانجام لحظه‌ای فرا میرسد که نظم شاعر برای ما جان‌تازه‌ای می‌گیرد، واین تازگی چیزیست که در نخستین‌بار قرائت‌هم با آن رو برو بوده‌ایم ...»: مجله‌ی سخن، خرداد ۳۹، ص۱٤٦

از نظرواکنش‌روانی به، هیچ‌وجه نمی‌توان تفاوت‌غیرمستندی‌را که چیارامونت میان‌فیلم وشعر وموسیقی و نقاشی قائل‌است بدین‌روشنی بیان‌داشت. این‌دعوی نه‌تنهااز نظرروانشناسی آسیبی، چنانکه دکتر میلان بدان تصریح می کند، مردوداست، بلکه ازنظر روانشناسی روحیه‌ی افراد سالم نیز درست نیست. نویسنده خود چون در اثر اجرای برنامه‌ی بهداشت روان در تلویزیون ایران، مدتها بانتخاب فیلم‌های مناسب و واگردانی وتفسیرآن‌ها اشتغال داشته است، از آنجا که عموماً ناگزیر شده است فیلمی‌را چندین بار به‌بیند، شخصاً خلاف ادعای چیارامونت را در روح خود لمس کرده‌است. غالب از فیلم‌ها در موارد بعد معنی تازه‌ای بخود می گرفت و خصوصاً تداعی واحساسهای تازه‌ای را ایجاد می کرد. دعوی چیارامونت خلاف سرشت تکاپوئی روح وتداعی انسان‌است، ودرمحافل روانشناسی خریداری ندارد.

یك فیلم بطورکلی در افراد مختلف ، دارای اثری ، کم و بیش متفاوت است ، هر کس بنابر زمینه‌ی انفعالی دائم یاموقت ، و وا کنش روانی خود بنحوی خاص تحت تأثیرفیلم یاقسمتهای معینی ازآن قرار می گیرد . درافراد مختلف ، فیلم غالباً تداعی ، خاطرات ، و عواطف واحساسات گونا گونی‌را برمی‌انگیزد . بسیاری از مردم ، حتی بدون آنکه خودآ گاه باشند ، خویشتن‌را درقالب قسمتی ازفیلم ، یاقهرمانان آن جای میدهند ، ونقش خویش‌را در بازی ، وماجراهای آن می بینند . بگفته‌ی شاعر در برابر فیلم نیز ، ـ

هر که‌نقش خویش می بیند درآب ،

برزگر باران و گازر آفتاب

کیفیت «**نقش خود در فیلم دیدن**» رامیتوان‌مکانیسم «**خودقهرمان بینی**» انسان تماشاگر در برابرفیلم دانست که ما در گذشته به تفصیل ازآن یادآور شدیم . همین کتاب ص ۳۰۱

در اثر یکتا گرائی و وحدت شبه صوفیانه‌ی انسان تماشا گر باانسان بازیگر ، تماشاچی‌غالباً رنج‌وغم ، یاشکست‌وموفقیت قهرمان فیلم‌را ازآن خویش تلقی میکند . و از اینرو نیز در برابر مشاهده‌ی آنها نمی‌تواند بدون پاسخ و وا کنش باقی بماند . انسان تماشا گر چه بسا که درفیلم، تصویری شبیه به‌صورت‌رؤیاهای خیال‌انگیز وپرآرمان خود می‌یابد . وآنرا باعلاقه دنبال می کند .

بسیاری‌دیگر ازتماشا گران ، دربرابرفیلم، غالباًخواهان آنند که خود ، محدودیتها ، ناکامیها ، و دشواریهای خویش ، بطور خلاصه

واقعیت‌را فراموش کنند. آنان درواقع از خود می گریزند و بجهان دیگر گون‌سینماپناهنده‌می‌شوند، تامحو مسائل‌فیلم و ازخود بیخبری گردند، عیناًمانند کسانیکه برای رهائی ازچنك رنج وغم‌وهیجانهای عاطفی از مواد مخدر ومشروبات الکلی یاری می‌جویند. لیکن سینما چگونه ممکن است، در تماشا گری که ظاهراً بطور کامل بیدارست، دارای اثری چنین تخدیر کننده باشد؟

اثرسحر آسای فیلم، همانطور که قبلا یادآور شدیم، از جمله نتیجه‌ی سه خصوصیت زیرین است ـ:

۱ ـ فیلم بیاری وسائل خاص خود از دقت انتقادی تماشا گر می‌کاهد.

۲ ـ تماشا گر غالباً برای گریز از خود، و فراموشی واقعیت به تماشای فیلم پناهنده میشود.

۳ ـ تماشا گر احیاناً کم و بیش متوجه است که فیلمی‌را که می‌بیند، معمولا بطور مصنوعی برای وی تهیه کرده‌اند، و نماینده‌ی تمام عیار واقعیت نیست.

از اینرو ـ بگفته‌ی دکتر میلان ـ **نفس** یا «خود رؤیابین» و خیال باف تماشا گر، همان نفس یا «**من تماشاگر**» او در سینماست. یعنی آن‌قسمت ازذهن ونفس‌افراد که‌بیشتر دررؤیابه‌فعالیت‌می‌پردازد، همان نیزهنگام‌تماشای‌فیلم‌بیشتردست‌درکارست. بدین ترتیب تماشاچی آمال‌نهفته ومسائل وهوسهای خودرا چون‌دستگاه پرتوافکنی ازدرون خویش بروی صحنه منعکس می‌سازد.

مکانیسم یگانه پنداری خود باقهرمان فیلم، معمولا دست بدست آرزوهای مکنون، ونیز ملکات اخلاقی‌اشخاص، بویژه بیماران، پیش

می‌رود . تماشاگر ، طبق آنچه که در اعماق قلب و روح‌خود ، دوست می‌دارد ، وبلامانع تصور می کند ، در باره‌ی بازیگران خوب و بد ، و رفتار آنان ، داوری‌می کند . درحدّ نهائی‌چنین‌حالتی ، وی گفتار آنان را **زبان حال** ، و رفتارشان‌راتحقق آمال‌خویش‌می‌پندارد. درواقع‌توجه بهمین کیفیت است که استفاده ازتفسیروتوجیه فیلم و قضاوت بیماررا در باره‌ی آن وقهرمانان‌آن ، برای روانکاوغیرقابل اجتناب می‌سازد . این‌توجیهات بیمار ، چون‌رؤیای وی ، دریچه‌ای به‌وجدان ناآگاه ، و مخزن امیال ناکام اوست .

بدیهی است که در تفسیر اثرفیلم ، نمایش و کتابهائی که بیمار دیده یا خوانده‌است ، و برقرار ساختن ارتباطی میان محتویات یاد ـ مانده‌ی آنها با زمینه‌ی روانی بیمار ، دشواریهای علمی چندی وجود دارد . یکی ازاین دشواریهااینستکه **روانکاو** خودباید تمام‌آن‌فیلم‌ها و نمایش‌ها ، و کتابها را دیده وخوانده باشد . یا حداقل بعداً ، بخاطر تطبیق ومقایسه‌ی‌مطالب باز گفته‌ی بیماربا اصل ، خود آنها را به‌بیند وبخواند . روانکاوی فیلم بدین ترتیب ـ چنانکه دکتر میلان یادآور می‌شود ـ شیوه‌ایست که وقت فراوانی را می گیرد ، لیکن ضمناً نیزاهمیت و فایده‌ی‌آنرا، برای‌هر کس که بخواهدغوّاص روح‌انسانی و آشنای بدقایق روان بشری گردد ، نمی‌توان نادیده گرفت .

**پایان جلد اول**

# فهرست‌ها:

# فهرست مندرجات

## پیش گفتار

# بخش نخست ـ گفتارها

## بخش دوم ـ نگاشته‌ها :

-☆-

# فهرست

## مهمترین اصطلاحات فارسی - انگلیسی کتاب

| | |
|---|---|
| آزارعاطفی ، تصدیع عاطفی ، آزارعاطفه | Intrusion of emotion |
| اثبات‌شخصیت، سرفرازی‌جوئی، حب‌تشخص | Self–assertion |
| احساس حقارت رك، : احساس خودکمتربینی | |
| اختگی ، خواجگی | Eunuchism |
| اختلال شخصیت | Personality disorder |
| اختلال عاطفی ، نابسامانی‌عاطفی | Emotional disorder |
| اراده‌ی معطوف به قدرت، خواست‌توانائی، قدرت‌جوئی | Will to power |
| استعداد | Mental ability |
| استمناء ، استشهاء ، جلق | Masturbation |
| اعتماد به نفس ، اطمینان به خویش | Self–confidence |
| این‌همانی‌درسینما ، هوهویت ، عینیت ، خود درصحنه بینی ، خودقهرمان بینی ، یکتا گرائی من- و- تو | Identification |
| بازپروری ، تجدید تربیت | Re–education |
| بازسازی | Re-construction |
| برون فکنی ، نسبت‌دادن‌صفات‌خویش بدیگری | Projection |
| برون‌گرا | Extravert |
| برون‌گرائی | Extraversion |
| بزه‌کاران‌جوان ، جوانان بزه‌کار | Juvenile delinquents |
| بزه‌کاری جوانان | Juvenile delinquency |
| بلوغ دیررس | Late maturity |
| بلوغ روانی | Mental maturity |

| | |
|---|---|
| بلوغ زودرس | Early maturity |
| بهداشت روانی ، حفظ‌الصحه‌ی روحی | Mental hygiene |
| بهزیستی ، رفاه | Well-being , welfare |
| بینش روانشناسانه | Psychological insight |
| پزشکی پیش‌گیر | Preventive medicine |
| پزشکی‌روان‌تنی | Psychosomatic medicine |
| پیش داوری ، تصدیق بلاتصور | Prejudice , prejudgment |
| پیش‌گیری | Prevention |
| تبهکارمادرزاد، جانی بالفطره | Born criminal |
| تداعی‌آزاد ، همخوانی آزاد | Free association |
| تداعی محدود ، تداعی بسته | Controlled association |
| تداعی‌معانی ، همخوانی خاطرات | Association of ideas |
| ترمیم | Rehabilitation |
| ترمیمی | Rehabilitive |
| تست برون‌فکن | Projective test |
| تصدیق بلاتصور ، رك : پیش‌داوری | |
| تصدیع عاطفی ، رك : آزارعاطفی | |
| تصدیع عواطف ، مزاحمت عواطف ، زحمت عواطف ، آزارعواطف | Intrusions of emotions |
| تظاهر به بیماری ، تمارض | Playing ill |
| تظاهر به مردی، مردی گردی، که بیشتر جنبه‌ی روانی دارد وحاکی ازتمایل به کسب قدرت است . رك : مردنمائی | Masculine protest |
| تلقین | Suggestion |
| تلقین پذیری | Suggestibility |
| تمارض، رك : تظاهر به بیماری | |
| تمایل عمومی روانی ، زمینه‌ی انفعالی ، زمینه‌ی واکنش روحی | Mental disposition |
| تن پزشکی | Classical medicine |
| توازن شخصیت ، تعادل شخصیت | Balance of personality |
| جانی بالفطره ، رك : تبهکارمادر زاد | |
| جبران | Compensation |
| جوانان بزهکار ، رك : بزهکاران جوان | |

| | |
|---|---|
| World–view , perspective of life, outlook | جهان بینی ، نگرش |
| Polygamy | چند همسری، تعدد ازدواج و تعددزوجات |
| | حب تشخص ، رك : اثبات شخصیت |
| Social feeling | حس اجتماعی |
| Supeirority feeling | حس خود برتر بینی ، خود برتر بینی |
| Inferiority feeling | حس خود کمتر بینی |
| Eomotional life | حیات عاطفی |
| Broken home | خانواده‌ی آسیب‌دیده ، خانواده‌ی آفت‌زده خانواده‌ی درهم شکسته |
| Social work | خدمات اجتماعی ، مددکاری اجتماعی |
| Mental fatigue | خستگی روحی ، کوفتگی روحی |
| | خط‌مشی زندگی، رك : سبك زندگی |
| | خواست توانائی ، رك : اراده‌ی معطوف بقدرت |
| Superiority feeling | خود برتر بینی ، احساس عظمت |
| Self–conscious | خود ـ آگاه (بصورت يك اسم مرکب)، واقف برارزش وتوانائی‌های خود |
| Conscious mind | خودآگاه (باکسره‌ی دال) ، وجدان ظاهر ، شعور |
| Self–acceptance | خود پذیری |
| Self–discovery | خودپژوهی ، خودشناسی |
| Self–consuming | خود خوری |
| Self–control , self–command | خودداری ، خویشتن‌داری ، کف نفس |
| | خود درصحنه بینی ، رك : این همانی |
| | خودشناسی ؛ رك:خودپژوهی |
| Narcissism | خود شیفتگی ، خود پسندی افراطی ، خود دوستی جنون آمیز |
| Narcissist | خود شیفته ، خودپسند ، عاشق خویشتن |
| | خودقهرمان بینی ، رك : این‌همانی |
| Self–analysis , Introspection | خودکاوی |
| Unconscious mind | خودناآگاه، وجدان مغفول ، شعورباطن ضمیر مخفی ، ضمیر نابخود ، لاشعور |

| | |
|---|---|
| Introvert | درون‌گرا |
| Introversion | درون‌گرائی |
| Emotional growth | رشد عاطفی |
| Social welfare | رفاه اجتماعی ، بهزیستی اجتماعی |
| Preventive Psychiatry | روان‌پزشگی پیش‌گیر |
| Psychosomatic | روان‌تنی |
| Counseling psychologist | روانشناس مشاور |
| Abnormal psychology | روانشناسی آسیبی ، روانشناسی رفتار و حالات غیرعادی و ناسالم |
| Hygienic psychology | روانشناسی بهداشتی |
| | روانشناسی تحلیلی، رك :روانشناسی کاوشی |
| Developmental psychology | روانشناسی تکوینی |
| Psychology of crowd | روانشناسی توده |
| Psychology of Unconscious | روانشناسی‌خودناآگاه ،روانشناسی‌لاشعور روانشناسی وجدان‌مغفول ، روانشناسی شعورباطن ، رك : روانشناسی‌ژرفائی |
| Clinical psychology | روانشناسی درمانگاهی،روانشناسی کلینیکی |
| Depth psychology | روانشناسی ژرفائی ،لاشعوری،روانشناسی خودناآگاه |
| Individual psychology, Adlerian psychology | روانشناسی فردی ، روانشناسی آدلری |
| Psychology of conscious mind | روانشناسی‌شعوری ، روانشناسی خودآگاه |
| Analytical psychology | روانشناسی‌کاوشی ، روانشناسی تحلیلی ، روانشناسی یونگی |
| | روانشناسی‌کلینیکی . رك : روانشناسی درمانگاهی |
| | روانشناسی لاشعوری ، رك : روانشناسی خودناآگاه |
| Analyst | روانکاو |
| Psyohoanalysis | روانکاوی |
| Psychogram | روان‌نما |
| Hyposexualism | زبونی جنسی ، ناتوانی جنسی |

| | |
|---|---|
| زمینه‌ی انفعالی | Mental disposition, mental matrix |
| سائق حیات | Life instinct |
| سائق‌مرگ ، میل به مرگ | Death instinct |
| سبك‌زندگی ، شیوه‌ی‌زندگی ، خط‌مشی زندگی | The style of life , The life-style |
| سن‌هوشی | Mental age |
| شعور باطن ، رك : وجدان‌مغفول | |
| شعور ظاهر ، خودآگاه ،وجدان‌ظاهر | Councsious mind |
| شهرگرائی ، شهرگری ، تحضر ، تمصیر ، تبدیل محیط زندگی روستائی وغیر آن بصورت زندگی شهری | Urbanization |
| شیوه‌ی زندگی ، رك : سبك زندگی | |
| ضمیرمخفی ، رك : خود ناآگاه | |
| عاطفه | Emotion |
| عقده | Complex |
| عقدی حقارت ، رك : عقده‌ی خودکم‌بینی | |
| عقده‌ی خودبرتربینی ، عقده‌ی عظمت | Superiority complex |
| عقده‌ی‌خودکم‌بینی عقده‌ی حقارت | Inferiority comlex |
| عواطف وحشی | Unruly emotions |
| قدرت سازش ، سازگاری | Adaptability |
| کف‌نفس ، رك : خویشتن‌داری | |
| کلینیك‌راهنمائی دشواریهای تربیتی کودك | Child guidance clinic |
| کم‌داشت | Deficiency |
| کودك دشوار ، کودکی که از لحاظ تربیتی دشوار است . | Problem Child |
| کودك ناخواسته | Unwanted child |
| کودك‌نازپرورده | Spoiled child |
| کودك مطرود | Rejected child |
| کوفتگی‌روحی ، رك : خستگی روحی | |
| لاشعور ، خودناآگاه | |
| مادینگی | Femininism |
| مددکار اجتماعی | Social worker |
| مددکاری اجتماعی ، رك خدمات اجتماعی | |

| | |
|---|---|
| Masculinism | مردنمائی ، ظهور پاره‌ای صفات جنسی مرد در زن که بیشتر جنبه‌ی زیستی دارد، رك: تظاهر بمردی |
| Suppressed desire,[suppression} | میل سرکوفته ، فرو خورده (بطور آگاهانه وعمدی) رك : واپس زده |
| Shortcoming | نارسائی ، عدم تکافو ، عدم کفایت |
| | نرینه‌گری ، رك: تظاهر بمردی |
| | نگرش ، رك : جهان بینی |
| Mental need | نیاز روانی |
| Repressed, {Repression} | واپس زده (میل، بطور ناآگاه)، رك : میل سرکوفته |
| | وجدان مغفول ، لاشعور ، شعور باطن ضمیر مخفی رك : خودناآگاه |
| | همخوانی خاطرات، رك : تداعی معانی |
| | هوهویت ، رك : این همانی در سینما |
| More orphan than an orphan | یتیم‌تر از یتیم |
| | یگانه‌پنداری تماشاگر با بازیگر ، رك: این همانی |
| | یکتاگرائی من ـ و ـ تو در تماشاگر با بازیگر رك : این همانی درسینما |

پیش گفتار و فهرست

بانگلیسی :

— ✩ —

## *PART TWO: ESSAYS*

# CONTENTS

3. At the present there are many English - speaking instructors in different Iranian instituions such as schools of nursing, schools of social science, etc. These instructors would like to know what background of knowledge their students already possess and what readings in their mother tongue they should recommend. A table of contents in English may help to meet these needs.

4. As there is no general agreement yet in the usage of technical terms translated from European languages we have thought that a glossary of such terms in English and Persian might assist in preparing the way for a definitive dictionary of scientific terminology.

5. Iran is co-operating closely with many international organizations such as UNESCO, WHO, Red Cross, UNICEF, and others. We believe in such cases, for the better attainment of their universal goal and for improved co-operation, the contents of their publications should be listed in an internationaly used language.

Having these reasons in mind we supplement our English preface with a table of contents in English and a glossary of Persian-English terms used in the text.

Tehran, August 1960

M. H, Sahebo'z-Zamani

that these letters represent the whole picture of the Persian psychology, but they do allow us a closer approach to indigenous mental problems than hitherto and can serve as a starting point for further, more precise investigations.

To write a preface to a Persian book in English requires some justification. There are several reasons for doing this, as follows :

1. We have chosen English for this purpose, although Arabic, French, and especially German texts have been widely used for references, because English is now the second language of almost every young educated Persian in Iran. The majority of technical terms in the social sciences have as yet no exact and generally accepted equivalents in Persian. Experience has shown that many Iranians who have studied abroad do not at once comprehend the meaning of the provisional Persian equivalents if the European term is not stated at the same time. Awareness of the Persian equivalents of technical terms also facilitates reading foreign professional literature and understanding the European terms for those who have not enjoyed extensive training in foreign languages.

2. Some non-Moslem minorities such as the Armenian, being not wholly conversant with the Persian language and literature, can more easily read technical literature in English. They, however, are generally very eager to read Persian texts. For these groups mention of the equivalent terms in English seemed adviseable.

6. Arousal of interest in various cultural and educational circles such as the Ministry of Education, Red Lion and Sun, UNICEF Society of Iran, Maternal and Child Health Society, schools of nursing in preparing courses in mental hygiene for their personnel and students in co-operation with the Mental Health Section.

7. Spread of popular knowledge concerning mental health and its difference from bodily health among different classes of society, leading to appreciation of the function of the consulting psychologist and psychiatrist. This function was practically unknown before.

8. Development of more precise and convenient terms in the Persian language for communication of psychological matters, which were wanting previously.

Before this series was begun there were not many places to which our countrymen could go for guidance and consultation in regard to their personal mental health problems. They were hindered by great distances, the financial burden, and reluctance to speak freely about their most intimate problems. These three difficulties were overcome by letting the listeners send letters, anonymous if desired, which were answered without any charge and if not suitable for discussion on the radio, privately. The flood of letters following upon this allowed us better than in any other way to come close to the people, to discover and understand their mental needs, difficulties, and most intimate concerns, which were suppressed especially by the traditional "*kitman*" or secretiveness. We do not affirm

of the *Ketab-é Ruh-é Bashar* has become in general more psychological. This influence is to be observed not only on the radio but also in the general tendency of newspapers and television programs. We can summarize in a few points for practical reasons some of the things that can be regarded at least in part as an outcome of this program :

1. Stimulation of interest in reading relevant publications which result in the development of psychological insight, self-knowledge and social understanding on the part of the listener. This is shown by letters of inquiry received from all provinces of Persia asking for reading material concerning mental hygiene.

2. Awakening of interest among students for pursuing psychology, psychiatry, and the social sciences. We have received letters from young men and women in which they have assured us enthusiastically that they have finally found their suitable specialty through this program and are now studying in this field in Iran and abroad.

3. Foundation and subsequent development of the Mental Health Section in the Department of Public Health, Ministry of Health, from May, 1959, to the present under the guidance of the author.

4. Institution of two related weekly programs on Radio Iran, one called "Family and Mental Hygiene", the other, Youth and its Psychological Problems", both written by the present author.

5. A fortnightly television program of the Mental Health Section under the title of "Mental Hygiene".

# PREFACE

*The Book of the Human Mind* is the literal translation of the Persian name *Ketab-é Ruh-é Bashar* given to a series of broadcast talks on questions of social psychology and mental hygiene that has been running weekly since September, 1957, on Radio Iran. The present volume contains slightly less than one fourth of all talks delivered up to the time being but also includes four more essays on related subjects. We are very fortunate to be able to publish this book at a time in which information on mental health is greatly needed in Iran and which has been designated by the World Federation for Mental Health as World Mental Health Year (1960).

Without exaggeration, in the twenty-two year history of the Persian Broadcasting Service few programs have achieved in so short a time (two and one half years) such a tangible response. The tendency of the entire program of the Persian Broadcasting Service since the institution

.... *Dr. Sahebo'z-Zamani,...* has been and is conducting an intensive campaign of public education on mental health questions mainly by mass media such as newspaper, radio, television, etc., which probably has few parallels in other countries of the region. His work has been performed with great skill and success and has attained a noteworthy popular response ......

*From Quarterly Field Report for march 1960 to the* World Health Organization, *Regional Office for the Eastern Mediterranean, by* Dr. K. W. Bash, *Senior WHO Adviser in Neuro-psychiatry for Iran.*

*First*

Published in :

# World Mental Health Year 1960

World 1
Mental 9
Health 6
Year 0

*by the Ataï Press*
AVENUE NASSER-KHOSRO, TEHRAN
*Second Edition May 1961*

# The Book Of The Human Mind

A Series of Broadcast Talks and Essays on Questions of Social Psychology and Mental Hygiene with Special Regard to Persian Life and Literature

*by*

**M. H. Sahebo'z-Zamani, Ph. D.**

Chief, Mental Health Section, Department of Public Health, Ministry of Health

Second Edition

*Published by the Ataï Press*

Avenue Nasser - Khosro, Tehran

1961